

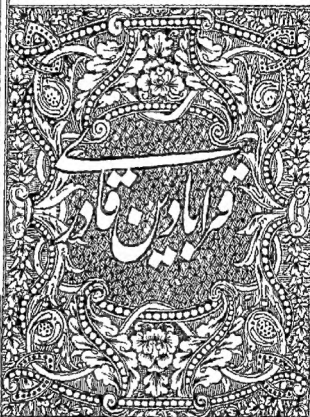
[illegible]

عوارضات طلا و قند و قرص حاصل مطبوحات مار الاصول معونات علاج حیدر
 و دوالی و دار الفیل باب نهم در تنبها فامده آری که جرب سفوفات کبکین غریبا
 ضاد اقرص ملحه مارا لک مار الاصول مارا شیر مارا یون مارا یون مارا یون مارا یون
 مارا الخلاف مارا الشامیج مارا غلب مارا الزمین مارا یون هندی مطبوحات معونات
 نفوذات علاج تنبها که در جرب سفوفات فامده آری که جرب سفوفات کبکین غریبا
 است در آید که در جرب سفوفات فامده آری که جرب سفوفات کبکین غریبا
 انشالی آن که بکار هر تنقلی در در و در از زیت بود یا به سوسن می کشید یا به زیت سوسن و زیت
 از این اشیاء در تبریز و نیز در مین با ذکر یاد + اظرف لطافات انقروا ابارجات سببی
 جرب علی جربات حقه خضاب آرد یا عدم و خازیر و امیل آرد یا نقد در آبی خنایر
 و غیره در آبی حکم جرب سفوفات در آبی جدام در آبی بر آبی در آبی سببی که بکار هر تنقلی
 کلف و امتحان در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز
 در آبی ششی نوزده و ناز فارسی نقایات محرق منی احراق نوزده و ناز فارسی نوزده و ناز
 در آبی ترکیب نوزده و ناز فارسی نقایات محرق منی احراق نوزده و ناز فارسی نوزده و ناز
 سفوفات و تبریز و در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز
 اقرص مطبوحات در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز
 و آرد که بحالات سفر ملحق دارد باب است و سیوم در آبی سیوم و سیوم در آبی سیوم و سیوم
 علاج هم عا و کال علاج هم عا و کال علاج هم عا و کال علاج هم عا و کال علاج هم عا و کال
 عقر ب و عا و کال علاج هم عا و کال علاج هم عا و کال علاج هم عا و کال علاج هم عا و کال
 و طریق احراق و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری
 استعمال چوب کبکین و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری و شوری
 آرد و فامده در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز
 فامده در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز در آبی ناز

سفوفات سوطات شموات شربت خادوات طلادات
 عطفات غره با فیروز نوش فونیا اقراص کدوات طوطات
 نخله با لبوب صغیر غلص کبیر معونات مفرحات مره با مار ابل
 مطبوعات مار بچین مار بسل مار اسک نقوعات نظوات نفوعات
 یا قوتها باب دوم در ادویه چشم کسین انجیر لولو برز لوما
 باسیلقون برود با بنفجی با حب عشا ادویه بندیه ذررت شایات
 خادوات طلادات نظوات قراراد کحل با معون دج مطبوعات
 باب سوم در ادویه گوش ادویه بندیه روغنها خادوات طلادات عطفات
 فسیله با طوطا کدوات مرابم نقولات باب چهارم
 در ادویه بینی و ماتیقله ادویه بندیه سوطات خادوات طلادات
 نظوات نفوعات باب پنجم در ادویه لب و دهان باب ششم در دندان
 و لثه تریاق الانسان ادویه بندیه سونات سورخان سلاقه با
 مضخدا لصرق باب سفتم در ادویه دهان و زبان و حلق ادویه بندیه فصل در
 ادویه کلمات فصل در تدبیر تعلق علق کلق باب ششم در ادویه حلق و
 باب نهم در ادویه حجره و قصبه ریه و مری باب دهم در ادویه شش
 و سینه و حج و ماتیقله بخارت جرث حو دوار الکبریت ادویه بندیه
 روغن بدرجه مسلول سکچین با سفوفات شربت با خادوات طلادات
 طبیحات غاغر اقراص قروطی سوعات مطحنا مطبوعات مغلی
 معونات مریجات مضغ مردغات باب یازدهم در ادویه جگر و شایه رطوبت قلب
 دوا مار قلبیه ادویه بندیه دوا مار لک با سفوفات شربت با خادوات اقراص
 ترکیب الهم و جر با باب دوازدهم در ادویه معده اطریک کبیر ادویه اسطوخودوس صغیر آبکمر بادام
 حار شایه جلیقینا جرث خشت الارب خنرقون ادویه سده ادویه بندیه روغنها لونا زردی

سفره نیا به سفره علی مسک بکچین به سفوفات شربت به ضاد طهارت فمذلولون
 فیروز نوش مسک فودجی اقراص کما دات لغوات مجرب درجت مطبوخات نفوذ
 باب ششم در ادویه جگر و سینه و سوز و تریاق امرویا اناناسی کی صغری جوارشات
 جوت دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر ادویه بندیه بکچین به
 سفوفات شربت به ضاد طهارت اقراص کلکلاخ به مجربات مار الاصول بانقوی
 مار البرور مطبوخات نفوذ باب چهارم در ادویه معالج و فوئج و سهال و در جگر و سینه
 و دینا آبنات بخور بناوقات تریاق الذب جوارشات جوت حقنها حولا و در
 دوا الفرس دیگر ادویه ادویه بندیه روغننا سفره علی مسک ابی سکیفین به سفوفات
 شربت به ضاد طهارت غلبنای دمی غلبنای دمی غیره فیکله سهال اقراص
 سفوفات مرق باب پنجم در ادویه کرم و شانه آبنات بخور بناوقات البرور جوارشات
 جب مفت حصاة حقه دوا مفتاب حصاة ادویه مفروده ادویه بندیه روغننا
 سفوفات شربت به ضاد طهارت اقراص فطره مجرب فطرات باب
 شانزدهم در ادویه مقدر و هم قبل و بوسیرا فطرات آبنات بخور جوارشات
 جوارشات حولا ادویه بندیه حقیصه مفروده ادویه استفاط طین ادویه بندیه
 ذرورت روغننا سفوفات شربت بخار شیا فها ضاد طهارت طنج به فزجه به
 اقراص کبوس مار انقضم مسوحتا مجربات مرهم نفوذ فطرات تریاق صفاق الرحم تبریر جوار
 باب هفتم در ادویه پستان خبیثه و کرم و سینه و سوز و تریاق امرویا اناناسی کی صغری جوارشات
 جوت دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر ادویه بندیه روغننا
 سفوفات شربت به ضاد طهارت اقراص کما دات لغوات مجرب درجت مطبوخات نفوذ
 در جگر و سینه و سوز و تریاق امرویا اناناسی کی صغری جوارشات
 جوت دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر ادویه بندیه روغننا
 سفوفات شربت به ضاد طهارت اقراص کلکلاخ به مجربات مار الاصول بانقوی
 مار البرور مطبوخات نفوذ باب چهارم در ادویه معالج و فوئج و سهال و در جگر و سینه
 و دینا آبنات بخور بناوقات تریاق الذب جوارشات جوت حقنها حولا و در
 دوا الفرس دیگر ادویه ادویه بندیه روغننا سفره علی مسک ابی سکیفین به سفوفات
 شربت به ضاد طهارت غلبنای دمی غلبنای دمی غیره فیکله سهال اقراص
 سفوفات مرق باب پنجم در ادویه کرم و شانه آبنات بخور بناوقات البرور جوارشات
 جب مفت حصاة حقه دوا مفتاب حصاة ادویه مفروده ادویه بندیه روغننا
 سفوفات شربت به ضاد طهارت اقراص فطره مجرب فطرات باب
 شانزدهم در ادویه مقدر و هم قبل و بوسیرا فطرات آبنات بخور جوارشات
 جوارشات حولا ادویه بندیه حقیصه مفروده ادویه استفاط طین ادویه بندیه
 ذرورت روغننا سفوفات شربت بخار شیا فها ضاد طهارت طنج به فزجه به
 اقراص کبوس مار انقضم مسوحتا مجربات مرهم نفوذ فطرات تریاق صفاق الرحم تبریر جوار
 باب هفتم در ادویه پستان خبیثه و کرم و سینه و سوز و تریاق امرویا اناناسی کی صغری جوارشات
 جوت دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر ادویه بندیه روغننا
 سفوفات شربت به ضاد طهارت اقراص کما دات لغوات مجرب درجت مطبوخات نفوذ
 در جگر و سینه و سوز و تریاق امرویا اناناسی کی صغری جوارشات
 جوت دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر دوا الکک کبیر دوا الکک صغیر ادویه بندیه روغننا
 سفوفات شربت به ضاد طهارت اقراص کلکلاخ به مجربات مار الاصول بانقوی
 مار البرور مطبوخات نفوذ باب چهارم در ادویه معالج و فوئج و سهال و در جگر و سینه
 و دینا آبنات بخور بناوقات تریاق الذب جوارشات جوت حقنها حولا و در
 دوا الفرس دیگر ادویه ادویه بندیه روغننا سفره علی مسک ابی سکیفین به سفوفات
 شربت به ضاد طهارت غلبنای دمی غلبنای دمی غیره فیکله سهال اقراص
 سفوفات مرق باب پنجم در ادویه کرم و شانه آبنات بخور بناوقات البرور جوارشات
 جب مفت حصاة حقه دوا مفتاب حصاة ادویه مفروده ادویه بندیه روغننا

۱.
مجله کتاب تطاب از تصنیف محمد اکبر عرف مدارانی موسوم



در مطبع هندو پریس واقع علی بابا تمام نین ساری علی بن یوسف طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

تسای که شایان جناب است مطا حضرت سبحانه و تعالی است بخوار ذات پاک بناید پس استنبدگان چنین
 ذاتی را بغیر لا احصی شمار علیک چه تسایه سبحان الحکیم العظیم الذی له الکبریا و البجروت و قدودنا محمد و که اینزود
 معبود بامریایا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بیدان حکم فرموده سزاوار درگاه عرش مبارک و پیغمبر ما
 سلطان الانبیاء محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم که مقصود از خلقت آدم و مراد از آفرینش عالم
 وجود فیض آموختن ان بوده علیه افضل الصلوات فی الملک و الملکوت اما بعد بر برای خداقت
 پیرای طالبان حقیقت و حکیمان فی تدقیق محجبه نماند که اگر رسایل و اجزل فضائل تزدباری خدمت خلق
 او تعالی است بر غایت خاکساری چه خدمت و آخر کم خلائق که رضایه شده برود و در حقیقت عبادت
 و عظیم خالق ان خلق است جل جلاله و پیداست که چون عبادت که محض سقیه را و تیشار است عبادت
 دست آرد پس مرتبه مباشرت علم ابدان که تضمین اتواع خدایات و وسیله حصول اضاف عبادات
 و حسیات است اگر لایق بوده و بزرده و دایم بهیلت درجه پذیرای باید لا محاله فایق ترین و شایسته
 خواهد بود بمحاذات معنی در پیش محبت کیش معترف بهی مدانی میسر محمد اکبر عرف محمد از انانی بعد تحسین

[illegible]

جبل پیر تر و محل جام و جزارت و حدت زیاده تر و دبدایت تر و دیکتر و غسل کفایت بر کس آن خاصه اگر
 یا آب طبع یابد و آنچه با مزه ساخته شود و تقویت جگر مخصوص تر و اظرفیل که هر سه بلیله دارد نسبت با آنکه
 بلیله کابی تنها داشته باشد و شیر و هرگاه داشتن اظرفیلات نامور مطلوب بود و روغن با دوام داخل
 نمایند بهتر است بعد از عن لبتن و الا روغن گاو مغیره تر و شاکسته براج الانسانی و استعمال اظرفیلات
 بر سبیل و دلم نشاید که اصفاف معده می نماید و قوی دو ماه و سه ماه و شش ماه و شرط ضروری نیست
 و بعضی نام اظرفیل شیرینشیری بر درند آولی که بخیان اندازند تربیت ناکرده شیرینی از دو درم
 تا پنج درم اظرفیل کشنیز در دس درم چشم و گوش پاک بلب بخار باشد و در کسده و اینها
 معده را قوت دهد و نسخه او بینه نسخه اظرفیل صغیر است مع اندوا و کشنیز و وزن کشنیز در اصل
 بچند بچند است یعنی جلد برابر و شش در وزن کشنیز خنجر شده اند حتی که بچند جلد آخر کرده اند و در
 سرعت منع بخار خالی از اثر نیست و لیکن آنچه در وی کشنیز کشنیز بود که مقدار در در زای بسیار خورند
 تا مود به بخیان نشود و به اند که مستعمل در اظرفیل تخم کشنیز است و در اظرفیل خشک تر و
 اظرفیل است تا آنکه بعضی زخم کرده اند که برگ کشنیز خشک کرده بجا رانند اظرفیل کبیر که چته
 تقویت دماغ و اصلاح سردا مفید است بفضای ریح البواسیر و نفخ معده و در من و حق نافع پوست
 بلیله کابی پوست بلیله آله مقشر تخم کوس جلی هر یک شش درم شیطون هندی نامخواصه هر یک
 و در وقیه سنبل الطیب حلا با سبیل که هر یک سه درم در چینی و درم فلفل سفید و سیاه و مارشک
 و حله هندی هر یک نیم اوقیه فوشت در نیم درم بر روغن با دوام چرب کنند و با سه درم عسل
 سه روزه و نسخه دیگر اظرفیل کبیر در او دو بلیله بیايد اظرفیل افیتونی چته و مود و او
 و تنقیه دماغ و خون در مرض بارده و مانی است شترش از دو مثقال پنج مثقال پوست بلیله کابی
 آله مقشر پوست بلیله هر یک ده مثقال تربه موصوف افیتون مسنایک هر یک پنج مثقال
 شیطون بفضای اسطوخودوس گل سنخ هر یک سه مثقال انیسون شک هندی هر یک
 و در مثقال عسل سه جند اظرفیل زمانی منقی دماغ و سهیل اخلاط ثلاثه و
 مداومت او چته قطع نزله مجرب مانع صعود و جبهه اقسام مایه و یا خوصه و انی در آن فرج نافع بود

و بر مرغ بر وزن چوب کرده و شبیه آلوده و یا بارج کرده اند و در حلق در آلودن هیچ نوی برقی بر طبیب
تقاضای حیات و دلالت وقت درین نسخه تقریر نمائید و در صداع حار و غده غشیان و فی کل سرخ
منزوع الاثلاع جبل زعفران نموده از زرد حیات بتطبیق شدید عوض سازدن کباب مقرر کرده اند
و برای منع سحج که از زهر مبرست و دفع غائله از معاد و ضعیف الامعاء و خوردن از خرد و حب و بسته اند
و بعضی بهین غصه من مقل کچیز و حسل کرده و بر سر تقیه که عصاره غاقت زیاد و نموده و بعضی
بر سر تقیه خلط غلیظ و قفل و جوز و بادیه و بر سر تقیه و غاقت از سودا و اسطوخودوس مفصل
ساخته اند و غده حیات با خراج بکم کثیرا ششم حظل مزاج می مانند و یا بارج ششم بخاشنه و به اندک عمل بارج
بط است مگر آنکه بصل مزاج باشد و یا بارج صبر و منسل بود و ضعیف الاثر است اما بگرم مزاج
مفید و میناید خاصه که آب کاسه منسل باشد و طریق داشتن بارج سه گونه است یکی
آنکه بچنان سفوف طور باشد و وقت و سه زیاد در سه ماه یعنی مانده دوم آنکه به
در چندین عمل بیامیزند و دو سه سخن در سه هالی فوسه است و قوش تا چهار
سال باقی مانده سوم آنکه آب منقل بشوند و از قوس بند و در سایه خشک سازند
و مختار شیخ همین است و اسلم از غایله و مبرن گفته که این باری از غیرت بهوشده و وقت
مقرض از تاشش ماه باقی مانده و هشتم صبر بر ملا معد و پر اهمیت کند و اسف
بحسد و بجزایر بارج فیتقر اگر تخفیف رطوبات دماغ کند و صداع غلیظ و سودا و رازایل
سازد و دفع بواسیر و تپا و کپن نماید و دهم انیسون قسط جنطیانا قصب الزریر و سیلحه عصاره
افستین شاهتره زعفران جوده هر یک یکدرم حفص عصاره غاقت هر یک سه درم
شربت یکدرم و نیم و مولف ابن یحیی بن یسویه است و نسخه دیگر هم این است که حفص
بچند بجز است و در بایسیر سیاه و شدیه القبط است یا بارج فیتقر اگر چه تقیه
فصول نیزه مجرب است و علل بر رویه و مایه را تفقد از ششم حظل و و متقال کند و فلفل انیس
فلفل اسود و فلفل هر یک چهار متقال زعفران و صبر و شش حاشا هر یک یک متقال و نمونا
منوی شش متقال عصاره افستین و و متقال گفته بخیزه باب بر شش شری جاز متقال یا بارج

بند برین ساحتین بر دهن کردگان نفوذ یا نفوذ روحی است بمعنی مشابه قلب چون بلاد صوبه‌ری شکل است
 برین اسم کسی گشته و چون جزو عظم این ترکیب است ترکیب میان اسم موسوم شده و چون نفوذ یا بلاد
 و چون بلاد زیر خفته و ایضا مسمی است به واسطه شیر خا بر دهن ناماد و در جوانو شدار و دوی سینه
 و غیره سینه نیز گویند و در نفوذ دماغ و جمیع اعضا رسی است و در ذیل خفطان و قترخ
 و محسوس و مطیب گفته و مسرق و میوه و شیمی و لوان و نبات منطقی که اکثریت همگ و قطب
 نفس عارض می‌سازد و حالتی شبیه بر عورت و در ایضا رسی باغ و صاحب فخره گوید من ادرا
 در امیاده و فوت دل عجب لایق یافته ام و درین درویش محقق اثر است و در نفوذ جگر و سودا و یقینه
 فوسه الاثر دیده پیش از طعام و بعد لوتوان خورد و شربتی از یکدم است در دم گل سرخ از اتمام
 پاک کرده شد در دم که می‌بخیزد و در نفوذ مصطلک اساردن سنبلیط بر یک شدم در دم زرب
 بسیار قافلیت جزو بود و در زعفران بر یک در دم و در قشر کیموطل قند و غسل فاصد و در ظل
 و بعضی آمده نمیدانند که مثل ظل میشود و کسری تجریر نموده اند و بعضی در شربتی اقتضار کرده و قند فقط
 نصف ذبن کند که نیم ظل باشد و قوم سخته و بعضی قند نمیده اند که یک ظل باشد و اخل می‌سازند
 با جگر زیادند و یک در حرارت جنب می‌دزدانی که است هر چه در وی شیر می‌کنند و است آن غایب
 هر چه در آن حلا و فروتر غروب تر و غسل در که مرقه لطیف تر و خنده از مان از نیز محفوظ تر و قند می
 در گریاده و مردی مناسب تر و صاحب خف و ضوین آنرا که آمده و در یک بر بر یکم نیز است چرا که شکی
 خوانده و غیر آنرا از دست آورده اند و صاحب فلاشی و جز آن از نقاشه بیان خوشه از بو
 سندی را بر ارزش کند بے هم بکنونید با تفاوت می‌تواند که اصل نموده می‌باشد و کند و روح
 او گشته و تحمل که نصره اسم کرده باشد مقصود واحد است و طریق ساختن آنکه آمده
 در شیر گاو یا گاوش یا بز تر نماید یک شبان روز اگر خشک تر باشد و در شبانه روز
 اگر سر خشک بود پس بنشیند بآب تا که نرم شود و پوست شیر در شود و آمده صاف گردد
 معده در نه ظل آب شیرین بچشاند تا که مهربان شود و از غسول بال آهسته یا سیاهی و از
 بر آن که نه باشد و داده تا تمام لب که استخراج شود و با قند و غسل معوم ساخته

او بگویند چنانچه بستر بیاورد و در ظرف بستر بر آید و بگوید که بگویند باشد و اگر تر باشد چه بهتر و اگر
 نوبت دارد و هر چند باریک سازه بهتر است مگر در صورتیکه معالجه معده فقط مطلوب باشد و بستر
 در نسخه مطهر مشک بگویند حال آنکه در بستر نماند و در خشک سازه چندی هر یک در دم آفستاده
 اند و در حالت مسمی میگردد و نوشد و روی لولوی و در تحریک این است و این در ویش عرض آمد
 سفوفی کرده بهمان وزن و بهمان طریق غیر تر کردن بیشتر و از آنکه اسهال فرم مندی و سوسه
 و دفع آرد و خانه عجیب از فرود و یا فرود روی سفر علی سسی ساخته و بهر هشتاد و نوشد و می
 آبی باشد و سفر علی خالی از حرارت نیست و در تراج طباشیر با و سبی غلظت مال صحت حرارت را
 دهنده بر معده است و صندل سفید بود که در فرود و در تر الکوشه دار و می لومی که بهترین
 است چنانچه در در تقویت اعصاب و در ضعف معده و در نفخ و نفاس و در حرارت و در حرارت
 بحرب طباشیر سفید را ششم مقروض مصطفی از عرقان سبیل در دانه که با کلسیم و بر یک سبب شغال
 با قوت و چون اسهال منده بود و سبب از صندل سفید بود و در سبب سبب سبب سبب سبب
 در معده میل از شکم بیانه و سبب در قی طلاء و نفقه هر یک در دم آمد و در دم قند و عمل
 در چند سبب و سبب از سبب است در خیال و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 افتتاح سام و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 است و در معده که مفرد الحار است و در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 آب و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بجا را حایل سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 او در معده سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بجز و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 آن مطهر کنند و در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 نماند از سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

برازند و همیشه تشنگ سازند و حسن آنکه ظرف عیس باشد چنانچه با آب یا گاز از فوق بپسند و مکرر عمل
 حسب حاجت و در شب باز در کسب یا توان خورد و بنادون دستها و این آب نیز جذب بخار از دماغ و دل
 میکند و بر کاه حرارت مشتبه بود و جذب آنکه حرارت از قدر انقباض غسل طواف بیشتر از عرفانها در آب گرم
 چون بنادون اطراف در آب گرم غنسه است و قوی که بی آرد و جفتند که بر وقت شش در چنین کرده
 شود و جبهه جذب بود و در جیب است که چون علی کند تخت با آب در آب گرم که از آن تا جبهه و منجمد بدین
 سوسند و در سوسود تمایز در آن فاعله خردی و در جیب حفظ است چه بدین جلیس بگز و حل از طبقه
 با شوی بکشد بخار متغیر و دفعه بر سرد و کافت قوی تر از اول بر آرد و بخور که مغروسه دهن
 و دماغ است و در گه ای از بل خنقان غشی و دهنی قسط سیرین صندل سپید بر یک جردی
 مشک کافور یک نیم جو کوفته و تخم کلاب شسته و با مسازند و تخم کنند بخور که بپسند و مسود و در اول
 که در سپید تخم کنند حاشا فوج بر در آرد که که بر نزد و در یک بینی در آنه ایضا و جبهه شایع
 اخلاط غلیظه قوی آویخته باینکه کبر که بیزند و بر خیمه طلسمانند بخور که صمدی خارج مایه ها
 سود و در غنسه نیز در قفسیان خطی شمر غنسه در فوس جوده القرح طب جلد با جازین با برسد در آب
 بپزند در غنسه بپزند و قدری در غنسه بار و غنسل در آن آیزند و در غنسل نهند و بپزند که در آید
 بر سر سجده و کتاب بر آن کنند آب را حرکت می دهند تا جادوی بر دماغ بپاید و در زیر دوسه بار
 این عمل باید کرد و اطراف آب گرم باید شست بخور که صمدی بار و مع مایه و نافع و در مزج خوش
 فودج با و ج اکلیل الملک قیوم شبت شمع غلام غار و در بخت و سر پوشیده و کتاب بر آن نمایند
 و در غنسل آب بر سر نیز نافع است و بخور که صمدی بار و مع مایه و نافع و در مزج خوش
 غنیمه بر سبیل کتاب بخور که کز کام گرم در اسود و در غنسل که در کز کند و بر غنسه و تخم غنیمه
 و در چنین بر ورق است و در آب پس نیز ز کام حار و نافع است و بخور که کز کام و در غنسل بار و اسود و در
 با و نه اکلیل الملک مزج خوش در آب بپزند و در بخار آن کتاب کنند و اگر سنگ گرم کرده و در شرب آب
 اندازند و در بخار کتاب نماند همین عمل کند غنیمه و شونیز نافع است و کز یک نه غنسل بپزند و در
 و در فاد و غنیمه و غنیمه و بخور که کز کام در غنسل که بپسند و با قلا در غنسل غنیمه

کل زکلی سرخ مغفله بر یک در دم کافر در زکلی او به کبر که ترکند و خشک بر نهد باز کوفته بخت وقت
 حاجت بکار بختیسته جهانبسته بسوزند و چینی بکاران و دهنه چو کجور که کلام و نزله سرور و اسوداد بر نهند
 سینه یا سه در قسط مندر و سس اساد کوفته بخیه جهانبسته بخیه کنند در یک عست قطع سیلان کنند و بهر آتیه
 که نیز نکشت که از بختی ی و بختی و تباری از جسم مفصل گردند و در جن اگر از جسم نای اراضی و بختی
 و نای از جسم جدا شوند و در طب عموما تبار و تبار و کرمی یا بد قائل منصوص و در نوزاد جن که از کوفته
 و نیز نکشتان صرع و حرکت آید و کد لک شد و در صرع خفاد و ذابح محوین و کد لک از شرم
 اصل نقاح که خنوط بلشک بود پس معروض را از جناب از پنهان لازم باشد و گفته اند که حاشا آورد
 معروض در حالت صرع بسوزند اگر اوقات آید و دلیل تنزیدن باشد و الا فلا بر شش
 معنی وی بر ساعت است و المعنی که اثر او در بعضی حال فوراً ظهور میکند اگر چه در بعضی اندر یک و ز
 و اندر یکماه و اندر یکسال نیز عمل سینا بهر بکله ترکیبی است عجیب و کثیر النفع و او بجمع اثر چه چاره دبا رده
 رغبه و یا بسره موافق است و جهت زکام و نزله و دوار و خلط چشم و طین و نقره و فاق و صرع و خشمه
 و سبب است بهی و نسبان و یا بختی و دو سوسا و قطرب و استیاش سودا و سبب مغرط و نهان و نهان است
 فرجه و مضار غار و ضعف اعصاب و ستر خاوند و طبات و زمین و بختی و نسبان و اعصاب و نوز
 الدم و قوی و ضعف و در دمه و کبد و ضعف کبد و شده کبد و انواع استسقا
 و نهوکت بدن و کثرت عرق و نوزاد و کسل و کسر غار و قسام ایسا و ضعف دل و
 خفقان مغفله و بر ایست تقویت باه و ازیت بغسم و تقویت حصاة مثانه و ادرار
 بر مل مختل احد از مل و تعدیل احوال و صفت سو مزاج موده و دل و کجور مضمر و انبساط ششها
 طعام و تسکین الام مغرط و اخلیه و خارجیه نافع و مانع تشاب و فطری و سه عت
 انزال و ادرمان او بعد از انزال امین و بنده از مضار وی و در قطع حیاض حقیقه و دفع نفوس
 الانصباب و سال بار و سل سو و مندر و باز بر جمیع سکنوم فلفل سیاه فلفل سپید بزر
 انج سفید بر یک شست متقال افیون مصری ده متقال زعفران پنج متقال اسفند
 عافو قرع افیون بر یک یک متقال او به جدا جدا بکوبند و بعد از آن بنهند که عمل فلفل

مخاطبات

در امراض سر
 در امراض سر
 در امراض سر

شده چند جمله و بیشتر شده ماه در جودارند و پس عمل دارند و مقدار شربت از نایت نصف منقال
 است و انخلش را یکی و خوش تاج سال با قیمت دولت نسخه مسطور ریخ بود علی است و رطباد ثنار این نسخه
 نماب کرده اند و درین مختصر آنچه صاحب شفاه الاسقام نوشته بود در قوم شده و بر شعشا
 ابو برکات تالیف کرده و صاحب نسخه گفته که بعین کجاست و مجرب است در فعل در پیچ
 بطبسی از سیخه چندیه ستر بر یک چار درم سبل ققاز خا و در نراندن طولی بر یک ده درم اینون
 ب اوقیه زعفران چند درم غفل سیاه است و در منقال نیم زنجبیل خردی خشک بر یک بفت درم
 نیم کرفس میسون و بزرابنخ بر یک پانزده منقال خورده ها رنگ بر یک و در منقال نیم زعفران میسان یازده غن
 ال ده درم عمل چهار صد و پنجاه منقال در سبب بمانست که گذشت اینجا صاحب نسخه نوشته که صاحب
 مل با مقدار نخود سی که با کرم نمانست و وقت خواب دهند در زمان بار بار و پانزده روز در زمان
 و این سه روز یکبار یک گرم در دهن با دهم شیرین نبات و در صداع بار دوقه چه باب و در جوش سودا کنند
 را در ارض حلی چه برین دارند و پیش آید غایت در سرفه کنند و تازه معنی بصیرت در بخش مقدار جدا در صفت
 زباب زیره و اصل الشمس در دوح زاد و اما باب طبعه اگر نیم رسد بطبخ زیره و در دوح سبز بگلکاب خل
 مر در در پهلوی با جوی در دوح و گلکاب عمل اگر زاده بار بود اگر رسد باشد بار الاصول و در
 سهال بماء الاسی هرگاه ضبط شکم خود نراند کرد و در دهنیکه کباب که گرم شده باشد در رقاب
 را لیستان و در زمستان بگلکاب نیم گرم در تنها یا زره هرگاه دوح خورده باشد کباب و در تب بزرگ بطبخ
 یون و در زجر کباب نر قطره آب نیم گرم در حصاة کباب سد ب یا آب برگ ترب و در سبب بطبخ
 شخی شش در بکسیر کباب لاث و در نقل سان باب ساق و در غم ب سبب کباب کاشنه
 در صفت باه و در تقویت او بماء و المحص بطبخ و در نفس چه بر روز نشود و در
 در انقباس باب حله و در تناول اینون بطبخ و در پیچ و در تنادل کافور
 بطبخ عود در دهن عرق مغرب معسل و در نسج سقچه چه بر منده و چون سقچه ای که
 دیگر بر منده و این سان که کنند تا که سقچه سکن شود و نشان روح

و بسم نفع میکنند و بعضی گفته اند که نفع دوم بخوردی است و هم میبردی و صاحب است برای گفته
 نه ایس بخن بل ضرره لحوه این عظیم و می سمیت که چون تریاق اصل نیایاب است و عوی صاحب
 اقسه این صبح باشد و الا بجز این عزیز که خوشی را بر سهیل گفتن باوند تحلیله می کند در شرح خود
 تجربه قدما که بانی تریاق بوده اند بون بعید دارد و تریاق التشرکه که در نسخ انصبا مواد درغ
 شده و مجرب است تخم کابوده درم نذر البیض سفید پوست خشک شش بریک پانزده درم تخم خشک شش سفید
 بست درم کل کا و زبان گشتم سور کشنیز خشک بریک پندرم مسطوخ دوس دو نیم درم حله را داب
 بخسانند و بکوشانند و نبات سفید صد و پنجاه درم اضافه نموده بقوام آردند و کسریخ و کشنیز خشک
 در رب السوس نشا و صغ عربی و کثیر ادرم صابون یک نیم درم نرم نموده بیلیند مشرب می شود
 شغال نشا و زلیخوس بمونی است که با سم کلی در ملک بماند که دافع اوج بود و موسوم
 شده در جهت صداع و صبح و مقوده و ریش و فحاج و جمع اراض غیبه فرمه و انواع سور مزاج
 بار در طب و ادعای مده و کبد و طحال و کلیه در جسم و تار نیکی چشم در یو و جند ام در برص
 و فروغ و اشتقاق که از برودت و ضعف جگر باشد دافع است در اسهال بے مشقت که از دار
 بول حیض نماید و سنگ کرده و خانه بریزاند و حار و غریزه را قوت دهد و بدن را از غلط
 فاسد پاک سازد و باد دافع کند و سده جگر و کبیر یکشاید رنگ نیکناید صبر ستر و ستر
 پانزده درم غار یقون بست درم زعفران دار چینی و ج مصطکی روغن لبان بریک نیم درم ریون چینی
 یک درم و نیم عود لبان فریون فلفل سیاه و کسبید و در فلفل میکی جلیانما حب لبان نقاح و از هر دو حما
 بریک دو درم که از دیر بس فلفل یقون بریک چار درم اسارون سیلینجه تقوینا بریک شش شغال سبیل سه درم
 و نیم ادره کوفته نیمه بر روغن لبان چرب ختم با سه جند ان عمل میباشند شته بی چار و شغال و قوش ناچا
 سال بقیه نشا و زلیخوس دیگر که در منفعت قریب باول است صبر ستر و ریون
 بست دو درم و نیم زعفران دار چینی مصطکی سور بخان سیلینجه بریک نیم درم که از دیر بس فلفل یقون اسارون
 عود لبان بریک دو درم فلفل سیاه جند بستر بریک چار درم ریون چینی بریک شغال درم عمل
 ستر جند به شربتی چار درم یک درم حب در حرف ایلم بیاید و فلفل سیاه و اسارون و زلیخوس

و سیاه و برکنند زنجبیل تا نوزده بریک ده و درم شونیز لیل با کباب بریک بخورم حل و چند شربت بمشمال
 و جوارش بضم جیم و کسر را هندی و دشین بمجموعه موب گوارش است یعنی باضم و تصفیه و جوارش است باحق
 نون بپوشین و فرق در جوارش بمجون است که از جوارش بیشتر خوش تره و خوشبوی باشد بخلات
 بمجون که در دی این قید نیست **ایضا** قوام جوارش با غلیظ میکند به نیکه چون خشک شود
 با کشت بکشد پس آید آخته بطبق یا بر سنگ پس آخته قطعه بترند چنانچه مشهور است
 بخلات بمجون که قوام دی اصله برین حدیث رسانند جوارش **جالیئوس** خوش بسیار دارد و در متون
 همه و مطیب دهن و کاسه راج و دهن بسیار بول کنار سه و نه تا بود در افغان سال غمی و بوی شیرین قرص
 و نو با دهن و حصا بکشد و حاد و سیاهی می در دقت و با مجرب است و گفته اند هر که است
 ریزد برین جوارش مداومت کنند جمیع امراض مذکور را بمن بود بسبل فاعله سیلند و در جینی خوبان
 قشر نعل سبز زنجبیل غلظ سیاه و در غلظ قسط بکری عود باسان اساردن تخم مورد و خصب
 از ریزه در عفران بریک و درم معطر و درم قند پدید بخند بهر غسل دو چند شربت بی و در مشال
 یا سه مشال پیش از طعام و بعد از آن خورد و بعضی خطیانا تا سه مشال اضافه کرده اند **معطر**
 تا لیف کنده است و نزد اکثر نو شد ادوی چندی همین است و بعضی فرق میکنند میان سیلند که جوار
 اسود و احد است مگر در وزن آنکه تفاوت دارد و چه در نو شد و آنکه سه چند دیگر است کسی که در این معطر
 آمد بخند دیگر اجزا است چنانچه در نو شد از نو گفته شد **جلیئوس** کا و زبانی که چه تغییر دهن و دهن بود
 و تقریب دل مجرب است کل کا و زبان تازه گمن قند سفید و دهن بطریق مشهور بام بیشتر و دیگر آه شادکام
 بکتاب مکرده توان ساخت و گفته اند که از گن سازند بهر سوسردی نیز در تقویت دهن و اول نظر
 است و شدید تغییر و در ادویه سده سیاه **حب سفید** صداع گرم در دهن باقیست بخند و درم
 زرد بیکدم بهر شکر نصف درم محمود مشی و بعد از آنکه بکشد شربت و قانون در جرب است که زودت
 متداول کرد و بیشتر بازند و سیاه خشک کنند و نیمه نرمی در دهنی باشد که متداول کنند چنانکه طبع دهنی را
 می رنجاند و ایضا در سده زرد دهنی که دارد و آنچه قوراسه شده شود و شادکام نرمی دهنی بی جسد و در معده
 می رود و ایضا زرد حل می گردد و در کلس مطلب از پنج است که در اکثر خوب اوزان

ادویه زیاد از یک شربت نوشته اند حب العاقیت چند صداع و شفقت و نقل مراد صبر
 و مقاصد مجربست نزد موصوف کچر زرد بر یک نصف جزو کلسر خ شفقت و فیتون مع یک
 ایندین فیتونیا مشوی بوزیدن نقل غار فیتون یک شربت جزو چهارها سازند شربتی دودم و نصف
 حب شبیار که تنقیه سرانجامه دل از سودا که متولد شود از بنم نزد موصوف فیتون غار فیتون
 از سر خود کس بیدار کالی بر یک کچر از اراج فقیرا کچر و نصف عود بند یک نصف جزو چهارها سازند
 شربتی از کمنقال تا دودم و هرگاه که تولد سودا از صفرا بود باین نسخه سازند نزد موصوف
 فیتون سناکی شربت بر یک کچر زشت صبر در جزو لاجورد معسل کلسر خ بر یک و زشت کچر
 برست عبله زرد بر یک کچر زشت نایب شیرین حب سازند شربتی چار دودم و هرگاه که ماده عات سودا
 نقص بود باین نسخه سازند برست عبله کالی فیتون شحم حنظل بر یک کچر فقیرا کچر و نصف اسطوخودوس و زشت
 جزو شربتی سیاه ربع جزو مصطکی عود بنی سفیاج بر یک نصف جزو حجازی منسل شربت جزو نایب
 شیرین حب سازند شربتی دودم و چون این حب شنب بختل بشود و درین سهم دو سوم شده و در دینیک جبه
 تنقیه دماغ و چشم و گوش استمال کنند باید که شنب بختل شود و دقت خواب کمان نایب کویا هم شربت و در
 همیشه شرب شود و جذب بود و دماغی که حقه که قواخا که مرضی شدم بود و خوب بود و انتراد و بلع که در استرا
 بجلاب معوم یا سبل یا بر کیر جل که معروف است توان نمود حب شبیار نیز عذیکه که در در
 سر و ناریکی چشم برود با صبره را نرسد بر دودم و معده و در کند صبره قطری شربت درم کلسر خ عبله
 زرد مصطکی زرد بر یک یکد رم فیتونیا مشوی نیم درم کوفته نجبه حب از د شربتی بکاسته شغال
 حب صبر که صداع دودی را کلسب بنم باشد سودا بر صبره قطری شربت درم مصطکی چار درم
 کلسر خ شربت درم و زشت درم نزد موصوف ده درم کوفته نجبه مقدار خورد چهارها سازند شربت
 از دة نابا نژده حب و یک نسخه حب صبر که بفاع و لغوه نافع است و در کشت دمع
 المقاصل بیایه حب سیکه یا بخوبی را نفع دهد و یا در فقیرا فیتون بر یک چار درم مجرلا جزو
 در مغز منسل غار فیتون بر یکد درم فیتونیا مشوی یکد رم و نقل کچر شربت جبه کوفته نجبه نایب سفوف حب سازند
 شربتی کمنقال در بخته کبیار یا بر دودم و حب کتولی اعضا بر معده از جاذط مال کنند و لغوه دودم

مانع باشد و چون یکدم ازین حب رها کرد و فیهما فیهما کرد و بخیزد چشم مار و من کنده و باغ و دل خود
 در صراط فاسد و ازین بیرون آورد و هر سقراطی شغونیای شغولی هم حقل صصاره فستونی میسکه بر یکدیگر
 برین مقل و انکی گیترا نم و انگ باب حب از یکیش برست حب انار ج سسات را گنا زرد و در طوبه
 بود نقش دارد و فیهما یکدم هم حقل بعد از تر بر صوف نصف دوم فیهما شغولی نیم حقل صصاره نصف و انگ شغل
 و انکی باب حب از حب قوقایا که حب جالینوسی نیز گونید صصاره و در چشم مانع است
 و فضلهای غلیظه ازین فرود در دوایم مقام امارت یکدم هم سقراطی صصاره فستونی میسکه بر یکدیگر
 سقونیای شغولی هم حقل هر یک یکدم که غنچه باب حب از شغولی شغل نیم حقل صصاره سراسر را گنا
 و این حب در تنقیه مخصوص است برین هم شده حب قوقایا تا نصف ثمن و در یکجه صصاره و در
 مفید است فیهما یکدم تر بر صوف سقونیای شغولی سطر خود بر یکدم هم حقل شغل نیم حقل فیهما شغولی
 است جمیع صصاره را جابت بسیل شیا بخیزد فیهما صصاره بی غایقون هر یک یکدم جمیع صصاره
 مجرب است سطر خود و سقراطی هر یک یکدم هم حقل و انکی غایقون نیم حقل غایقون و در انگ جمیع
 رسته و فایح را سواد و در فیهما تر بر صوف هر یک یکدم هم غایقون و در انگ هم حقل بعد از کوفته
 نیمه باب حب از در آب نیکو بر بند حب سقونی که غنچه و فایح در صحرای جمیع او حقل و در
 سواد و در غایقون غایقون مقل یکدم هم حقل هر یک یکدم سقراطی و در جمله کوبند و در جمله کوبند و در
 و مقل باب گنجه نکل کند و در بان سبزشده و حب ساد از شغولی برای قوی و در و در حب صغیر فیهما
 حب فیهما که با نکل و در امش سواد و در در فیهما و در غایقون صصاره هر یک یکدم هم حقل
 حقل و در و در نصف غایقون مقل هر یک یکدم و در نیمه باب سبزشده و حب ساد از شغولی و در و در نصف
 حب بر یکی که تنقیه مانع و در و در امش سواد و در وقت خواب یکدم هم حقل صصاره هر یک یکدم هم حقل
 در چینی حب ساد و در مقل فستونی شغولی تا در هر یک یکدم هم حقل نصف و در و در غایقون و در غایقون
 و در حب ساد از در جمل و در غایقون شغولی و در و در یکدم فیهما صصاره و در حب شغل کبیر
 که فایح و لغوه و در فایح و در مقل فستونی غایقون و در فایح و در غایقون و در و در غایقون و در
 سبک و اشتق جاد شیر مقل شغل حقل هر یک یکدم سقراطی و در و در غایقون و در و در غایقون و در

مجدد برانزرت و آبل نشند و او دیر گفته و بخند بان نشند و حب نشند شش به دردم
حب مشتق کبیر شش دیگر که قائم مقام بار جا بار است و هم مشتق اول فقیر و دردم
شش خنثی شش و تنورین و تنق و نیز برج بر یک چندم و فزون و دردم و نصف جنبه ستر و خنثی
سکین و بار شش شش و خنثی بر یک یکدم حب مشتق صغیر بار و که در صفت شش اول و دردم
خنثی و بعد از سوزن و نیز بر یک شش و دردم و نصف دردم این یک شش است
و شش که تقیه بر او دارد اس که مبرود و دردم و بر موش و شش دردم و دردم و دردم و دردم
و غفران شش دردم و شش و دردم و شش و دردم و شش و دردم و شش و دردم و شش و دردم
که حب و اجاع و اس و اجاع و تقیه بن و شش و دردم و شش و دردم و شش و دردم و شش و دردم
بر یک شش دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
نزدول و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
هفت شش و شش و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
و غلط شش و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
بول و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
میل و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
مرجان و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
چادر و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
بر یک شش دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
گفته و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
که شش و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
شش و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم
سرک و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم و دردم

وہاں مریض ستر

f.

[illegible][illegible]

[illegible]

در غار کبر در نده است و الا نه زیر کلاه و می تاکه بر معنی از حیات دارد و خضر از لازم است اگر چه خضی باشد
 دو هم سنگه بجای اعضا را نافع است و این مرض را بنام خدر گویند و بسند بهر و من هم گری نمایند
 اگر غم باشد نخست قی فرمایند بکرات و بعد حقه نمایند برات بعد بخیل کوفته و بخت بر بنار و درم با
 گرم خورند و بنام شاه و اوست نمایند و درین اثنا تقیه میکند و باشند گاه گاه باز جمیع ترشها بخورند نمایند
 و اگر عضو خدر قابل کلک فن بود کلک سنگه زنند و تیار بسوزند و شاد در آب بمو ساینده بمالند و اگر
 حاجت افتد کرات دوم نیز چنین کنند و اگر از بسیار خون بود خون بسیار گیرند و طعام کم خورند و دو هم سنگه
 سبب است یعنی خواب مفطر را سود و بهر طبع از غم باشد طفل که در بار یک ساینده در قی نباده اند
 بیخه دمنده تخم کنای و چکنی بر ستر تا عطسه آید و در باغ پاک شود و آنجا که از دم بود قصد کنند و دو هم سنگه
 کا بوسل نافع در آن مرضی است که از وی در خواب بیند که چیزی گران بر وی افتاده و نفس تنگی کنند
 غمت با سلیق کشانید بعد سه سناکی بخورید و علی سیاه و درم جو شاده و آب صا که در شکر
 گرم بیاشاند بعد بجز رانی و نمک سنگ قی فرمایند و پس از این دوا بکار برند ترشها بطبعی
 هر یک بیدرم مصطک و در چینی بر یک یکدم ترزد و درم زنجبیل چار درم گل شکر یکدم در نیم اودی کوفته
 بخت بر درم با ام یا گاد چرب کنند و در سه چند چند باشند و هر روز شش درم بخورند و دوائی
 که صرح را مفید است اگر از غلبه خون بود و ک قیقل و صافن کشانید و بر سابقا حیات نمایند و بطبعی
 طبع بکشانید و اگر از غلبه بود یا از باد شیر آکبر کفها یا بسیار بمالند و فضل سه و بران باشند و برگ
 آکبر بران باشند و چهارم از زمره درین است پارسوئید و جرب است و دیگر عرق بنا گوش میل است
 در چینه گیرند و خشک کرده بر لند و وقت صبح با آب تر ساخته در بینی بچکانند و این عمل اکثر مکرر باشند
 نفع دارد و دیگر ریخ که بری فضل تخم سنگه شاش که سفید سینه سودا کنند و دیگر عا و ق و حاسه
 یک حصه در چار حصه ششید آینه زرد و هر روز یکدم بمالند و اگر صبح بشارکت سده بود قی فرمایند و بسبیل
 و کلسر و مصطک و کندر نرم کرده بر شکم خط نمایند و دیگر که جمیع اقسام صرح را مفید است یعنی که در
 آکبر می باشد و رنگ گوناگون دارد و بر بدن نمی تواند از آن خشک سازند و عمو زن او و فضل که در کبر زرد را
 کوفته بخت نما هر روز دو وقت صبح و شبی و منه تجرب است و صحر عجمیکه با طفلان افتد حاجت صلاح ندارد بعد

در امراض سر
 در غار کبر در نده است
 دو هم سنگه بجای اعضا را نافع است
 اگر غم باشد نخست قی فرمایند بکرات
 و بعد حقه نمایند برات بعد بخیل کوفته
 و بخت بر بنار و درم با گرم خورند
 و بنام شاه و اوست نمایند و درین اثنا
 تقیه میکند و باشند گاه گاه باز
 جمیع ترشها بخورند نمایند و اگر عضو
 خدر قابل کلک فن بود کلک سنگه زنند
 و تیار بسوزند و شاد در آب بمو ساینده
 بمالند و اگر حاجت افتد کرات دوم نیز
 چنین کنند و اگر از بسیار خون بود
 خون بسیار گیرند و طعام کم خورند
 و دو هم سنگه سبب است یعنی خواب
 مفطر را سود و بهر طبع از غم باشد
 طفل که در بار یک ساینده در قی
 نباده اند بیخه دمنده تخم کنای
 و چکنی بر ستر تا عطسه آید و در باغ
 پاک شود و آنجا که از دم بود قصد
 کنند و دو هم سنگه کا بوسل نافع
 در آن مرضی است که از وی در خواب
 بیند که چیزی گران بر وی افتاده
 و نفس تنگی کنند غمت با سلیق
 کشانید بعد سه سناکی بخورید و علی
 سیاه و درم جو شاده و آب صا که
 در شکر گرم بیاشاند بعد بجز رانی
 و نمک سنگ قی فرمایند و پس از این
 دوا بکار برند ترشها بطبعی هر یک
 بیدرم مصطک و در چینی بر یک یکدم
 ترزد و درم زنجبیل چار درم گل شکر
 یکدم در نیم اودی کوفته بخت بر درم
 با ام یا گاد چرب کنند و در سه چند
 چند باشند و هر روز شش درم بخورند
 و دوائی که صرح را مفید است اگر از
 غلبه خون بود و ک قیقل و صافن
 کشانید و بر سابقا حیات نمایند و
 بطبعی طبع بکشانید و اگر از غلبه
 بود یا از باد شیر آکبر کفها یا بسیار
 بمالند و فضل سه و بران باشند و برگ
 آکبر بران باشند و چهارم از زمره
 درین است پارسوئید و جرب است و دیگر
 عرق بنا گوش میل است در چینه گیرند
 و خشک کرده بر لند و وقت صبح با آب
 تر ساخته در بینی بچکانند و این
 عمل اکثر مکرر باشند نفع دارد و
 دیگر ریخ که بری فضل تخم سنگه
 شاش که سفید سینه سودا کنند و
 دیگر عا و ق و حاسه یک حصه در چار
 حصه ششید آینه زرد و هر روز یکدم
 بمالند و اگر صبح بشارکت سده بود
 قی فرمایند و بسبیل و کلسر و مصطک
 و کندر نرم کرده بر شکم خط نمایند
 و دیگر که جمیع اقسام صرح را مفید
 است یعنی که در آکبر می باشد و رنگ
 گوناگون دارد و بر بدن نمی تواند
 از آن خشک سازند و عمو زن او و فضل
 که در کبر زرد را کوفته بخت نما
 هر روز دو وقت صبح و شبی و منه
 تجرب است و صحر عجمیکه با طفلان
 افتد حاجت صلاح ندارد بعد

فناج است و خادیم در بارگاه اسرار بود و در فسطاط درم کند و درم چندید سرچشمه بود
 کوی خشک و دراز درم عاف و قافیه درم بوی کسورم جلد استانه و نکوت و چار صد درم تریاب
 کینه بیزنه تا کسره جلد و در کسره بایند پس نصف آن روغن خیری اینکسیر نیز تا تریاب بسوزد و روغن بایند پس
 در شوره درم روغن درم زعفران تازه اندازند و یک بوش دراده بر درم روغن که خوش الفع
 عجیب و در روغن زبخی که طحل گیرند زعفران تازه یک اوقه دران حل کنند و سر بریزند و میگویم بایند
 روغن میوه که گرم خشک است در سیم دجهت امان بارده و باغی نقد در سیم نیم و در خارج حب الفع
 و منقی اعصاب از هر طریقت زجهت درم اسفل انقلاب جسم جسم بدل و قوی جفنه
 و ریخی سودمند شوی تا چند درم ابریل و روغن ترب و روغن کستان این ذکر گفته هرگاه در کوی
 روغن بید اینچیز داند باید که بر تارک سر او روغن بنفشه بنهد تا سر او تر دارد و روغن اسر بیاورد و بید
 بریان کرده نرم بکشد و در آب بکشد و کف را بوی گیرند و طرفی تمام کف گرفته شود و آب ندر دانه
 پس این کفها را بکشد که روغن صابون و دیگر آنکه روغن بطور روغن کجده مستخرج
 نمایند و روغن بید اینچیز مرکب فناج و قهوه و نقد در دوسده جلد و سر بریزند شاید
 روغن زرافه کف که ناخواه صغر فودنه کوی کسورم کف منیون معشکی اسرار و نه یک است درم
 پنج کف منیون بادیان پنج کسورم اسما بخوری در سن خشک هر یک درم شش قطره معقل هر یک نیم
 سیکنج جاکو شیر زربناد و در پنج هر یک سر درم زنجبیل دار صنی قانده خرد باید که در فلفل جزو اسباب
 شریز قسطه که با هر یک چار درم جلد غلیوب کرده و آب بنفشه یک شیشه از درم شش شانه تا دو درم
 شود و بیا لایند و صد و پنجاه درم روغن بید اینچیز این نیز و یک شانه آب برود و روغن بایند شریقی
 و درم تا کسورم با مال اصول نه درم ازین نیز نمایند و روغن کدو کسور و است و بوییدن بایند
 و جک بکشد و در بوی کوشش از مال سهر و پوست مانع نکند و کسورم و بوییدن از مال و در این دو گونه است
 سیکه آنکه که بوی نازک بگزید و پوست بکشد و کسورم و کسورم و کسورم و کسورم و کسورم و کسورم
 حفته وی روغن کجده این نیز در شش نرم بکشد تا آب بسوزد و روغن بایند و کسورم و کسورم و کسورم
 با دهم مشربین کنند لطف باشد و شادان از کسورم نیز میفاید و درم آنکه از کسورم که کوی شریقی را روغن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر یک سیصد و در چهار صد شقال آب یک روز خیسایند و بکشایند تا بماند و بجا شقال ترش کن و بشک
 با ناصه بچام کنند و از پنج شقال آرد شقال خوشایند **سبب** که در دفع غباری غریب است و نوی
 ترش کنی بیدانه هر یک یک در حل غلاب بجا و دانه شش شقال آب بکشایند و باطل و بر ملا بدهند و باطل ترش کن
 و آب بمورد آب سیب هر یک نیم در حل افشاده نمایند و با یکس قند بچام کنند و شربت ریحانی فیضان بر نفس ملایم
 افش است و چه تقویت دل و دمه و بقد و شنبلیله سودمند شیر و انگو خمدن نیم در دوشش من قند افشاده
 کنند و در جنبی در قفل بسیار جود بر یک ده درم مجموع نموده در کس کرده و درم اندازند و در هر یک یک درم
 استخوانی اندازد و با یکم از اول پاک بشویند و در آن گنوم که استخوانی اند و بشک و بر سر غفران پاک کنند
 ضما و چه شکسته و سبب و فوین خردل ریخته بطرح هندی نیم آنچره با سوسیه که بر سر نه ضما کنند و باطل
 دیگر چه شکسته و سبب خردل جنبیده بر سوسیه که بر سر نه ضما و سازد بر سر غفران که شکسته است و ضما و حوی
 دماغ که زلات در نهد و بشویند و است دفع کند و چه صلیغ غریب تقویت دل و بید است شقال آرد که در ملک ملک
 ملک طعام سوخته بود و سوخته خربسپید غریب شتون خردل سرخ زرد بر هر یک یک کوزه که در کوزه خردل
 در سیمون و اگر باشد این شکسته صلیغ غریب که در قفل و در غریب ریخته و با سوسیه سبب الطیب جود بر یک نیم درم
 صابون زنی در دوزن بطوریکه بقدر حجت بر سر که را بکشایند و صابون در آن حل کنند و آردی که در کوزه ریخته در آن
 بر سر نه و درم یا جود بر سر نه و درم آب گرم بر سر نه و ضما و یکم صلیغ غریب و سوسیه و سبب
 صلیغ شکسته که در حله بر سر نه و یکم صلیغ غریب بر سر نه و سوسیه و سبب و صلیغ غریب و سوسیه و سبب
 ضما و قطار یوان شود و با یک و شقیف در دوزن ریخته است چون بر سر نه و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب
 کند و چون بر سر نه و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب
 سود در ری ای کلام و درم موم سپید و درم ریخته است درم روغن زیت چهل درم موم و ریخته است درم روغن زیت
 یکبار از غریب ری ای کلام را گرفته و بیکه بر سر نه ضما و یکم صلیغ غریب و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب
 در دوزن غار و زنجیرش چوب سبب که گرفته است و ضما و یکم صلیغ غریب و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب
 بر کمر و در هر یک سر در دوزن موم و سبب که در دوزن ریخته است و با یکم صلیغ غریب و سوسیه و سبب
 کنند و در دوزن ریخته است و با یکم صلیغ غریب و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب و سوسیه و سبب

بهره بخور و بر سر سوزن خورش سساکو کوفته و نیمه یک درم بختین غرغره کنند و غرغره کنند که در این روز از فضل پاک کند
موزج دانی نیم خردل عاقر قمار یک نیم درم کوفته و نیمه یک تخم عین حبلی حبلی نیمه غرغره نماید غرغره
که اصل سحر کند و بگویم فردا در عاقر قمار و فضل زنجیل هر یک یک درم خردل کشند و در اندرونش کشند و درم
نیمه حبلی نیمه غرغره کنند غرغره کنند که تقیه کنند از فضل عطری بر روی کوبه سرش شود و سحر کند و سحر کند
صغری جوی حب الان جعفریان بر سر سساکو کوفته و نیمه یک تخم عین غرغره کنند و تقیه باغ نور غرغره از
تقیه سبیل هدایت اگر او کثیر بود غرغره که ماده را که از دماغ بسته فردا باز دارد و حب انس طسرخ
گلزار که کنگار هر یک یک جز که شیر خشک نیم خرد کلاب بخورند و غرغره کنند و در سحر تقیه باغ غصه
در سهال نشسته باشد حبس بدست که سود کفایت میگردد فیروز نوش کوبیان و قریح و منور می نامند
روغن جامد را که سبیل برده باشد سود دارد و با غلظت دفع کند و فرین عاقر قمار حبسل زعفران هر یک
بغندم این درم پنج هر یک یک درم کوفته و نیمه حبسل برشته و شیشه استمال نمایند قلوب نیامی
فارسی دماغ را قوت دهد و حفظ بقیراید و صدق را بپذیرد و سترخ خون از موضع که باشد باز دارد
در هم را قوت دهد و بادش دفع کند و می فلتت چنین نماید و سهال فی باز دارد و در دماغ باشد و در فضل
سید بن العیج هر یک یک درم اقرون گل خرم هر یک ده درم زعفران بخورم و فرین حبسل الطیب عاقر قمار هر یک
دو درم چند سیر یک درم زرباد در پنج مردار و با سفته شک هر یک نیم درم کافور دانی نیم کوفته حبسل برشته
ششانه با نمائند شربت یکدم قلوب نیامی می بجزن مبارک است نزله باز دارد و در دماغ که کند و فی الدم
در سهال که در قویج و حبسه و سیکل طشت نام برده فضل سید و فضل زعفران هر یک یک درم شغال فون مصری ده
شغال زعفران شغال نیم کوش کوبی سبیل الطیب هر یک یک شغال نیم کوش شغال نیم کوش شغال نیم کوش شغال نیم کوش
بلان عاقر قمار فرین هر یک یک شغال در حبسی ششی ای عوض نیم کوش ششی دو دست حجرج کوفته نیمه حبسل کشند
و نیمه ششانه استمال نمایند شربت دانی نیم شغال چهار قویج در پنج صبه و چهار در مدحه و پنج نسیم و در سحر
و چهار که در دماغ و طبع را زیاده و چهار که در خون و طبع ساق و چهار که در اندام و در این برود
قلوب نیامی استمال نماید و در قریب صواب نمود نوشته شد و نیمه یک این برود قلوب غصه و من اند که که الی
در طبع حلوه و در نمائند و نیمه استمال شغال تیران که در قوت قلوب نیامی با جارسال با سته است

اگر در صدراع و شب که بغیر از سام و بزیان باشد و چند نصف قرص بگذرد کافی است تا بعضی نندیدار و قمر
 متوهم حار تخم نشسته و درم زعفران بزرگ و زعفران بزرگ که گویان که طبع کوفته نیمه عیاب جلوه قرص سازند
 شربتی که شقیال قرص متوهم بر و تخم کاهوشی نش با قلع تخم خرد کاسنج بر یک کیدرم افزون طبعی کوفته نیمه
 بمای آب سیل مرشته افزون سازند و این کینر است مرد قوی را قرص مثلثت چون بر مشانی و صغین
 طلع کینه صدراع و غنچه کسر ارفع بود و مثلثت در آن میبازند تا قمر از قرص خردنی طبع نشود و انصاف از در سیاه
 کرد و در یکی افزون کسر بزرگ کردن کا قور زعفران برستیخ تعلق بر یک بیدرم کند و تا روت آمد و کل از می
 بر یک و در درم کوفته نیمه بکتابک ب کا هر روز مرشته افزون سازند تا بطور دقت حاجت آب بگوید که آب
 کشیده و آب گوشت را مانند آن میبندد طلا نمایند و در صدراع بار و باب چاه آب نمک و در زعفران و اشال آن
 غل نمایند و این قرص بر درم گرم نیز مضاد تو انکرو قرص مثلثت نو عهد گیر افزون مرصا بزرگ و تخم کاهوش
 با سوسه آب کا هر روز افزون سازند و بطور معلوم طلا نمایند و اگر گفته شد که استعمال محذرات تا خوردت قوی بنزد
 رود نیست و اجاتا اگر محذرت بر سر نهند و فور در حواس بر بیاید و زودی تارک کنند و آنچنان باشد که آب گرم
 فقط با آبی که در وی مایه جو نمایند باشند یکدم بر سر بزنند تا مسام بکشایند و بر هر بره قدری بخورند
 تا دفع مغرت نمایند و قرص نر که است درم یک صبر سقوطی حوض یکی اسپنل صمغ عربی و شاسته رملک
 کنیز اسک المسک گلبنار فارسی درم لاخون و فلفل شبات مایه افزون زعفران جمله برابر بوده باب یک
 مورد در مهابا حقه در سایه خشک کنند و وقت حاجت بسایند و در قطعه کاغه مثلثی در درم بگیرند و سوزن بسیار در
 زنده پس در ابران طلا کرده بر در و بنا گوش ایجا که شیران باشد بچسباند و قرص نر که است نو عهد گیر
 که کاغه ستر خیزه را نیز بر در و درج ترکی قشایر کنند و درم لاخون شبات مایه شربتی ای فلفل شاسته زعفران
 و صلب بود هندی افزون کوفته نیمه بسپند و تخم مرشته بطور مسطور زارک سر و شقیقین بچسباند و قرص
 بعسر در مانع در لافوت و در غیر شیب بیدرم زعفران کا قور بر یک بیدرم قند سپید است درم فلفل و در کتاب
 خوام غلیظه در بند و ادویه بسپند و در قرص سازند و قرص شقیال که در کلام از لکه در در سینه و درم سپید و ش
 در تب حار و اسودد و گل سرخ صمغ عربی بر یک بیدرم کیدرم کیدرم آب لبوس بر یک بیدرم خشم سپید و بر یک بیدرم
 زعفران و در مایه سازند و بر قرصی متغالی خربتی که قرص شقیال مایه ککاب و در سینه نابت بن قره

نسیان را مانع بود که در هیچ سده بر یک دو درم قطل تجلیل بر یک چند هم غسل از چند سده شترتی بقیض
 معجون قیصر صرع و دماغ و حلقان بار دو درم معد کاه سردی و جودان املائی مانع باشد و پشابه
 چند سده شترتی با لوسکین قسطی قطل سیاه انون میوه زعفران سبلی بر یک سده درم جاکو شتر کدوم در هیچ سده
 در دوزنا سفته زربا بر یک چند هم مشک دو دلاک غسل دو چند با سده شترتی قدر یک نخود تا یکدم نیم نخود
 معجون زرباب معروض مانع بود بر پست بیلد زرد پست بیلد کالی پست بیلد زرد پستی اسطرخودوس
 بر یک ده درم عود صلیب چند هم عاقر حاشه درم میوه زعفران کبرطل اودی کوته با سده شترتی سده شترتی بقیض
 و بعضی شترتی از نیم مثقال تا دو درم نوشته اند معجون سیاه لوسکین که انعام مانع است مگر دومی
 آنرا اوج دو درم بر دشت سیاه لوسکین حلقه حاشه اسطرخودوس بر یک ده درم خار بقون قد و مانا حلیت زردانه
 در هیچ بر یک دو درم بکین غصلی سده شترتی بقیض تا دو درم و بعضی گفته اند غسل که مقوم باب غسل است
 و بعضی نوشته اند غسل فقط سده شترتی و بعضی شجاعه و فادانیا و دیندرم حرت بکین هم ارم اقرده اند از زن
 زردانه و حلیت قد و مانا بر یک نیم درم نوشته اند معجون صرع از جانیر کس است و در ب عاقر حاشه
 ده درم حلایه کرده از منخل نذک بکند رنده و بده در اوان با سر که گفته اند مثقال باشد بیا پند و با غسل
 سده شترتی دو درم تا سده درم با بکیم معجونیک صرع باشد که را که سبب شود بخار از عضوی موی
 مانع بود با بقیض بیلد کالی بیلد زرد بر یک ده درم سفیاج انون اسطرخودوس جودانی خار بقون بقیض
 زربا اراج بر یک پانزده درم غصم غصم غصم درم سافج نبی چادر درم غسل سده شترتی سده درم
 معجون نجاح که با نخل و صرع و صرع کوه غنی مانعی که از سودا و نفخه اورد و غن را از سودا پاک میسازد
 در برین سبب مداومت که در مانا نخل و نبات سودا میدهد و مسهل سودا و غنم غلیظ در ارفع قویج است و احسان
 ارم را با نبات نفخه اورد بر پست بیلد کالی پست بیلد زرد پستی سیاه بر یک ده درم ترب و صرحت
 سفیاج انون اسطرخودوس بر یک چند هم کوته قینه بود چند غسل سده شترتی ده درم مسطر رنده سده هم
 در اصل است و بعضی خار بقون سده درم جودانی جودا زربک در دیندرم عقونیا مشوی اود درم پشاده
 اسفند و ده و بعضی در دنج و زار شک سبلی و خربزه و مشک و گداز زبان بر پست بر یک ده درم
 برون پشیده زعفران بر یک سده درم بر اصل مسکه زیاد کرده اند و زن ترب و دوا استار نوشته اند

و چون آن در جنبی بر یک دو متقال مثلث سه متقال در مثلث متقابل که فتنه بخشد و در آن سینه و در طرف سبز
 بنهند و در جوار بخورند و آنچه سخت بولند که ذکر نموده و حسب تحفه المومنین نقل از آن کرده است یک طایفه
 گویند و در ابابکر طایفه نیم شیر تازه بچاشته تا شیر را جذب کند و با یک طایفه نیم عمل بقوام آورند پس بخیل و نقل و
 مثلث و نقل و در جنبی و یکبار و جوار و عاف و قرحا و حو تاجان بر یک متقال زعفران بکشند و در عن بطرسخ
 و در متقال و در آن بپزند و اگر غده در عن ایستاده قبل از آنکه غسل بچاشته سیراب و در عن بگل بچاشته
 و در عن بگیرند بعد غسل بچاشته و چون زنده داین عن که زنده میگیرد مایه دین او بر بدن چیت مرغ اذیت
 سه بار شفاق پاشند پاشی قطع آنرا در طار کردن و بر قنصیب چیت پیچ باه بنایت نافع است و بعضی
 ناخرین صفت همچون قوم برین و جگر ده اند سیراب که کرده نیم من در کیمین شیر گاد بپزند تا مایه شود و چهار
 عمل شقی درم در عن گاد بر سرش بزنند و با یکدیگر مرغ سازند تا درش فرو گیرند و این ادویه گفته و بخند
 بان بپزند و نقل جزیر ابابکر مصلی فالتین مایه کبلی در جنبی بخیل بر یک ده درم و دو خام
 زعفران هر یک بچندم شربت متقابل گردان همچون و بیدالورد و منی او است که مثل آب بپزند و
 در دست علی اقال فی تحفه المومنین آنرا همچون و در نیز گویند جزء انواع صداع باره در عن صمود
 انجبه و دودی ظنین صفت معده و جگر و انواع استسقاء و فتح سه جگر و تخمیل سایر ادرام و در متقال و صلا است
 نافع است و طهارا باره و در جابل و شربش از دو متقال تا جاد متقال سنبل الطیب مصلی زعفران طایفه
 در جنبی ادراسا درون قسط شیرین عصاره غانت تخم کشوث فولک کشوث تخم کاسنی تخم کافور اندامه طویل
 حب بلبلان و نقل و نیمیل عدد هر یک یک کوزه کل سرخ از قنای پاک کرده برابر بمیزا عمل سینه چند بکشد فی تحفه المومنین
 جملع عمل است یک انجرا است و در درین نسخه بیز است نوع دیگر از شفاء الاستسقاء و فتح است و سنبل
 اسان و مصلی سینی زعفران یک سبب چندل مقاصی یکبار قسط نیم در جنبی بپزند و بر یک یکدم زرد و
 منزع الاستسقاء و بر بتمام ادویه کوفته بخند چسبید عمل منزع الرغوه و بپزند و چون بیدالورد و شنبه و دیگر
 هم از شفاء الاستسقاء و زعفران سنبل مصلی اسارون قسط حلو شیشه انفاست بیز کشوث ذره یک بپزند و بپزند
 بزرگ رفس را و در جنبی حب بلبلان و پنج عدد بلبلان و نقل و در منزع الاستسقاء و زعفران و منزع الرغوه
 برابر بمیزا و ادویه کوفته بخند چسبید عمل منزع الرغوه که سه چند جلد بود و بپزند و شربت از یکدم تا یک متقال

فراوانی و متعال که در زرد پاک صلایه کرده در آن ضم کنند و در وقت برون زد و در کوزه نهند و آن نشسته چنانچه
که در تمام بسوزد و سر بر سر را حکم کنند با بوبه دیگر تا دو دو که در بنیاد و بعد از آن بیرون آورند و خون صلایه کنند
و باز بمقتال که در دیگر با صلایه نمایند و میان طریق در بوبه نهند و در کوزه نشانی نهند تا که در تمام بسوزد پس زرد
بیرون آورند و باب صبر که کهنه یک هفته صلایه کنند تا نیک صلایه شود پس هر که بشویند تا غنی از در و در پیشین
بشویند تا که شیرین گردد بعد جشک کنند و باب ترب صلایه کنند چند آنکه چون در آب بزنند و شرباب فرود و
و دیگر روز بالائی بیاستند معجون مغسوح یا بنویسند و خوش را نافع بود در اوقات و بهر وقت که آرد
کسریخ سه در نقل هر یک چندم بسیار است تیغ قره تخم قره خشک هر یک سه درم مسک الکلی کوفته نیمه شرباب
معجون سازند معجون انفع این مغزات است و بعضی از ریاضات شش درم نافع بسیار در در نقل و نقل و نقل
زنجبیل سیل در نقل خربوز اجز بر اقله کبار شیطرح بندی لسان به صاف در درج عفر بنه با و بنویسند لسان الثور
مصلی خونجیان قره خشک مراد در با سفت صندل سپید زرد اندر مرجم صلیخه کسریخ یا قوت ربانی همچنین هر یک
و در درم بسیار شش درم پوست ترنج شسته درم پوست عید یک درم عطر شرباب عفران هر یک یک نیم درم شک عید درم
کوفته نیمه سیل بپوشند شربابی یک درم تا در متعال فاسده بداند که ملک در در عمل مغزات است که در معجون
و دیگر آرد و در مقدار صلایه جابر است که با معجون بیاشته اند چون بانشت بیاشته در شتی محسوس نشود و مقصود در حق
یعنی جابر است که تا نفوذ در دی سوبی قلب سهل بود و در اول ممکن کرد و در آخره و دانی نوزاد الی و در اول
آرد و بهر سود و در مغزات محمودیت زیرا که سود را که کت خواهد آرد و در خارج او عاقل خواهد شد پس ضرر
خواهد داد و در بانه که در بعضی قلیه مغزات باقی نام آرد که خود میم که و انشاء الله تعالی و در بنیاد جبر کرب
بر مانع تلقی دارد کفنه مینو و مضر ح حار چه با بنویسند و حشمت و حشمتان و نفوذ معده در شرباب عاقل مانع است
و سوی آید و در در زنگ خسار نیک کند با و بنویسند و ترنج قره زعفران مصلی خربوز اقله کبار زنگار
که بهمان زرد باد تخم باد روج در درج تخم قره خشک مالویه زرد یک درم جبر و شک عید یک نصف خربوز عید الکلی
بست حد و آنکه سی حد و بنید و آرد و در سید نقل آب بجز شافند تا یک طویل آید بعد شست و شسته که در طویل بپزند و در شرباب
تا آب بسوزد و عمل لایه بعد از آن عمل است بر بر لویه کرده بپوشند شرباب نیکه تا در درم در شرباب شرباب آرد
است جبره طوبی بر بدن مضر ح بار و که حیه سدر و در موضع بنیاد است جبره است کسریخ ده متعال زرد شک

[illegible]

و در جن ساقه می شود بهتر از آنست که در ولایت ایران می آید و ذکر فی الذخیره و پیوسته همانند که بر جزیره
 ترتیب کنند مافی که قبل از ترتیب بر و بعد از آن نیز باقی می باشد لیکن نصف و نصفی مغز نهاده و بجز مرتبه
 ترتیب زایل میکردن زیج است که در آن عسل بر می آید و شده و کفایت جلیه غریز با که دریم خوردن دی منی است و در که
 در استه اوجیت استعمال عسل منع کرده اند و کفایت مراد او به دستور استعمال عسل با تدبیر سخن نیست و کفایت
 برای او که پوست دردی کثیر نماند و احتیاج به تدبیر باشد فاشه در حیات و طریق ساختن مراد
 سرفه است و طرآن مختلف بهترین طریق اول ولایت نیست که عسل و عسل بزرگ بگزیند و بزرگ باشد که
 و در ظرف مسبر نهاده و با نقد راند از آن که آنرا پوست انداخته و کستر تا که بجا و دم بران باشند و ده روز
 بگذرانند و در آب و خاکستر قیز دهند تا زده کنند پس جلیه درون آن راند و در می بشویند تا پوست عسل
 بدهد و دیگر نهند و با نقد آب که آنرا پوست انداخته اند از آن دیگر کفایت جو مقشر و صوف نیز ضم نمایند و بزرگ تا که
 جویخته شود پس بر آن راند و دیگر بشویند و ببار چوب نشفت کنند و بویک پوست کمال نماند و جدا کنند و پس در
 عسل بکنند و مختلفه ده جوال و در بزمند پس در ظرف مسبر نهاده و عسل بران نماند از آن نقد که در او راند و پوشد
 بست و در بگذرانند و در سرفه عسل قیز دهند و دیگر که تیرا بند چند جوش حقیقت باید داد و تا در عسل است
 و به نماند و نشفت کرده و عسل خیده و نماند از آن نقد که در او پوشد و در ظرف مسبر نهاده و پس از چهل روز
 بکار ریزند اگر خواسته می نماید سازند و در چینی زنجیل و زنجیل جلیه جزو اعداد مسطح مشک کوفته و بخیه می
 و صد عدد عسل را از او به مسوره هر یک یک کوبه و مشک بزنند که فیت و اگر بجای عسل قدس موم کنند و لیل الحیات
 باشد و در حیات مناسب بود و در ابل منب جلیه را عدم نرم شدن در آب آبک می پوشند چه استی که
 از برای او و بعد و پنج می بند که از پوست مراد و آمله منافع او چون عسل مراد و از آن که در آن خطه نماند و در
 مرتب و جان است که در عسل کشت غایت نکند و با طایفه جزوی تران است و به کوبه با طایفه طین است اگر در
 اسبال انبه با طایفه شیر باد و او در او را به باقی از او و تقویت منافع اول از تقویت دارد و او را به طایفه طین است
 تر و به با طایفه قطع تر و اندم سودمند است و به با طایفه جلیه را سوود و در تقویت با که متزنا و جلیه
 مقشر کرده در آب خالص کسر و در آن عسل و در آن عسل که با طایفه صفا باشد بکوشا نماند و آب بود پس عسل
 تنها جوشانده و با در سرفه میزدانند و ببار چوب برای شرج عاج و لغزه صرع و منافع است و در غیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهار انگ در آن جل کنند و سه روز در آفتاب بپزند و در حاکم گذارند و روز سوم بالای بند و بیاشانند
و صبر رانند و روز آب کاسته تر دشمن بر آید و صبر است و اگر مسخوق است آب گاهی نموده خوردن کفایت
داشت بهر سه سال از گردن عشب بود تقوی صبر نیند و دیگر که صد بی غمی رسد و اگر از غمت و عده قوت
و منع بخار زد و مانع کند و خلاط فرو دارد و فستقین می دهد و دم اسان و چند دم قطره یون قوت مصطک هر یک سه درم
همه اند یک نیم من آب بپزند و چون نشسته بماند بیالایند و نشسته در صبر سقوطی بود و آن کنند و سه روز بپزند و روز
پس سه روز و اوقیه تا چهار اوقیه مع یک درم روغن بادام شیرین شود تقوی صبر نیند و دیگر که صد بی غمی
نشسته سه سبیل فستقین قنار از خزان تا نیم گرم کرفس نخو از زیره کرانی هر یک یک کف در زمین نم آب بپزند تا نیم من
آید بیالایند و بست درم صبر در آن جل کنند و سه روز در آفتاب گذارند و روز چهارم صفا سازند و مقدار شش درم سه درم
روغن بیدار نیم فروخته تقوی حلو که حرار است و مانع و جمیع اغصا را نفقه هر دو جوش خون نشانه خصوص در بلاد
و فصول حاره و شمس غاب جاس هر یک بانده عدد کل نیلوفر سه عدد کل مغشبه چهار درم سه شکر کشینر خشک
هر یک سه درم تخم کاسه نیم کوب کینقال و اگر صفر و نایاب بود آن کلان بچند و اضاف کنند و آنجا که نمین مطلوب
بود و ترجمین بانده درم بنیوانند تقوی حاض و لیکن بخار و مانع و تطفیه التهاب معده و جگر نفق تمام
دارد و جمیات دوی و صفراوی سودمند است و زرد آلو غاب هر یک بانده عدد دانی کلان سفید و دانه
دو درم گل نیلوفر سه عدد کل مغشبه چند درم و اگر طبیعت مجیب باشد و عرض قمر مندی نمار وانه آینه زرد و برگاه اجزاء
برد و نفور که حلو حاض است و باجم آینه زردی گردد به نفور حلو و حاض تقوی حاض سهل بریزد از صفرا
و مواد محرق پاک کند و صد و دیگر عرض مانع و جگر را سودمند اجزاء و نفور حاض یا در آن قومه
گیرند و این اودیه بران بپزایند نیست سناکی بپزند و در هر یک چند درم و تخم کاسه نیم کوب کینقال
لب خیار شنبه بانده درم شکر بست درم و مانع روغن بادام هر یک چند درم و اگر عرض شکر کسی درم شربت مغشبه
آینه زرد است و اگر عرض منقوس شکر در آن بست درم تخمین شکر خشت و گل کنند جایز است و در یونفت
بر روغن بادام حبت نیست و اگر خواسته سه سال بیشتر نغده پوست بیل کابی در پوست بیل زرد و دیگر بپایه هر یک
چار درم نیم کوب بانده و نفور بپزایند تقوی کشینر و در و مانع و جمیع غلل حار و غلیظ را که اشتراک نموده
نفع دهد و پنهان اگر کم و امراض اگر معده و دل جگر را سودمند است و این دروشن تالیف اگر در دنا مانع یافته

از نوادگان پاک کرده و شیر خشک برده است و در آن آب گلاب تر کند یک گالن از در و صابون بستانند
 بی آنکه بمالند و بیشتر نیلوفر بید خشک بر یک و در آن فرو برد و بکشند و اگر عود بیشتر نیلوفر بید بجا افتد کنند
 و در آن گل نیلوفر درین نقوع فروج سازند و هرگاه تلیس مقصود شود شیر خشک برنجین شیرین را با آب و صابون
 داخل نمایند بجای شسته و نبات فطول که خواب آورده و در سبزه را باغ باشد بخت کاه بر یک چندم طسرخ
 گوشت را بنیو فرست که در تر با بونه بر یک و در آن یک شک جویا و در آن صابون برنجین را با بونه بر یک و در آن
 و در آن بر سر بریزند اگر مانی بود قاعنه فطول بقیع لفظ شتر که است که مانی انصاف بگوید مانی انصاف
 و بعضی ازین دینی تمکید و طب عمل میشود و تقریبه عمل مانی مقصود معجون میگرد و در آن مختصر شارت در آن
 نیز زرقه جبهه صروج و زرق و یکوب و در فطول که مانی انصاف بگوید مانی انصاف بگوید مانی انصاف بگوید
 و آنکه در بقا صلا فریب است سکوب مانند و اگر بقا صلا صید و با درج است فطول خواهد آمد و است که آن را باغ
 جلیع اوید با شکر آب گرم فقط بود یا سرد یا دینی از لوازم آن باشد فطول که صلا با در و باغ باشد و نیز
 اکلیل تمام در بخشش برنجین صروج و خوار و جلیع برنجین مانند و انصاف بگوید مانی انصاف بگوید مانی انصاف بگوید
 که صلا باغ برنجین را باغ است با بونه اکلیل الک مانند و اگر کس تخم کس زیره کرانی از گوش مشرب برنجین
 و در بخاران دارند فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ
 فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ
 تخم خرد پوست خشکاش کل خشکاش بیخ فطول تخم کس کاه بر یک بید کسرخ و شامید و سر بخاران دارند
 فطول که خواب آورده و در سبزه را باغ باشد بخت کاه بر یک چندم طسرخ گوشت را بنیو فرست که در تر با بونه
 که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ
 فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ
 کاه بر یک بید پوست که در کسرخ برنجین خشکاش سپید کسک شیر بر یک کسری برکت انصاف بگوید مانی انصاف
 بر یک با در سبستان دو کف حلا برنجین صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ
 تنطیل کنند بخام صحت فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ
 شیرین بریزند و بر تنطیل کنند و شامیدن صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ و در فطول که صلا با در و باغ

که سبب زانهاست باینکه در نزد سبب اکیلی اشک طالع هر جمله در یکجوشا خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 فطول که صد بار بار در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 جگر بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 رطب واقع در شب در خوش بیک فنج شکت ورق هزار بیکجوش جگر بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 متشج بایزید فطول که خنیل سودا کنه بایزید اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 ریزند فطول که سکوت زانهاست مستور ز خوش بیک فنج شکت اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 جمله سبب بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 صفر خال بر سبب بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 دارند و بر سر ریزند و آنجا که علامت بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 مسطح بایزید فطول که بخار است روید که بسوی سر متصاعد شده و در محل علامه آرد و مطلق ساند
 و با سفل فرو نشاند و در غل خام که تازه بود بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 نیز در هر ای از اینها بیکجوش خنیل کنند تا شش سام تناید در ربع هم از درجی حاصل آید چنانکه در ربع شمال آرد و بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 موجب سام دلت حق و غلط بخار در آفت است نفوخیکه سکوت را بشیرش و طبعش خنیل سبب اکیلی ابلهک بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 کوفه بخنیل که اندک در بینی داند نفوخیکه صداع غرض زانهاست عصاره قنار که بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 بینی داند غرض و عصاره قنار که بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 غفل اسطرخ و در سبب حیات کوفه بخنیل در بینی داند نفوخیکه حیات سبب اکیلی ابلهک بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 کنگ تمام در کب باب بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 و دفع مواد بارده بیکجوش خنیل که در بینی داند نفوخیکه صداع غرض زانهاست عصاره قنار که بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 داند و بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 نافع صبر زرد نوشاد در خنیل سبب اکیلی ابلهک بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند
 اندر بینی داند نفوخیکه سکوت را بشیرش و طبعش خنیل سبب اکیلی ابلهک بایزید و در اسود و چغنی سبب اکیلی ابلهک بایزید و در یکجوش خنده و صاف کرد و بر سر ریزند

[illegible]

[illegible]

بیشترند و در چشم بسیارند و بکار برده و از جنون را بکشد و بر باد چسبند و بر خاک سترگرم گذارند و با قطره سترگرم
 شود پس چشم بر درازن تا سوخته شود و وقت از تر و پس قطره بکشد در دامن بماند که مغل شود و بکار برده شود
 راز موی پوست پاک سازند و کوفته نیمه قدر مستهل استعمال نمایند و بماند که مشک را قوت که بیشتر است
 قوت دارد و اسبوی قمر بدین دانه میگرداند و طبقات اکنون دریا بند که برگه چیت نزل الماء و مثال آن
 مستعمل بود باید که در بصری ریختن یک کد پس و بکشد و هرگاه چیتا حلال اجناس مثل بود بعد مثال و در آب
 پوشیده و بر همان وجه خواب کند و هرگاه چیتا و مسکه مثل باشد بکار بپوشند و بر آب استاده بپوشند و حصار
 مزاج حصارا کحل حار در شب وقت صبح بکار برند و اگر کحل حار بود مزاج در بصری بار و در آخر در چشم کشند و هر
 بار در مزاج باشند در وسط در استعمال کنند و بهترین اوقات چیتا و نخا و شنبلیله است و از این است چیتا
 انجا و از درخت اخراج و ادل صیف اکسیرین بر کبی است و در وقت در ادویه چشم که گوشت میزدانند و قروح
 چشم و مو سرخ را مافت و گوشت معمار و اصل کاست چه اکسیر ترا بمل کیمیا اصل کار را گویند و معنی گویند
 معمار و شافی و نافع و نقاد و بلاغ و شفاست سبید و از زیر لب درم انجمیا و نقره صمغ عربی بر یک چهارم
 مس سوزن فاسد این بر یک و درم کوفته نیمه استعمال نمایند و قاعده کلی است که در ادویه چشم چنان بکار بکار
 که بچون غایب خود اکسیرین و دیگر که همین منفعت دارند و در حصول سبید و فاسد انجمیا و نقره و فاسد
 و صفا بر یک یک درم صمغ عربی از زردت بر یک و درم سبید و از زیر لب درم صمغ عربی و کیمیا و نقره و فاسد
 لولو و جرب و سبیل شریف و صنف به درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول بر یک و درم و در زردت و کانی شسته
 نبات جندم صمغ عربی و زردت و کانی شسته و محو منقول بر یک و درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول
 نباتها ساخته و از شنبلیله بر رویا شسته و کانی شسته و محو منقول بر یک و درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول
 شنبید و کیمیا و زردت و کانی شسته و محو منقول بر یک و درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول
 یا سلیقون کیمیا و زردت و کانی شسته و محو منقول بر یک و درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول
 بمسک و اسفودات و گوشت نام بکار و کانی شسته و محو منقول بر یک و درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول
 در اصل شنبلیله که مرقوم میشود کف دریا و کیمیا و نقره بر یک و درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول
 در فلفل سبیل و صمغ عربی بر یک و درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول بر یک و درم و در زردت و کانی شسته و محو منقول

[illegible]

رمد و خرقه در همه عارض است و بنایت حیرت است که در چشم خرقه می افتد و در چشم بکساده می افتد
 که در چشم است در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 ساق و صغیر و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 مایه بران چه خنک است در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 که در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 سوخته و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 که در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 بنایت می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 هر یک می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 سحر می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 سحر می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 است و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 چه در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 تا به این در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 است و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 هر یک می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 تا به این در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 سحر می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 سحر می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند
 است و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند و در چشم می خورند

بهر اذن و عمل نباشد و اگر طرفی صافی باشد و دیگری منتهی است بجز از زنده که اگر در است
 روی گوش که منتهی به گوش کرد و چون به گوشه بر دست کشند تا بنا بر جزوت غدا آب جویب شود و نهایی آن عمل نماید
 مریض بر همان شیو معالج باشد تا آب بهوت برآید هرگاه آب بایک بود باشد که بنا بر حرارت خود بخود جویب
 شود و قلیل باشد که با آب بنی اسلج و حباب بنی نهند که در فتنه بکشند و جویب آید و در شند بل و ماکو شند
 لهذا هر قدر که کنز و حباب بنی جویب اشعار نموده اند و پس از آنکه در گوش آب بکشند و جویب آید و نهایی آن عمل نماید
 خاکل معصر صندل سرخ بر یک دردم در روغن سترگوب درم در روغن گاد صندل درم در روغن کاسه بنه درم
 به یکدیگر بچرخند تا در روغن تمام شود و در روغن بماند صاف کرده بماند و در هر روز چهار قطره در گوش بچکانند
 و در آنکه در گوش که در هر روز در روغن در روغن سترگوب درم در روغن گاد صندل درم در روغن کاسه بنه درم
 کوفته و بنه غوره کشند با تخم نای خرد خشک کوفته بپوشند و عطسه بدهند و اینها مکرر در روغن کوفته
 در روغن کچ و کلاب بچکانند و در ده قدری نمک سنگ در بنیل و فلفل در نمک دریا کوفته
 بچکانند و در روغن بنیزه و شیر گرم کرده در گوش بچکانند همین عمل کنند و در آنکه گوش که سببش
 ناله باد و بهوت بود و بزرگ آب که تازه بر نفس گرم کنند و با نیک در روغن کاد و جویب زنده پس بماند و بچرخند و چند
 قطره در گوش بچکانند و اگر سببش کوفته در بزرگ آب که بپس گرم کنند و بچکانند و بچرخند و بچکانند و بچرخند
 آب و بپس گرم خرمانه و جابج کرده قطره چند بچکانند همین عمل دارد و در آنکه گوش که در روغن کاد و جویب
 بل بل بنات حور است و حال بنده از آنچه میخورند بزرگ و میگیرند و بچکانند و چند قطره بچکانند چند فرست
 کنند و درم بزرگ آب بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند
 گوش نافع است سببها که بگوئی نگار گویند و در آن که در بماند و در گوش اندازند و با نیک بچکانند و با نیک
 بچکانند و در امت نمایند باز بپس بچکانند و در روغن کاد و جویب زنده پس بماند و بچرخند و بچکانند
 و اگر بپس بماند همین دو کار نیست و در آنکه گوش که بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند
 چند تا گوش از گوشت ناکم میرود و بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند
 در گوش بچکانند که در روغن کاد و جویب بچکانند و با نیک بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند
 نشاند و درم شکر سفید معطر با کافور و در روغن کاد و جویب بچکانند و با نیک بپس بچکانند و با نیک بپس بچکانند

اگر گوش که سببش
 بپس بچکانند و با نیک
 بپس بچکانند و با نیک
 بپس بچکانند و با نیک

[illegible]

تحت سبب عینی پوست راست کنند از بیهوشی و در عینی که از درد و آبی آن در طحال استحال سازند به حالت
 قیسله که در رخ باز دارد و نگذارند که در سیاهانه بر یک بندم افزون و آنگاه که بقیه عینه به یکدیگر متصل
 رخی و مخلوط گردد و در عینی بنده بعد از آنکه عینی را بکتاب بر کشند قیسله که همین عمل می تواند بود
 اندر سر که در درم پنج سیاه چار درم شب بمانی شش درم کافور آبی کوفته و بجزیر بخند و فیکه کنان بکتاب
 آلوده در این دو اگر آلوده در عینی بنده قیسله که همین اثر دارد کافور و قه برست نیم مناسبت افقا
 پرست اند و بر یک درم کوفته بکتاب در دوچ یا آب بکین شکل شسته فیکه بران بر نهند قیسله که کین
 ملکه در دوزخ فیکه که آن فیکه سازند و در عینی که در عینی مصری باریک ساخته بران آلوده در نهند و برگاه
 نبطه خون بسیار باشد بسیار بود که فیکه بقیال حسن عاف کنند اما خون که بگردد و ضد باریک مناسب
 نماند زمان طویل خلیل بر آید و وضعی بر آنکه که کحل باشد و خون آلوده بکین فیکه شسته و خون
 بنابر فیکه تو هم که بر عینی واجب یکسکه خود بخور و جیس شود و لیکن تا ضرورت قوی و دلی نباشد این
 جرابت توان کرد قیسله که کینه عینی بر در جوت اندازش بر یک درم قصب الزریره
 بر پنج بر یک یک درم نیم رخ و نقل بر یک یک درم فیکه شسته بر آب آلوده که فیکه بران آلوده در
 نهند قیسله که در عینی می رود ضد پنج سیاه ششانی باز در در بال سر قه بر یک یک درم در آنه و کحل
 شش درم کند و در درم که کوفته در درم آب بیزه و سیالانید و بجزیر شسته تا بوقلم آید و فیکه را
 بران آلوده در عینی بنده و کمر می کنند قیسله که شش درم اسود و اسود و اسود و اسود و اسود و اسود و اسود
 بر درم بر شسته در عینی بنده بعد از آنکه عینی را بکتاب بر کشند فیکه که فیکه شسته باشد اگر شسته بر آب
 فیکه سازند و در درم که کینه طیسانه و با قدری از عین تربت در عینی بکانه همین عمل کنند که اگر فیکه بران آلوده
 بر نهند فطولی که سده عینی بکتاب در آن چه بکشد و شسته و در عینی آن خود آلوده و یک کینه که
 جز شانه مسنجار آن در نه فطوحی که کینه عینی بر در شش رخ و نقل مسود کوفته بخور و عینی در در آن
 فطوحیکه رحمان جبر کینه در عینی که فیکه شسته بر یک کینه و فطوحی نیم جز بسیار باریک است و عینی در
 و دیگر رحمان بنده و خفص در خرقه کنان بسته بوزن دو کاسه عینی و دیگر کینه عینی که در عینی باریک است
 عینی در عینی بر در عینی فیکه سیدی بیضه کرده و در آب کسوفی گردانده در عینی در آن در عینی

در عینی که در عینی
 در عینی که در عینی
 در عینی که در عینی

در عینی که در عینی
 در عینی که در عینی

[illegible]

ساق سادی گرفته بجز و صاج کباب و آب معطر کنند سنون که دندان سادست بر سبک
 پست بلبل زده درم فلفل بلبل درم سما درم سافج بنه سی دورم از دوسوخته هشت درم گرفته
 بجز بر دندان مانند سنون که اندر انگ که در طرب خشک سازد گند درم نوشادر درم کوب زنج
 سدر درم ناز و یکدم بوز سخته درم یک سبیل شسته دوسوخته معیدم گرفته بجز به استخوان سدنون
 که دندان بر سبک کند و بوی آن خوش کند به بجز یک بر آن هر یک دورم دوسوخته جو سخته سفال حلی کلاخ
 گندار عاقره و فلفل سافج بنه سی کسر ساق هر یک بجز درم ناز و طویل سبک حب لاس هر یک درم
 گرفته بجز بر دندان مانند سنون که بخش خشک بکوب برین دندان و درین پدید آید به پنهان اویز
 مخصوص درین دوا استعمال نمایند بصلح شد زانو و جرج برگ مورد کنند سحر گندار بنج سوسن درم فلفل
 مساک گرفته بجز بجز بجز بر دندان سنون که دندان انگ که بوی آن خوش سازد فلفل در معید این شیات
 طایر شیرسان بمل غم کل پست بلبل زده گندار بکوب تیون کلاخ چشبیانی مساک گرفته بجز به استخوان سنون
 که اگر فاصو بنج دندان سحر و دمن فلفل باز در نوشادر بنج سوسن فلفل سحر عاقره و مساک گرفته بجز
 استعمال نمایند سنون که صفت و در بنج سوسن عاقره و هر یک یکدم شبیانی گندار از دمن هر یک
 دورم گرفته بجز بجز بر دندان سوسن که دندان خشک که در قیاس شبیانی نشاسته کسر بنج همان است
 خوش استخوان پدید مساک گندار از دمن کلاخ مساک گرفته بجز بر دندان فلفل سوسن بنج که کلاخ گندار
 افغ است پست ناز خوش شیرین هر یک سی درم یک بنه سی نوشادر هر یک بجز درم باز گندار شبیانی کلاخ فلفل
 عاقره و هر یک دورم ساق باز درم گرفته بجز به کوب بر دندان و کوب بر دندان و کوب بر دندان که فلفل
 دیگر باز بکوبند تا حالی نمایند سوسن بنج که سحر خا دورم نشادر افغ بود و دندان از کوب که یک کوب پست ناز خوش
 دورم گندار بنج ساق شبیانی ناز هر یک یکدم گرفته بجز به استخوان سوسن بنج سوسن بنج سوسن بنج
 افتاده سلاقه که درم نشادر سقا گندار افغ است سقا گندار افغ سقا گندار افغ سقا گندار افغ
 آن تخفیف کنند سلاقه که همین عمل کنند بجز کوب و سقا گندار افغ و سقا گندار افغ و سقا گندار افغ
 و جوشیدن دندان دندان و دندان ساق و دندان افغ دندان افغ است بجز بجز بجز بجز بجز بجز
 آب خرفه سبز و آب کشیزه و عصاره ادری هر یک کوبه کلاخ کوبه کلاخ کوبه کلاخ کوبه کلاخ کوبه کلاخ

سنون که بجز و صاج کباب و آب معطر کنند سنون که دندان سادست بر سبک
 پست بلبل زده درم فلفل بلبل درم سما درم سافج بنه سی دورم از دوسوخته هشت درم گرفته
 بجز بر دندان مانند سنون که اندر انگ که در طرب خشک سازد گند درم نوشادر درم کوب زنج
 سدر درم ناز و یکدم بوز سخته درم یک سبیل شسته دوسوخته معیدم گرفته بجز به استخوان سدنون
 که دندان بر سبک کند و بوی آن خوش کند به بجز یک بر آن هر یک دورم دوسوخته جو سخته سفال حلی کلاخ
 گندار عاقره و فلفل سافج بنه سی کسر ساق هر یک بجز درم ناز و طویل سبک حب لاس هر یک درم
 گرفته بجز بر دندان مانند سنون که بخش خشک بکوب برین دندان و درین پدید آید به پنهان اویز
 مخصوص درین دوا استعمال نمایند بصلح شد زانو و جرج برگ مورد کنند سحر گندار بنج سوسن درم فلفل
 مساک گرفته بجز بجز بجز بر دندان سنون که دندان انگ که بوی آن خوش سازد فلفل در معید این شیات
 طایر شیرسان بمل غم کل پست بلبل زده گندار بکوب تیون کلاخ چشبیانی مساک گرفته بجز به استخوان سنون
 که اگر فاصو بنج دندان سحر و دمن فلفل باز در نوشادر بنج سوسن فلفل سحر عاقره و مساک گرفته بجز
 استعمال نمایند سنون که صفت و در بنج سوسن عاقره و هر یک یکدم شبیانی گندار از دمن هر یک
 دورم گرفته بجز بجز بر دندان سوسن که دندان خشک که در قیاس شبیانی نشاسته کسر بنج همان است
 خوش استخوان پدید مساک گندار از دمن کلاخ مساک گرفته بجز بر دندان فلفل سوسن بنج که کلاخ گندار
 افغ است پست ناز خوش شیرین هر یک سی درم یک بنه سی نوشادر هر یک بجز درم باز گندار شبیانی کلاخ فلفل
 عاقره و هر یک دورم ساق باز درم گرفته بجز به کوب بر دندان و کوب بر دندان و کوب بر دندان که فلفل
 دیگر باز بکوبند تا حالی نمایند سوسن بنج که سحر خا دورم نشادر افغ بود و دندان از کوب که یک کوب پست ناز خوش
 دورم گندار بنج ساق شبیانی ناز هر یک یکدم گرفته بجز به استخوان سوسن بنج سوسن بنج سوسن بنج
 افتاده سلاقه که درم نشادر سقا گندار افغ است سقا گندار افغ سقا گندار افغ سقا گندار افغ
 آن تخفیف کنند سلاقه که همین عمل کنند بجز کوب و سقا گندار افغ و سقا گندار افغ و سقا گندار افغ
 و جوشیدن دندان دندان و دندان ساق و دندان افغ دندان افغ است بجز بجز بجز بجز بجز بجز
 آب خرفه سبز و آب کشیزه و عصاره ادری هر یک کوبه کلاخ کوبه کلاخ کوبه کلاخ کوبه کلاخ کوبه کلاخ

[illegible]

[illegible]

۱۲۸ در امراض شش و سینه و حجب

عجیب است که بهال صفر اسکندریه گفته ده درم مقومانی موی کینه قال رب ایس کثیرا انش بر یک یکدم کوفته بخند
 معاب بنول که اخذ و مجرب سفید اندر من از ترش بی کینه قال نو عید یکم که ذات الریه نافع است نقیصه تخم حنظل خشم
 خاوری متروخم خربزه متروخم خیار متروخم کدرب ایس قنار الکلیل لکاک کبریا ایس کوفته بخند معاب خشم کتان
 قرص سازند و شربت بجز مرینه قرص سفید که چته نفث الدم که عقب معال گفته نافع است و قی الدم مفید
 صحن علی گل موی هر یک چهار درم که با بید شافعی هر یک یکدم و نصف رب ایس دم الاغین نشا بادیا هر یک
 در درم افراص سازند و سه درم که بگزید و یکدانه بزدنج سپید حوق انجبه بخند و دیگر قرص کلسنه و شربت افرا
 در درم حیات و بهال که کور میزند و غیر حوی که کلسنه و درم حجب سود در درم افرا کفشد کلک کلک
 قهوه می چند نفوس معنی نافع است در درم که بیا بهای عروق پستان سرده و شربت صلی و ریحان
 دینه را زخم کند و نفث را آسان گرداند و طبع را ملایم و نرم نماید پستان و بخت مدد ویز منقی چل و دم ایس
 خیار شنبه پانزده درم پستان مدوز را در شمشیر طراب بر شانه تا مدو طراب به مالند و صا کنند پس افرا خیار
 دهان مالند باز صا سازند و فقه سپید که طبل اضاف کرده بقولم آرد و بپسند و دیگر که رفته گرم زایل کند و بتر
 زلول است پستان صمدی از غاب پنجاه و دانه ویز منقی چل و دانه نند سه من آب بپزند با کیمیا پس ایس
 خیار شنبه است درم فانی صمد درم دران چل کنند و صا نمایند و صمد و منقی اضاف کرده بقولم آرد و دیگر
 که قوی تر از سابقین و بیزین است و عروق پستانی است و مسی است لعوق اسعال نیز و جیره سرفه رطوبت نبات نشا
 دارد و سوس الاشیاء و لحنی بهای پستان از قنار پاک کرده پنجاه و دانه عاب است و دانه انجبه زدیم و دانه
 ویز منقی اصل ایس ملوک هر یک پانزده درم جو مقشر و صومنی سی درم بهانه بر سیاه و شان کثیری
 سفید تخم حنظل هر یک چند تخم شمشیر منقش و نیم از زبانه سسته دم و یکدم کوفته است بکوبند و در چار طبل
 آب باز یاده بهر را نیز کثیرا تر نمایند و بوی کش سازند با نشا نرم بخت تا صا کنند و صا کنند
 و فقه سپید نیم طبل انداخته غلط سازند چه از اسالی تر زرد ترش گردد و مستحق شود لعوق
 با درم سرده و شربت حلق و مجسره و نافع است صحن حصبه بنی کثیرا انش رب ایس
 هر یک یکدم فقه سپید است درم مغرور درم متروخم که و هر یک سده درم کوفته بخند معاب بپسند و در
 با درم چربا زرد و بلیند لعوق قی که سرده خشک را نافع است دینه را زخم کند رب ایس شش سده را ز

[illegible]

در امر خنثی شدن و حجب ۱۳۲

از اخلاط پاک که آب کرب کینه است در آن داخل بطور عمیق گردد و بعد متحرک شود و متحرک شود و با حلاوت
مقتضی بر یک و در دم نبر که بریان جلیبریک بچندم متولپسته بازده دوم نرم کوفته این بر شش شری بچندم
لعوق حب القطن سیندر از خلد پاک که متولد دوم شیرین و دوم ترینه دانه و دوم باطل و شش
بچندم کرسنه فراموش بر یک که در دم قندینه شصت دوم و دیگر که تحت و طربت جود نبات این است
مغزین دانه متحرک و بر یک است در دم حله تخم کنان بر یک و در دم عسل انگری میسرند لعوق
حاصل چینه فنی نفس و در طبعی بعدیل است حاصل تخم کنان با نسوید عسل میسرند لعوق متین چینه
مین نفس و در کینه در نبات مانع است از غیر زردی چاه و دیگر شانه اندام هر شاد و آب لدا و دیگر طبعی است
انگری میقوم از درده متحرک و بر یک است متولد دوم تخم نبریک بچندم متولپسته و تخم زردی که در دهانه سینه جلیبریک
سدر در مغزین دانه حب القطن بر یک چهار دم نرم سایند و در دم درغن با دم سرخ چینه سحران از
لعوق و صورت چینه و فکینه و فنی نفس و کت الموت و حقدان در ثعلب در نبات خوب و بعدیل است
جلیبریک خیسایند و شش کینه که در کینه شیره گرفته با دوشاب انگری عسل کوفته با غلیظ شود و در دوی
جلیبریک متحرک و شش بسیار نرم کوفته متحرک و حقدان و جند جوش داده و بکار برده لعوق و سحر سحر و لغوی
مانع است و باید در انفع و در سینه پاک سازد و سیر پاک که در دیم من از غن که در سینه تا تهر از خود پس
بکوبند و تنک بمانند و با یک میل است میقوم کرده لعوق و عسل و حقدان سیندر از خلد پاک که در آب سحر
پرسایند و تنان بر یک تحت در دم تخم و دیان فراموش زندها یا پس غار یقون بر یک که در دم سیر سایند و عسل
بکوبند و سحر سحر است در دم سیر و در غن کینه و در سینه کوبند و در دوی کوفته چینه در آن میسرند پس چینه
با عسل انگری شری میفعال لعوق و سیر و در سینه را در دم پاک که در آب سحر بچندم کثیرا بیز و متولد دوم تخم
و دیان بر یک سدر در دم بر زردی و در غن کاد و عسل کینه و در دوی کوفته چینه در آن میسرند و در غن کاد و عسل
لعوق و زنجبیل تحت جوت که سبب در طربت شده و در مانع است از جلیبریک صمد و در سینه کثیرا بیز و متولد دوم
شیر تازده کینه که در غنیل نرم شود پس از آن نرم کوبند و در غن کاد و عسل کینه و در دوی کوفته چینه در آن میسرند پس چینه
و چینه بر سه نشا کوفته چینه با عسل با قورم قندینه میسرند و در غن کاد و عسل کینه و در دوی کوفته چینه در آن میسرند پس چینه
و لعوق و کینه در غنیل کینه شش است از جلیبریک صمد و در سینه کوبند و در دوی کوفته چینه در آن میسرند پس چینه

[illegible]

کما در زبان که بل نیز نافع است در او پسر گزشت و یک نسخه جلیل القدر در مسده بیاید شراب باد و بخوبی
 در اوقات دیر و خوش سودا و بر او غنیمت باد و بخوبی که گاهی تخم و خشک برگ است درم گاه زبان شش درم
 برگ باد و بخوبی پانزده درم اصل السوس و درم تخم باد و زبان پنبه یک غنیمت که گاهی شش جلد او را که بخوبی
 و چند جلد او را در کلاب که یک سبب تر نموده و خوش و چند سبب که بخوبی پانزده درم و مسده پانزده درم
 بقدر چنانچه مسده ساخته و تقویم آنرا در اگر نوزده درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 شراب که چنانچه مسده است و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 یک نیم درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 که چنانچه تقویت دل نفع کشد و در باقی تصرف مناسب است و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 بدو را اگر نوزده درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 عصاره باد و بخوبی مسده ساخته و تقویم آنرا در اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 باد و بخوبی و گاه زبان تریم رسد خشک میارند و کلاب بخوبی مسده ساخته و تقویم آنرا در اگر نوزده درم
 شراب ناسخ چنانچه تقویت دل مسده ساخته و تقویم آنرا در اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 انداخته و خوش چنانچه تقویت دل مسده ساخته و تقویم آنرا در اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 حل کرده و یا نیز در دانه شراب مضحح معتدل که در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 براق منظر خنجر زنی گاه در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 تخم ریحان تخم باد و بخوبی یک شدر درم و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 رسا نه و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 بگذارد و گاهی چنانچه تقویت دل مسده ساخته و تقویم آنرا در اگر نوزده درم و اگر نوزده درم
 ناسفته یک نیم غنای نصف منقالت می نوازند شراب تخم کج چنانچه خفقان گرم
 در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن

در امراض قلب

۱۴۴

در عروق می جوشانند بلکه بعد از تمام در و حل میکنند این نیست چه عروق از جوشیدن ضعیف ترند
و نه اگر اکثر از نرفا فویدل مادی بر گرفته شد و ایضا در او به معده و دیگر حیات نیز گفته اند انشا الله تعالی
ضمادیکه گری را نافع است صندل در گلاب بسیارند قدری کافور نیزند و ضماد کنند بر سینه دل ضما و یک
سوزناج سرد را میفند است بسنل سحر و جینی قرقفل کلسترخ کوفه بنجیه باب بر جز نش و آب شام بفرم و آب
در جنوبی بنفشه ضماد کنند ضمادیکه سوزناج خشک قلب نفیع دارد و هم سید اندر در جن بنفشه روغن کدو
گلاب از نه و در آب کینه نیز تر آب کاه کوفه مال کنند در سینه نه شد این دو آب یکی است تقیر و طی حصر ضما و یک
خفقا ن سرد را زایل کند سدر بسنل سحر و جینی سکه کینه آب سحر و در سینه بنجیانی بنفشه بر دل بنفشه بنفشه
قرص وارید و در انرا قوت دهد و خفقا ن گرم در رقان را نافع آید کلسترخ و در دم طبا شیر و در سینه بنفشه
سندل سپید بر یک یکدم متروکم خایین متروکم که در یک یک عایم تخم خرد شده در دم زعفران چندم کوفه بنجیه
بلعاب بسنل سرشته افرا سازد شربتی بنفشه کافورین قرص مشک آب معده دیگر در در اوت هر و
خفقا ن دشمنی را طاع معده در که سبب برودت باشد سحر و در معده کافور قرقفل و در سینه بسنل سکه جز بر آب
بسنل پرست زنج فاده بر یک کفقال مشک فزائی کوفه بنجیه شربتی میانی سرشته در سینه شربتی بنفشه کافورین
ما فرود اند و قویتری بود در حصر کافور که در خفقا ن گرم نافع است و بر بنفشه طبا شیر متروکم خایین تخم کافورین
تخم خرد کلسترخ صندل سید جدر بر که کافور قرقفل برین تقیر که اگر او به بر وجه کفقال بر کافور کلسترخ کوفه بنجیه
بر بنفشه قرص سازند در در و خفقا ن سبب بر سحر و در حصر کافورین یا کافورین سازند و کفجی سکی میانه سحر و در حصر کافور
که در خفقا ن در حصر کافورین نافع است کلسترخ سرشته در سینه طبا شیر بر یک یکدم متروکم که در تخم خرد و در تخم خیار
اصل بسنل بر یک یکشنبه در نشت سحر و در عروق یکدم کافورین در سینه طبا شیر بسنل سرشته در سینه یکدم آب یا بنفشه نشت
کنند قرص کافورین در در و در حصر کافورین قیصر خفقا ن در نافع است و در حصر کافورین در سینه طبا شیر بر یک یکشنبه
نشت خا مقوی دل در او بر گرفته شد و یقین در بخار کافورین حصر کافورین در اوت و در خفقا ن نافع است و در حصر کافور
در یک یکشنبه در در و در نشت خا مقوی دل در او بر گرفته شد و یقین در بخار کافورین حصر کافورین در اوت و در خفقا ن نافع است و در حصر کافور
سحر و در حصر کافورین در نشت خا مقوی دل در او بر گرفته شد و یقین در بخار کافورین حصر کافورین در اوت و در خفقا ن نافع است و در حصر کافور
بنفشه کل در سینه بر یک یکشنبه در نشت خا مقوی دل در او بر گرفته شد و یقین در بخار کافورین حصر کافورین در اوت و در خفقا ن نافع است و در حصر کافور

در ادویه طبعیه معروفه نموده تخم کاهو نمونم خرزهره نمونم که در نمونم چهار قسم خورده هر یک سه مثقال مردار بد
 بسد سوخته کبریا بر طایفان بخری سوخته بر شیم مقرض صندل سرخ کافور هر یک یک مثقال صندل سیدیل طباشیر
 هر یک در مثقال کلسرین بختقال عود هندی در پنج تنباک و همین سیدیل هر یک یک مثقال در دانه زعفران نیم مثقال
 گاوزبان سه مثقال قیسم مشک کنی عسبر در دانه یک سبب در دانه یک سبب چند باد چند بخری اجید بام
 بسته مفرجی که تحقیقان خود در این اناج است مانع چندی ناخواه انیسون که در تخم کافور شک هر یک
 سه درم مردار بد ناسفته سید سوخته هر یک چند درم عصاره انیسون شش درم زعفران مشک هر یک یک درم باد خوریه
 درم پنجاه درم گاوزبان چند درم قند سید در چند بخری نمون درم نمون باد درم جوش و سبب و صندل
 سازند و قدر مردان توام دهند و او سیدیل کلسرین شربتی که خصال مفرج که در اوقات هر تحقیقان
 و حرارت معده را مانع است کلسرین طباشیر سیدیل هر یک سه درم کلسرین خشک درم سیدیل درم ناسفته کبریا
 هر یک چند درم کافور دانه کوفه بخیه یا شربت فیضی سبب شربتی که درم مفرج یا قوتی معتدل در ا
 قوت و در دوسوای دفع که در وقت طام کرده و در اید ناسفته گاوزبان کلسرین خشک همین سیدیل هر یک کبریا
 پوست انار بر شیم سید سوخته تخم خرزهره هر یک دو درم کافور یک درم کوفه بخیه در سلطه سیدیل یا سبب شربتی درم
 مفرج یا قوتی معتدل یا لیل بیروت که تمام التفیع است در جمع مفرجات و در امراض مختلفه مفید
 و چنانکه در اول و در سببهای اعلیٰ رحم مانع مردار بد ناسفته زعفران گاوزبان مصطکی سید درم سبب شربتی
 خام پوست انار کبریا همین سید زرباد بسته مفرج که در عصاره طبیب نیز بار بار پس تخم خرزهره و کلسرین
 مفرج چهار هر یک دو درم صندل سید عود هندی در پنج مثقال کل سرخ هر یک سه درم شربت قاطع کافور
 نقره ورق طلا کافور کل تخم کلسرین خشک کافور کل بخری قرومیل طبیب و شک هر یک یک درم صندل شفاف
 با قوت ربانی تخم باد خوریه هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال سبب صندل درم نمون زعفران شربتی معتدل
 یا قوتی یا لیل بخرات گاوزبان باد خوریه تخم کلسرین خشک همین سیدیل هر یک یک مثقال درم سبب شربتی
 یا سبب شربت کبریا سید عود هندی بر شیم خام مردار بد ناسفته قند زعفران زرباد
 در پنج کباب قاطع جزوه صندل سید هر یک سه درم ورق زرد ورق نقره یا قوتی خشک هر یک یک مثقال کلسرین
 در آب تر کرده خشک نموده است درم کلسرین مفرج چند درم درم کبریا کوبیده در چند بخری عصاره درم سبب شربتی

[illegible]

[illegible]

و قوت از این جهت است که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

تبار است و کنگ لطافت مایلین و گرم و آتشین و دم معده بر دستها کاهم بایستد و حیات حسنج در میان
دو بیک سر دو کلاب بر سر و سینه زدن اما کجا که سبب غشی که ترش علق باشد و یا نیز فرمود که خوردار و در بر سر و رانجا
که بر حیشی اسهال مفرط بود و بار آمدن بسیار و مانند آن که سردی آورده باشد کباب سرد و کلاب بر سر نه شاید
رخت و اما علم با آن که ترش رقیق در چکانیدن در چنین غشی سیاح القح است باریت از دهم
در او و سه مجلس چون مکمل نیم لول و ریختن است که شروع بهضم از دهن این طالب محبت و جب
است که در مفتح اشیا مایل که نهند تا خنده و در دهم باقیه معده و در دهان کباب تا نیز بهضم معدی کامل
تر از آن در دهن تحقیق یا بدو یا بر که در یک چهاره تقریب معده و یکا بر بند بریش دارند و در دهن این طالب نه نمایند
تا روف دو ادری طویل بود و موثر تر از دهن و صفت شفا و اسقام و نقصان و بطلان علم نه که در چنین دهن
ادر به معدی مخفی بکارش و اما این است بخت سوختن نه نعل آن که در ریختن مفتح اوی در دست خنده و کباب محبت
و دم معده باشد حسن نکته در انوشوی بعد طعام خوردن تا ده و یا بر حیولت خنده و در دهن و در دهن و در دهن
طانی باشد و از آنکه معده غلظت مشا که نسا و در دهن سترم جمیع اعضا است و در دهن و دهن تمام لازم دهن و دهن
لحاف آفت جان نیز چه زودتر تبار که آن که شد و کلام در دهن است که کلام آن که در دهن بسیار خوار است
و در ترش کباب و در ترش کباب و در ترش کباب و در ترش کباب و در ترش کباب و در ترش کباب و در ترش کباب
زنده که در ترش کباب است و در ترش کباب و در ترش کباب و در ترش کباب و در ترش کباب و در ترش کباب
ادر به طبیب و جب و دهن اندر دهن که نسا و در دهن خور و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
اطر فیض کسیر که چه استبرخا و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
محل بار و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
نصفه افلی که نسل تر و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن

[illegible]

قند سیدیمین و نیم و شش و دیگر از اجزای شکم که فاضل است در او دیده اند و اینها را **جوارش مصططه**
 سردی معده و جگر نامند و بود و نیم دفع کنند و آب و قش از نان بار دارند و مسططه است متعال کوفه با یکمن قند و
 سنی درم کلاب بقوام آزند و بر وی سنگ در نزد و بر نو و بهتر از مسططه که بقوام آهند تنها سائیده و با آب کلاب حل کنند
جوارش شش عشر سردی معده و بدی و مضغ و خفقان و او جاع و رحم را ناقصست و چهار بر این کتب منبسط
 فاضلین بسائیده از چینی مرکب درم و از فلفل تخمیل مرکب درم و مالک مسططه غیر مرکب درم و فلفل خر
 از تخم آن مرکب درم و نیم و زرد بود درم مرکب یکدرم کوفته نیمه فصل شش عشری کلقان و دیگر معده و دل
 قوت و دوا به زیاده کند و منافق بسیار دارد و بنا بر اطالت بر قشیم نموده قافله بسائیدان و در مرکب متعال
 و از فلفل تخمیل مرکب شش متعال و قند و فلفل سیون و زرد بود مرکب کی مرکب نکی عشر شش درم و نیم
 بلسان چادر درم عشر در روغن بلسان بگذارند و بخند و بخند سید اضافت کنند و عسل کف گرفته و شش عشر
 عوری نازک را چهار درم و در طولی را یکدرم نو حد دیگر معده و اگر کم کنند و با ح غلیظه ترا خلیل تا به نیم دفع کنند
 و در این باغ را قوت و دوا و جوارش بر سر از سبیل و از چینی و از فلفل تخمیل و زرد بود مرکب یکدرم ساهدان و فلفل و قش
 مرکب یکدرم عشر شش مرکب یکدرم کلاب نبات سفید بسائید و چنانچه باید نو حد دیگر که از غیر تو سائید و در سه
 قریب النفع است آزند که برین عشر کلقان قند سیدیمین قند و بقوام آورده و دیگر نو و عشر در آن حل کنند و نیمه
 قند و زردی مرکب در نزد و قطع کنند جوارش مرکب یکدرم معده و او قند و خفقان با دوا سیر را
 نافع است فلفل قشیم و از فلفل تخمیل مرکب درم و مرکب نیم متعال قند سیدیمین درم کوفته نیمه فصل کلاب
 شتر قی در درم نو حد دیگر که مضغ معده و قش و وی و در جگر انعام حرارت غریزی که با ح جوارش و از او
 خفقان ندارد ناقصست مرکب نیم متعال قافله جوارش و از فلفل تخمیل مرکب درم و از چینی سده درم خود کلاب
 از تخم آن درم قند سیدیمین و از عسل انقدر که آید و در آن سرشته شوند و در نسخه کلاب خود دانه درم و شش
 یکدرم است نو حد دیگر که به معده و کبد و احتیاج خفقان و غشی و تقویت حرارت خونی نافع است شش عشر
 قند و از چینی و زرد بود و صفار و فلفل و از فلفل خود سیدیمین و زرد بود درم قند سیدیمین و از عسل
 فاضلین شش عشر نیم متعال کلاب جوارش فواکه معده و جگر و احتیاج و قوت و وی با دوا و از او
 کلاب و فلفل عین و دفع قند کلاب از شش عشر برین سبب کلاب معده و جگر و احتیاج کلاب و از او کلاب و از او کلاب

درام اصل محله
بجاسته تاربی وید و اگر کند وقت بقوام آورند و خبر نرسد و بهای بران می ریزند چندانکه فرجه بند
سنگ ریزند و حواش تفاحی چه تقویت معده و دیگر نافع است و تحقیقان اصحاب سود و حیفه بگویند
سبب شیرین خوشبواز قشر و تخم پاک کرده بگویند آب آلوده است و در دوشان نیم گلاب و سر سبیل و آب
بکوبل بآن مضاف سازند و بخورشانند و بقوام آید پس بپزد و از پیچنی باور بخوبی و نقل مصطکی بر یک یک بکوبد
و دو خام بر یک و درم کوفته است و ریزند شرفی چند درم نوع دیگر که معده قوت دهد و ششها را در معده بخوبی
سازند سیب شیرین سبزه خوشبو بکوبل و در پوست تخم پاک کنند و در شش یا در قشر زبانه و در ششها و در
بدن پس بر خشن دهند تا که گشته شود و بعد بگویند و عمل بآن مضاف سازند و انقدر که مطلوب باشد بپزند تا که
بانتقاد رسد پس برنجیل فاقه نارنگ بر یک نصف فعال بود و در پیچنی بر یک پنج فعال و زعفران نیم درم
شک نیم درم بار یک ساخته آینه در حرکت دیند تا که استوی شود حواش تفاحی سفرجل چه تقویت معده
و دیگر نافع است و گاهی که ششها زده باشد و طعام ختم نشود و سرد دارد و بسیار زنده می گماند زخم و اگر
و تخم پاک کنند و بگویند و عصا را بگیرند موازنه در قسط و در می عمل کنند گرفته بخوبی و در خلخار یک قسط
و نصف بآن ریزند تا شش نرم بپزند و کف بر دارند پس برنجیل است و قیه و نقل سپید و لوت که کوفته در آن
آینه زده و بقوام آید و بخوبی کف می توان کرد و یا دیگر که اکثر شش از قند ابر و دست یا شش است
بخورند و اگر معده طعام خورند خوری سرد و سرد گاه در معده برین گرمی بود یا صفر باشد و نقل و گلاب
از آن بطور سازند و سرد گاه در معده متوسط بود و می زراحتی و صفر او تخم برابر بود
فلفل یک اوقیه کنند و درنجیل اوقیه و نصف یعنی نصف وزن اول و سرد گاه معده یعنی باشد
فلفل چهار اوقیه کنند و درنجیل شش اوقیه یعنی معده وزن اول نماید نوع دیگر که ششها را در معده را
قوت دهد و عصا را به عمل بر یک سه ظل هر که بسیار تیز در ظل حمل می کرده بر ششها را بخوبی
و درنجیل نیم درم فلفل و دو خام بر یک و درم و در پیچنی دو درم کوفته بخوبی بآن مضاف کنند و بقوام آید
و دیگر ششها را بخوبی مسهل و از شش سفرجل و در معده را که باور چو از شش نارنگ شک جبهه و صفت او
نافع است اگر از بزرگ باشد نارنگ فلفل و در فلفل بر یک و درم و در فلفل بر یک و درم کوفته بخوبی با نمک و
عمل بپزند نوع دیگر که جبهه و صفت او مسهل و از شش سفرجل و در معده را که باور چو از شش نارنگ شک جبهه و صفت او

زیره کرمانی در برنجاده درم فلفل سفید اصل فلفل سیاه بزرگ سفت درم مناب و صیفیکه گندشت بانزده درم داری
 پوره مسج بر یک بنجر درم پنجهیل دریا چیل درم طبل مرابا چیلد پاک کرده شصت درم گلفند معدوم دریا پنجهیل دریا بلبل
 را یکو بند ما بچون بچون کرده او وید کوته و خیره تا کم حبه دران بسته خندو اگر گندیده خواهند در دوام نرم فند
 سپید و عسل سنا صدف معدوم پاکتر از ان اقوام آورده مضاعف سازند و شربت از جبار درم ناشسته است
 این جوارش در صحت کمر است و در قوت قویتر جوارش طالع کسیت صبر هبه برده معده و در علاج غلبه معده کفایت
 طالع صبر خیر درم پنجهیل است درم فلفل و آورده درم بال قریه بر کشتن درم شکو طبرزد بنجر حل جوارش
 صندیل چند سوسم که از حرارت بود نافع است و در طبع شیرین و سرد و طبعی سردی بر یک بنجر درم مصطفی ساسک
 سنبل جود بر یک کشتقال انبر یا پس منزله کباب درم کافور و درم پنجه کوفتی است گویند نیزند و بر شکر
 بسته شترتی چهار درم جوارش که با حبه او جلا معده و نافع است که با کاسخ انبر یا پس یک بنجر درم عود غام
 مصطفی زعفران یک بر یک درم سنبل کون بر یک درم قند سپید انقد که اوید فان به بنجر شترتی که درم است
 سبب جوارش طباسیر حبه حرارت معده و ضعف ان طباسیر درم کاسخ سماق انار و نان پاک که یک
 است درم فلفل کبابا کما جوی مصطفی بر یک بنجر درم کباب بنوم که شربت با بنجر شترتی که درم است
 جوارش قند اذیقون حبه در معده و زهر و ضعف ان که سببش برده و قور و یاع غلبه جودا فعت
 زنجبیل فلفل سنبل بر یک شش درم مصطفی ناخواه بر یک جوار درم تخم کرس خودن کبری بر یک بنجر درم کون
 حب بلبلان عاقر و جابری که درم سبب سندی بکلام فصل بسته شترتی نم شقال قند یک معده او
 کن و با و یکسده و معده و معده انقد از تخم مناب تخم کرس عخوان بنجر و پنجهیل جاشا مترو با هم برین بر یک
 شش درم کند مغز بادام تلخ بر یک درم فلفل است درم عسل دو چند یا سر چند جوارش طلا و هبه برده معده
 مقام و برده و لبان و تخمین نون و تطبیق فکر و دین نافع است و هو جوارش طلعی و لعلی و لعلی
 سلیسین فلفل و فلفل سیاه طلا و از چند بنجر بر یک جوار درم فسطط از بنجر شکو طبرزد و کس بر یک
 درم سعد است درم طلا و از آنها یکو بند که حقه و کز اوید و از تر که بنده یا چند کس لعلی و حقه و عسل و سوسم
 و طلا و در قوق داد و به شول دران اندازند و معده سازند و کس شش ماه استقال نماید شترتی و درم باطنج کرس
 و از اینانه و با یک مسنن می خورد از تعب و غم حرارت و جلا و شرب شراب کثیر را دارد و در قوق سفید باطنج

لطیف تناول کنند جواریش فنجوش جبهه استرخار معده و ریاح بواسیر فساد مزاج و دست من باز و باز
 نافع است ببله ببله شیر آله فضل دار فضل بخیل شش طبع جندی سبیل میگردم تم مثبت تم گند ما هر یک
 چار درم خشت الحیدر در صد درم کوفه بخینه بعل ترواح لافوه و من بقدر که بقدر حاجت باشد بشیرنه و در ظرفی
 بپزند و بچند ششاه سبیل آله شربی و در دم اگر مشک بیدرم نیز داخل سازند و است آتیر خشت الحیدر که بپا سبیلی
 فنجوش گویند نیست که براده آهن باریک ساخته بر کاکتوری پاشاب ریحانی تر کرده و نونی مرتبه کعبه و نهایت
 شاتر و در فنجوان فردار و پس در سایه خشک کرده و در ظرفی بپایان نموده بکار برند و اگر بیدریان کن
 بر روغن بادام یا روغن گاو که بچند خشت الحیدر بود صلا به میس کرده و سبیل آله شربی و در دم بپزند و در دم بپزند
 با تخم روغن دیگر و قوت خلط و غلظت و در آنکه جزو اعظم این جواریش فنجوش است جواریش که در زیر همین اسم
 مسمی شده و نو حدیگر که معده را قوت دهد و گرم کند و بر اسیران فصد و با به بقیا و در دم بپزند و در دم بپزند
 فضل و در فضل بخیل زبده تم مثبت تم کرس تم گند نا تم جبر تم ششم تم گند نا تم فنجوش طرخ سبیل و در دم بپزند
 تر فضل جزو دوا هر یک یکدرم سبیل آله شربی و در دم بپزند و در دم بپزند و در دم بپزند و در دم بپزند
 در بچند تمام عمل شد و در چند پاست چند حله نو حدیگر که معده را قوت دهد و بر اسیران فصد و با به بقیا و در دم بپزند
 ببله آله سبیل و در فضل حب ملک هر یک شش مثقال فنجوش زبده و روغن در فضل بر یک چار مثقال و در دم بپزند
 جزو دوا قسط در بخیل غلظتون با نون می نو تخم می هر یک شش مثقال و در فضل شکر ببله شاتر و در فضل
 حب ملک در دم بپزند و در فضل شکر ببله شاتر و در فضل شکر ببله شاتر و در فضل شکر ببله شاتر
 ببله آله اصل السوسن بخیل فلفل جزو دوا سک و سبیل آله شربی و در دم بپزند و در دم بپزند و در دم بپزند
 شرباب شربی برابر بر جلد با هم لزوج کنند و در روغن بادام یا گاو و غرت کرده و سبیل آله شربی و در فضل شکر ببله شاتر
 یا ببله نو حدیگر که جبهه منفعت معده و حار نافع است ببله آله اصل السوسن فنجوش طرخ زبده هر یک در دم
 جش الحیدر در صد درم بپزند و در فضل شکر ببله شاتر و در فضل شکر ببله شاتر و در فضل شکر ببله شاتر
 منسرب ببله که جبهه قوت معده و در سبیل آله شربی و در فضل شکر ببله شاتر و در فضل شکر ببله شاتر
 جزو دوا قافله سک جبهه هر یک مثقال فضل ببله شاتر و در فضل شکر ببله شاتر و در فضل شکر ببله شاتر
 ببله آله سبیل و در فضل حب ملک هر یک شش مثقال فنجوش زبده و روغن در فضل بر یک چار مثقال و در دم بپزند

چنانچه ازین در اشخاصی که در معده کندی و در معده
 سرگشته و در معده سست و در معده سست و در معده سست
 سست و در معده سست و در معده سست و در معده سست
 کرده و در آب تر کنند و در معده سست و در معده سست
 بجز شانه در معده سست و در معده سست و در معده سست
 بی نظیر در معده سست و در معده سست و در معده سست
 نصب از آب تر کنند و در معده سست و در معده سست
 نوده در آب تر کنند و در معده سست و در معده سست
 است و در معده سست و در معده سست و در معده سست
 معاصر از معده سست و در معده سست و در معده سست
 میوه سست و در معده سست و در معده سست
 در معده سست و در معده سست و در معده سست
 بعد از خیسایند و در معده سست و در معده سست
 حلیه سست و در معده سست و در معده سست
 گفته در معده سست و در معده سست و در معده سست
 بهمان وزن دیگر در معده سست و در معده سست
 در معده سست و در معده سست و در معده سست
 معده در معده سست و در معده سست و در معده سست
 با در معده سست و در معده سست و در معده سست
 سست و در معده سست و در معده سست و در معده سست
 سست و در معده سست و در معده سست و در معده سست
 در معده سست و در معده سست و در معده سست

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ خیر آباد
پناب، لاہور

[illegible]

است حصه صفات ساخته بقوام آنند و نمیدارند و چون اجرام نرمند یک سره نام دارند و نمیدارند و در بعضی
 کرده باشند آب صفا کرده وی بگیرند و جلاب بر آن شکر سازند و قوام نمایند شربت کا و زراجه
 که بکشد و خفایا که کثرت معده باشد نافع است و معده از صده دور کند و در معده و سایر اعضا را بخواباند
 یا بسبب المزاج را سود دهد و هر گاه در بان چلدهم کل نفقه تخم کثرت بر یک بست درم کلسه رخ شکر خنی شمع
 ریحان الاخرج هر یک درم چلدهم در ده رطل آب گرم بکشد باز در ترغایند و با شش نرم بپزند و بگوشت مانند
 و مانند در صفا سازند و آب نادر ترش آب کاسنی و حق بر یک بر طبل قند سپید جاد رطل اضافه کرده در شش نرم
 بقوام آنند و شربتی یک اوقیه شربت سیخ معده را قوت دهد و طبع بنده و اخضر را اول شکر بپزند و آب
 بگیرند و فی رطل آب و قند سپید در نیم رطل اضافه کرده بقوام آنند شربت کون فشان فی دفع کنند
 و نیم قطعه نایب زیر سپید جاد درم مصطکی در زمانه در ترش بست درم تمام تقاب بر یک در شاخ جلد را
 در جاد رطل آب بپزند و یک رطل مانند صفا کنند و قند سپید درم نیمه بقوام آنند شربت میسر سوده
 چند نفوت معده و جگر در دفع فشان فی و عطش و خلط نافع است قند سپید بخور رطل آب بکشد و در نیم رطل
 برادره پس آب سفر جلی و حق و شرب است بر ده یک رطل در نیم صفا کنند و بقوام آنند و شربت که در این شربت
 کنند با یک جلد و زدی را در آب قاب بپزند و بعد و جلد و زدی را یک کشته و اگر چه بپزند و در شربت
 عوض شربت نم کنند و بل قند معل و میسر بقدر فارسی است و یک گرمی به نوع دیگر معصومیه معده و جگر
 قوت دهد و در تجوید نیم کنند و در مزاج را که عقبیهات برید کیده نافع است و درخت لکشند و در غریب شاخ
 در بر در مزاجان بیکد و در فشان فی و فوا و اسهال و بیضه و غشی که از میهنه باشد زایل کند و فلفل و فلفل
 در حبشی بکشد بر یک بست درم خورد بندوی قاقه سیاه سنبل الطیب مغران سیل جز بودا بر یک بست درم شکر
 و انگلی جلد را بر یک سازند و در شربت میسر سوده را در شش فرآورند این شربت را بخورند و معده و جگر را
 می فرایند و معنی جلی را بر یک بکشد و یک کوبیده و در رطل انداخته و در حین فشان فی بکشد و بعد و جگر
 نشدن خرطبه را فشرده بدون یکست شربت میسر سوده که در جلد برده معده و صف آن نافع است و آب بر
 و یکسان در زنده صفا کنند و زدی را در شربت بکشد و قند سپید یا سور که بر قند بپزند و در مزاج را که از
 بس فی رطل از این شربت معوم زنجبیل و سیل قند و قند بر یک بست درم مصطکی در در هر طرف ساخته و در شربت

طبع
 شربت
 در مزاج
 شربت
 در مزاج

و بعد از آن آب را با آب گندم خورده شربت و جگر کلس چه معدله و جگر کلس است و کلس و جگر کلس
 و بعد از آن که و مقطر طریس سبب است حال این تمام عمر خود مرضی نتواند هیچ سوسن است و کلس و جگر کلس
 یکدم سوسن چهار دم جگر را با یک ساق و جگر کلس با کلسی به نیت شربت جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 از کلس کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 شربت کلسی معدله و روت و در حلقه زرد و کلسی و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 و در یک دم و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 و شربت و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 قند سید و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 گرفته و در قسط و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 و در یک دم و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 ایام کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 بر با جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 و در کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 و در یک کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 و در دفع معدله و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 با کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 قند و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 آب و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس
 حل کرده شربت و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس و جگر کلس

علائق باندازد و بعد از آن وقت در وقت صبح و در وقت عصر که سبب بندگی سمان است و سبب
و باقیه سپید بقرام آرد و شربت سحر معده را وقت دهد و اگر رانای است و بوی این خوش کند
سعدیت درم آمده درم برادرانیکو بکنند و با یک آب یک چهار یک کنند و ظرف چینی کرده
یکهفت زیر زمین دفن کنند و بعد از دو هفته برآورده و صاف نموده بقرام آرد و شربت سحر نامخواه برسد و
در وقت که در ظرف و نفخ شکم نیز و با صبر و توبه و دعا و کراهی که مثل قه سیه که بهفت طلال آب انقدر که مطلوب
باشند و ظرف بناده و یکهفت در خانه گرم بکنند و بعد از هفتاده صاف نمایند و بقرام آرد و شربت سحر نامخواه
شراب سکون که معروف بمیسکون است و میسبی نیز گویند نصف معده و دیگر سردی ببرد و اسهال دارد
و غشای که استغراق بسیار باشد و اسهال نیز در دم و ضعف در اسهال و اسهال اسهال اسهال اسهال اسهال
و پاک کنند و بر کبابی پاک اند و زنده خشک شود پس قطره و نقل فوسل در بره هر یک دو دقیقه یک از برای در
هر یک ساقه محاسن الطیب معطلی هر یک یک دقیقه و لبان چار دقیقه و جو را یکوب کنند پس ظرفی از گلاب بنام
و باره سکون در آن میکنند و باره دار و پاکو فیه بر سر آن کنند و یکشنبه از روز بهمن بعد از شازده
در مثل مشک بر سر آن کنند و دیگر بار زعفران نیم دقیقه و مشک در مثل بکنند و از او در آن افزایند
و میسباید چار دقیقه در غن لبان یک دقیقه در آن میافزیند و یک ساعت هر ظرف پوشانند بعد از باره کاغذ
پاک بر سر آن بپزند و بکنان پوشانند و آن ظرف را بطن سازند و یکی پاک که شربت باشد در آن بپزند و یکشنبه
و ششماه در آن میافزیند و در ششماه مالیده و یکبار بر شربت میسبید و نیز معده و فاعل است و در ششماه
که در شربت یکشنبه خوش چهره برده معده نفخ دارد و در ظرف الباراد و در شربت شربت خرد که
چهره روده و فقیه معده و ضعف جگر و فاعل است و ششماه و نقل فاقه و درونی هر یک در مثل زعفران
در مثل زعفران و نقل فاقه و درونی هر یک در مثل زعفران و نقل فاقه و درونی هر یک در مثل زعفران
سکه و در شربت سحر که در ده روز در ده روز و ششماه در ده روز و ششماه در ده روز و ششماه در ده روز
در مثل قه سیه که بقرام آید و زنده در سکه یک ساقه میافزیند و فاعل است و در ششماه در ده روز
نفاذ ضا و فیلتر بوس در معده و جگر در دم و در ام اسهال دارد و زعفران در دم و نقل فاقه و درونی
ساقه و یکشنبه در شربت سحر که در ده روز در ده روز و ششماه در ده روز و ششماه در ده روز

در شربت سحر که در ده روز در ده روز و ششماه در ده روز و ششماه در ده روز
در شربت سحر که در ده روز در ده روز و ششماه در ده روز و ششماه در ده روز

و جگر و پهنه را نافع است و با شکسته سبزه حلا سبزی را بخواند و از آنکه آب سوسن تخم کرفس سیاه ایوس منجی شمره تخم
 شبت زراوند طول را با موانع مطهره کویا و قهوه جگر را بر کوفته بجهت بعسل صبا بشنند همچون غلیانی
 است و آرد و بوی و باری خوش کند و حفظ بینی بفرایه عاقر قرحا بر زنجبیل و قهوه جگر و قهوه جگر
 جند با مسکه با سکه جند ان محسل بشنند همچون مسکه جند آرد و با مسکه را با باری و عود منی بفرایه و با باری و عود
 عاقر قرحا شش درم قهوه جگر و عود منی بر یک سبزه و عود منی درم قهوه جگر و عود منی درم قهوه جگر
 سکه و عود منی درم مسکه نیم کوفته بجهت عود درم عود منی با دودام جرب کتند و با عسل کتند و جند ان کتند
 شری از یک شال در و شغال همچون جلالی جبه شهاد و لغویت معدده و کوفته و زیاده کردن منی در با دودام
 قهوه شبت و لطیف قهوه جگر و عود منی قهوه جگر بر یک سبزه و عود منی درم قهوه جگر و عود منی درم قهوه جگر
 نفع بر یک سبزه شغال قهوه جگر و عود منی درم مسکه نیم کوفته بجهت عود درم مسکه نیم کوفته بجهت عود
 و عود منی درم قهوه جگر و عود منی درم قهوه جگر و عود منی درم قهوه جگر و عود منی درم قهوه جگر
 بکندم چرا عود منی درم کوفته بجهت عود و جند ان محسل بشنند شری و شغال همچون زرنبا و جند با دودام
 معدده جلالی جمع آید و این را با نافع است در زیاده و در رنج بر یک درم عود منی و کهر با بر شمس با سبزه و عود منی
 جند با سبزه بر یک سبزه بر یک سبزه کوفته بجهت بعسل بشنند شری و شغال همچون طبیب شیر جرات
 و طرب معدده را نافع است و عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی
 اول کس بر یک درم عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی
 همچون شود و جبه لغویت معدده نافع است عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی
 بر یک سبزه شغال و نیم با و جبه با دودام گاو زبان تخم کرفس سیاه ایوس منجی شمره تخم کرفس سیاه
 با عسل و نبات بشنند و در نسخ شمس ابو علی کا قوریکه انگ و نیم اضافه کرده و اگر شمس از معجون عود و رنجبت
 جوارش گرفت مسکه نیم کوفته بجهت عود درم مسکه نیم کوفته بجهت عود درم مسکه نیم کوفته بجهت عود
 بجا و خروب بنی طهار که ماز و کند و ناخواه بر یک درم بعسل بشنند شری و درم مسکه نیم کوفته بجهت عود
 الحار و صوف مسکه و با سبزه را نافع است و شمس طین زایل کند و زرق خون از با سبزه و جبه و عود منی
 نیکو سازد و شمس قهوه جگر و عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی درم عود منی

[illegible]

معدة و بجا آوردن در این و بهر امراض مزمنه بعلت نافع است پوست بیرون پسته بریزند و بهر طور بکار
 بپزند مطبوخ فستق سبزه گرم و ضعیف را نافع باشد فستق بخورم گلشنخ ششدرم سرکه است در هر روز
 سی درم مطبوخ سازند و ترنجبین بکارد و صاف نموده بنوشند و اگر قویتر خواهند خرج ماده مطلوب با یار و فستق
 حب ساخته و بریزند و مقبض می مطبوخ خورند **مطبوخ البقیل** سبزه در معده مفید است و در دل و سرکه
مطبوخ دانه شش چاه رفع در معده بارد و موجب آرد و مقفالت آرد می بخورند و با نبات بنوشند
 معده و معده را پاک کند و دل را قوت دهد و عود قاطی کیدرم یک شاکه نقل جوهر و سبیل الطیبیت اصل
 معده که تخم ریحان تخم بادرنجویه زعفران یک یک نیم درم مشک یکجه جله را با نبات و خرده بنهند بستی است
 از کوراندانند و با شش نرم بپزند و بهر اندک زمانی خرده آرد و بهر بیشترند در همان چوبی است و با خوب آید
 آرد و در ظرف گلی بپزند و وقت حاجت بکار بند **مطبوخ انار** دانه معده را قوت دهد و بار دارد
 و در معده تسکین هر یک کیدرم در یک گل آب جوش بپزند تا به نیکو آید و نبات کند و عود و مشک هر یک کیدرم کو قویتر
 اضافه نمایند و بنوشند **مطبوخ خشک** سبزه با زعفران و زرد و نار معده و حشا تحلیل کند و اخلاط غلیظه را بکشد
 و استقامتی نافع باشد از خواه کاشمش زیره کرانی معتر شونیزه یک کفی در غل آید شانه تا که بر غل غل
 و هر صبح شام است دم از آن با به درم روغن بیدار بنوشند نفوس که سوزنج گرم معده و دل نافع است
 کشنده کیدرم آله نیم درم گل نیلوفر یک کینخال کباب حرق کلسه بید مشک هر یک کوفته آرد و بهر چوب
 قدری آب افزوده و صبح مساکر و بکشد و بپزند یا شربت نیلوفر یا بکشد بپزند نفوس که میثاق و قوی
 و معده را قوت دهد و ترندی بخورم شش آب تر کنند و صبح بی آنکه بالند صاف نمایند و بستر است با سبزه
 کرده اندک اندک و شد اگر قدری برگ بود و نیز با ترندی خسته نمایند بهتر عمل کند نفوس که بهر عمل کند
 معده قویتر است و بعضا و بطن مفید بود بخورم سمنل سید کیدرم پوست بیرون پسته خشک هر یک نیم درم
 در قدری اگر نرم نمایند چیز ناست و نیکو فستق و بهر شش با صاف کت و شراب انارین منفع شرب
 ساخته بنوشند نفوس صبر که معده نافع است و در آرد و سرکه شش نفوس که اشتها آرد و بلیه کالی حدود المص
 زرد شکال الود هر یک بکشد و حاجت و کباب کرده و مساکر و بهر آن نبات یا شربتی از شراب آینه بنوشند یا قوی
 که مباد نافع است در آرد و سرکه و در قلب مفصل گذشته از آنجا اضافه کنند **باب سیر**

در اراض جگر و زهره و سپر زیدترقان ۲۰۴

[illegible]

اساتذہ کرام و قریب و غریب! السلام علیکم و علیٰ اہل بیتکم و علیٰ سائر المسلمین

در امراض جگر و زهره و سپر زهر قیاس ۲۹۸

و حیات منافع است استنقین رو چرت بلبله در هک شمشک زعفران انونید افیون شامبره خشک
 فقیه هر یک که بزوباجت الشرجی کند شترتی کفایت وقت شبهه اگر سرخ هم باشد در السوس
 وزن جلا دویه آمیزند حباب رقیقون استقا و عمل جگر را نافع است و سد و کتاید فارقیون جادرم
 افیون صبر قوطی هر یک شش درم فطراسا لیون و قوتی که قوی یک درم مقوی یک درم کوفته نیمه تا نیم
 حساب زهر شترتی دو درم دیگر که همین عمل دارد و طبع نرم کنگار شب یک درم از آن بخورد فارقیون درم حساب
 مافش ریوند هر یک دو درم قند پیچید باز دو درم کوفته نیمه تا نیمه کتاید ریخود شربت یک درم و عمل
 لیصل محال شرجی و دفع الملکب و اگر استسار زرقی را نافع است فارقیون کفایت
 او و دلگ کتاید کثیر است حباب فقیه او درم صلب سبز را نافع است بلبله درم و تهریم موصوف هر یک درم
 فارقیون برگ کمر هر یک پنج درم افیون شش درم شکر یک درم یک سکه دو درم شترتی دو درم و درم
 طرفی نیم تمام کبر است حباب تر بدوی کبدی را نافع است تریب موصوف دو درم ایارج یک درم بلبله درم و قند
 افیون هر یک نیم درم افیون یک سکه رازانه هر یک داکی و نیم حباب زهر شترتی یک درم خندقیون یک درم
 جگر بارز نافع است و خودی مع تحقیق آنکه بخار اجماع است در عمل معدوم است و حشر اجماع و درم
 است و بعد از اکثر مفید و در معاینه این بحث بیاید و اولی الحاک کبر صلا جگر سبز و حشر و متقا بهر
 معده نافع است و سد و کتاید و بول براند و سنگ کرده و شانه بر بزر و بدین لا حاک کتاید و قوتی که قوی
 جلی زهره که افیون زنجبیل هر یک شش درم کما قیطون فاریا یس هر یک چار درم و جادرم و ادب جلی نامزد و قند
 که در هر یک یک درم صبر قوطی سبل هر یک از ده درم خود پاره درم حبابان سبله متقل صلبه و قند و سبله
 هر یک شش درم کندر چهار درم و افیون روانه طول هر یک درم نیم ریوند حیدره او خمر هر یک درم فلفل قطره
 دو درم رب السوس و قند درم سیالیوش درم کوفته و نیمه بلبله شرجی کفایت و اولی الحاک صبر
 درم سبله نافع کبریت که مغول سطح قلع او خمر حبابان جلی فلفل هر یک درم ریوند حیدره پاره درم کندر
 نیمه سبله شترتی یک درم طبع افیون یک درم و اولی الحاک کبر صلا جگر سبز را که از سر سبز باشد نافع است
 و سد و کتاید و با نافع کند و شانه و قند و بول پاره و سبله و قند و سبله و قند و سبله و قند و سبله
 اسان و افیون فطراسا لیون ریوند صبی هر یک چار درم سبله شش درم و قند و سبله و قند و سبله و قند و سبله

در امراض جگر و زمره و پدید زویرقان ۲۲۲

در امر صحرای و نیز در هر دو طرف آن ۲۲۲
قرص مذکور را خوب داده بود تا مسدود نموده چنان بیجا کرد و نیز دیدی که این قرص و قرص خشک است
در سبزه کاشایم تخم خشک است تخم کاسنی تخم خرفه تخم کرم که در مسدود کوفته بخیه بکفین بیشتر از آن که در مسدود کوفته تخم کرم که در
سطوح است و کفنه که در کفین بیشترند و در سطح کاشای نیز در آن است و دیگر در سبزه که با بیشتر است و در آن است
حاصل نقدی تخم خشک است که در آن یک در دو تخم کاسنی تخم خرفه یک چند تخم کوفته بخیه تخم کرم که در کاشای بیشتر است و تخم کرم که در
در آن کفین و دیگر که صلابت سبزه را که با حرات باشد نافع است حب البندق کلسرخ طباشر تخم خرفه تخم کرم که در مسدود کوفته تخم کرم که در
تخم کرم که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
و دیگر که مسدود غلط و صلابت نیز در آن نافع است وقتی توان دید که حرات نباشد یا کمتر بود حب البندق در دو تخم کرم که در
تخم کاشای چند تخم خرفه پوست تخم کرم که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
حرات باشد کافور که در سطح نمایند و در بر این نیز در دو تخم کرم که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
در سبزه که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
ما زنیون استقار که با حرات قرص بود نفع دارد و در آن سبزه در آن زمانه یون در بر آن و در آن سبزه در آن
مسدود کوفته بخیه بکفین انجلاب یا شرب بخیه در بند و دیگر که استقار نفعی حار در آن نافع است و سبزه که در آن سبزه در آن
ما زنیون در بر غار بغیر و صلابت یک کیدرم در چهار کاشای تخم کاسنی و تخم کلسرخ تخم کرم که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
کوفته بخیه مجروح داده قرص سازد شربتی قیوم کفین سبزه که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
دفعه دیگر که سبزه را که با سبزه نافع است طباشر کلسرخ کفین از شربتی کاشای که در آن تخم کرم که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
تخم خرفه یک کیدرم مسدود کوفته بخیه بکفین انجلاب یا شرب بخیه در بند و دیگر که استقار نفعی حار در آن نافع است و سبزه که در آن سبزه در آن
سازد شربتی سبزه در قرص کافور که در حرات تمام دارد و در آن سبزه که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
مگر در آن نافع است مقل سبزه که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
و نیز مقل در شربت جلکند و در قرص سازد شربتی سبزه که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
یا باب نیز در قرص کافور که در حرات تمام دارد و در آن سبزه که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
و میات غنی را نقد دارد کلسرخ خرفه در دو تخم کرم که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند
با کلاب و قرص که در شربتی در دو تخم کرم که در کاشای یک بیشترند که بزرگ یک کافور نیز در شربتی کیدرم با بختقال کفین نهی صی و اینند

[illegible]

در امراض اعصاب و قلوب و اسهال و سحر و معص و دیدان

۲۲۱

دیده و گشت براند و در مرقی این نیز نه دیدن او که گفته بخیه بخشد و غسل و چینی مغلل یک یک در مرقی
 زعفران بر یک سدر و مصلحه بخندم سحر نماند در مرقی و در مرقی چار مثقال حواریش بخندم و در مرقی
 کشاید را با روغن کشاید حشا را خاص را روغن کشاید بخندم و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 بر یک شش و پنسون از زیاده مصلحه ناخواه کم از سحر یک یک در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 مار مشک طبع نرم کند و روغن کشاید در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 خیر را یک در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 بست در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 صفر کشاید و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 چند در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 سحر نماند و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 پاک کند و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 دهنده و اما معالجات و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 سحر از این پاک که در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 بوی کشاید که اسهال کند دهنده و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 سحر و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 است و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 بر یک یک در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی
 در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی و در مرقی

بہر آنکہ بایدست شربت انشتین مہد و دہار از صفرا پاک کند و سوز القرح گرم و نایل سازد و
 کلسہ خ مفصلہ شربتہ انشتین ہر یک بخورم الوریسیاہ بست درد و مزمنی سسی انڈم ہندی
 بست درم در دوسن آب پیزندہ نصف سہ و نہ کنند و قد سپیدیم من بخیمتہ ہجوام آنہ شربتی
 دہ درم یا یک درم جبرق طوی و حسب قاعہ می پیز بست درم و شربتہ درم نوشند و قدہ بطور ح کر کنند
 جود را در غلط آب پیزند تا کہ یک قطر بلانہ صاف نشود و ہر صبح و شام چاراد قیہ یک درم جبرق و کر کنند
 کہ اضا بعضی مطبوخ جباریم در شربتہ بنید کردہ اند نوعی دیگر کاطسج را نرم کنند و ادای در دہ و دفع نماید و کر
 مرد و پشور از نافع است انشتین بخورم درم سلیخہ بست درم تخم کرفس سی درم در دوسن آب پیزند تا بہ نذر باد
 یکین قندہ شربت پیزند شربتی از دہ درم تا پانز دہ درم نوعی دیگر کہ پسین بکند انشتین بخورم درم الوریسیاہ
 سلیخہ آسارون ہر یک دہ درم مصطکی سپید سنبل ہر یک ہفت درم در دوسن آب پیزند تا بہ نذر مصطکی و صاف
 کنند و با یکین من قندہ بقوام آگرنہ بہ مصطکی صاف کردہ و آن مخرج سازند نوعی دیگر کہ سسی است شربتہ آب
 انشتین کسیر و جندہ سہال صند و افیتج سدہ و تقویت دماغ و سدہ و جگر و عذاب نفخہ دارد
 انشتین روی عاریقون ہر یک چاراضفل کلینج خفت مشغال حاشا جبرندہ و بخ کرفس و بخ رازیانہ ہر یک
 و مشغال مصطکی از خود در زعفران تخم کرفس سی سنبل اطیب ہر یک سافج ہندی ہر یک یک
 مشغال نیم ستاج اصل الوریسیا ہر یک سہ مشغال جود را در شربتہ و طبل شراب بخوشاند تا بہ نصف رسد و با
 یک قطر نیم عمل نفوادم آنہ در کیمی شربتہ آب روی عمل نکند میثابہ نوعی دیگر کہ سدہ و دہار از صفرا پاک کند
 کہ انشتین روی بخورم کلسہ بست درم تربہ و شربتہ درم در دوسن آب پیزند و سالانہ و قد سپیدیم من بخیمتہ ہجوام آنہ شربتی
 و دیگر جبار بست انشتین کہ با سافج اندہ از دویہ سردہ و جگر کہ شربتہ شربتہ تربہ سہال بلور کنند و صاف کنند
 تربہ و صوف سدہ درم کلسہ سدہ و شربتہ بندہ آب صاف کباب عقی و دیگر از قوہا عذاب بان پیزند جندہ انشتین
 بالا و از سدہ و آب عذاب کند و قدہ سہال سہال کلسہ کلسہ و طاقی دہ و جکان پیزند و سدہ و آب سافج
 ضم نمایند و آب جود ہر تربہ و کلسہ انشتین عمل کنند تا کہ تربہ و ساج طم نماید پس قندہ سپیدہ کرات اخستہ بقوام آگرنہ شربتی
 نامرشدہ اگر خور سہال نفوذ کردہ و کرفس بست درم تربہ و شربتہ کلسہ کلسہ و جگر کہ شربتہ شربتہ تربہ سہال بلور کنند و صاف کنند
 سقو میانی ہندی و شربتہ جبار کلسہ سہال سہال کلسہ کلسہ و طاقی دہ و جکان پیزند و سدہ و آب سافج

در امرض امعاء و قروح و سہال فی جرح و خشن و مفصل و یرقان

در امر خلل و قوت نجس و اسهال و زحیر و پیش و معص و بدن

تا نقد رب بماند که قند سپید کرخل در آن خلل شود خلل کشنده و قوت کم از نیک اوقیه عمل اضافه نماید که سبب
 بسبب خلل که اسهال خلط سوسکه و غنی کند و دیگر قوت نجس بسیار دارد و سبب خلل که سبب خلل سبب خلل
 سه اوقیه انوی کلان تر و صابریک چاره اوقیه تر بنده ای و اوقیه کم خلل نیم خوری کا و زبان سبب خلل که یک
 ده در کم خلل معصیت در کم خلل کسی نشسته در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و معص و معصی چشما و جرب آمده بسبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 عود قاتی قاتی قوتی که نام باشد و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و کتاب عقی کا و زبان عقی کا و زبان سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 خالص در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 شکم نرم کند و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 یک چهار یک در در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 فراغت بناید چون برین و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 چیزی هم پیدا نه و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 باز معص و معصی که در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 کند و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 بت از شراب عمل نکند و سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 شراب و یک قطعه عمل تر نمایند و در معص و در کم خلل سبب خلل

در امر خلل و قوت نجس و اسهال و زحیر و پیش و معص و بدن
 تا نقد رب بماند که قند سپید کرخل در آن خلل شود خلل کشنده و قوت کم از نیک اوقیه عمل اضافه نماید که سبب
 بسبب خلل که اسهال خلط سوسکه و غنی کند و دیگر قوت نجس بسیار دارد و سبب خلل که سبب خلل سبب خلل
 سه اوقیه انوی کلان تر و صابریک چاره اوقیه تر بنده ای و اوقیه کم خلل نیم خوری کا و زبان سبب خلل که یک
 ده در کم خلل معصیت در کم خلل کسی نشسته در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و معص و معصی چشما و جرب آمده بسبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 عود قاتی قاتی قوتی که نام باشد و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و کتاب عقی کا و زبان عقی کا و زبان سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 خالص در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 شکم نرم کند و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 یک چهار یک در در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 فراغت بناید چون برین و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 چیزی هم پیدا نه و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 باز معص و معصی که در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 کند و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 بت از شراب عمل نکند و سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 و در معص و در کم خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل سبب خلل
 شراب و یک قطعه عمل تر نمایند و در معص و در کم خلل سبب خلل

در امراض معا و قلع و ایهال و زحیر و سحر و منفس دیدن

شربت حبس ایهال اندازد و معده و معارفوت در حبس حبس و در خشک هر یک یک کاس
از طراقت هر یک درم آب به آب یاب انا هر یک یک کاس و در کوفته در آن آب با جوشانده باشد
آید و میالانید و دیگر بار و جوشانده این اختلاط قند با قیوم آید و از آن آب فواید درین شربت و در شربت بلغم
داخل است اگر چه شیرینی در سحر مزاج نیاید از این قیوم میگردید و در سحر فواید کفایت
مایست ناقصه در آن بایست غلیظ شود و بلغم و فواید که اطباء بعضی مطبوعات را در شربت شکر
و حبه افسری چنین شسته اند پس بگویند و بهت در در آب نماند و جوشانده با قند قیوم آید
ایهال نوزاد با در فواید که در حبس ایهال غیر شربت و در قطع زرق الدم موجب ببرد و امراض
مفید طباس نوزاد که در غلظت کوب کند و از نفع جید و سحر و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
جوشانده و قند سید بخند آب سخته آید و از قند قیوم آید و از دیگر جوشانده شربت سبک کند و قند باشد و طبع
حبس طری که در غلظت کوب کند و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
با کوب غلظت آید و قند قیوم آید و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
ست برگ آس حبس حبس سرد و بر یک کوب کند و جوشانده با قند قیوم آید و از دیگر جوشانده شربت
سینه یک کوب کند و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
باشد و نیز در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
زهر و در شربت خرقه با نفع شکم اند و نیز در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
که در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
سعد و دافعت آنها مفید در هر یک از خشک و در سحر و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
سین که از شربت سحر شربت نافع شربت سحر شربت انا شربت ربیاس شربت سحر شربت
حصص شربت آند شربت سحر شربت سحر شربت شکم اند و در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
عادر طبیعت است و در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
زنب که در حکم شفاف که قوی کوب کند و در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
شربت خصل بوده و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
زبان سازند هر یک در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت

در حبس حبس و در خشک هر یک یک کاس
در کوفته در آن آب با جوشانده باشد
آید و میالانید و دیگر بار و جوشانده این اختلاط قند با قیوم آید و از آن آب فواید درین شربت و در شربت بلغم
داخل است اگر چه شیرینی در سحر مزاج نیاید از این قیوم میگردید و در سحر فواید کفایت
مایست ناقصه در آن بایست غلیظ شود و بلغم و فواید که اطباء بعضی مطبوعات را در شربت شکر
و حبه افسری چنین شسته اند پس بگویند و بهت در در آب نماند و جوشانده با قند قیوم آید
ایهال نوزاد با در فواید که در حبس ایهال غیر شربت و در قطع زرق الدم موجب ببرد و امراض
مفید طباس نوزاد که در غلظت کوب کند و از نفع جید و سحر و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
جوشانده و قند سید بخند آب سخته آید و از قند قیوم آید و از دیگر جوشانده شربت سبک کند و قند باشد و طبع
حبس طری که در غلظت کوب کند و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
با کوب غلظت آید و قند قیوم آید و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
ست برگ آس حبس حبس سرد و بر یک کوب کند و جوشانده با قند قیوم آید و از دیگر جوشانده شربت
سینه یک کوب کند و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
باشد و نیز در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
زهر و در شربت خرقه با نفع شکم اند و نیز در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
که در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
سعد و دافعت آنها مفید در هر یک از خشک و در سحر و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
سین که از شربت سحر شربت نافع شربت سحر شربت انا شربت ربیاس شربت سحر شربت
حصص شربت آند شربت سحر شربت سحر شربت شکم اند و در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر
عادر طبیعت است و در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
زنب که در حکم شفاف که قوی کوب کند و در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
شربت خصل بوده و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت
زبان سازند هر یک در دماغ و از نفع جید و سحر کوب هر دو در امت رز در دماغ و از دیگر جوشانده شربت

[illegible]

در امراض معاد و قلعج و اسهال مزاج و شش و معده و دل

نوع دیگر که اسمال دم و خون بواسیر و جز آن قطع کند تخم لسان کحل بلانیه طریقی شش و معده و دل
 یکدم کند رخی که با صدف سوخته بسجده الله میفشاد و در واد و ناسفند هر یک در جم غصن کدو و نیم
 حصاره و نیم القیس درم یک بسانه و انزلب آس در بسان بن یا سیل بر شاد و اس زنده در دما
 خنک لایه و قدر حاجت با یک از شربت کورین بند و یکم علی در شمع کانونه و درم شربت این شربت
 و غده کسی که مبتلا شود دم و دیاقه در مانده صبر است اگر نانی نبود نوع دیگر که اسمال و کدو و لاله
 بواسیر و حیض و نافع است که با تخم اس صفا هر یک درم و درم زعفران و درم کوفته خنک لایه و معطل تو را
 سازد نوع دیگر که اسمال و کدو و لاله خون بواسیر و دل و نافع است که با صحن علی شاد و کدو و لاله
 تخم خیار هر یک درم کفار را قایده هر یک درم و نیم کوفته خنک لایه و اس زنده شربت و درم نیم و تخم کدو
 نوع دیگر که اسمال و دیان و لاله هر موضع که باشد سازد و دیگر با صحن تخم خرد بریان یکدم و درم کسیر
 شک خنک اس صید و پاشنه درم صند سوخته برین شاد و صند و کل ارمنه هر یک درم کوفته خنک لایه و حصاره
 و کلاب اقراص سازد نوع دیگر که مین علی و کدو و کلسن صحن عربی برای درم و پنج تخم بار و درم کل از
 بدطاشید بسوس لکله و هر یک درم و نیم کافور یکدم و نیم بر اس و اس زنده شربت کفالت قرص
 و بتر از اقراص اگر آتیه اسمال قطع خون از جیس احشاء و جبهه و رگ و خنک فروغ و بکافور و کدو و لاله
 صید شاد و درم و حق بر لایه هر یک درم کسیر و مین خنک اس صید هر یک شش درم که با رمان تخم خرد
 هر یک نیم درم کل خنک شاد و کدو و کلسن صحن عربی هر یک درم شربت کفالت و
 ناده و قلعج و حرق است و حوض کل خنک کل از شربت و صحن شاد و کدو و اسمال سر و و کدو و اس و کدو
 و قلعج و جبهه و قلعج و کدو و کلسن صحن عربی هر یک شش درم که با رمان تخم خرد
 و حوض هر یک تخم خرد کسیر شک خنک اس صید شاد و کلسن صحن عربی هر یک شش درم که با رمان تخم خرد
 اسطوخودوس و درم و لایه و خون هر یک درم و ناصب و مین و اس زنده شربت کفالت قرص کدو و لاله
 بال کدو و قلعج و کدو و کلسن صحن عربی هر یک شش درم که با رمان تخم خرد
 و درم و اس زنده شربت کفالت قرص کدو و لاله و کلسن صحن عربی هر یک شش درم که با رمان تخم خرد
 و کدو و قلعج و کدو و کلسن صحن عربی هر یک شش درم که با رمان تخم خرد

[illegible]

در امراض معده و قوچ و اسهال و خیر و پیش و پیش و پیش

[illegible]

چونکمال بقوت شتال را اگر شایسته نیم ملل نیز از میز و پیرست فامده اگر گویند صاحب خفله ملو منبر کشید
که در بعضی سالها مستخ و علی گفته که شیر خشت با وجود که سهیل است قویج را ضرر دارد پس عدم استعمال را دور
اصوب است گویند که شیر خرد تا نون و حجت قویج که او را به استعمال شیر خشت کرده پس نقل حجت خفله از میان
غیر معلوم معتبر باشد بر تقدیر حجت محمول انفراد خواهد بود چه در صورتی که یکساضا منفرد از اهل ریگور و نه غیر
مهر خرس جبهه حیات و لب الفرج حجت از خرس برنج کبابی منتشر هر یک یکدم نه بر نقل هر یک یکدم او دو کوچه
پاسل بیشترند جمله کیشرت است و باید که قبل از تناول این دو یک ساعت شیر نازند و و شیده بخورند قدر دو اوقیه
از دوسه و زبر نیز نمایند همچنان تناول از مذکر که جبهه ایهال حجت خلاصه عار و مخرقه و مواد حیدام و قیاسی است
مزیل عطش او بخار از بندگی هر یک نیم ملل خواب بستان بهر زشتی هر یک سی شتال ملایند و نیم شتال شیر
نهند هر یک پانزده شتال طسرخ ده شتال تخم حطی تخم خبازی از زیاده منقل اند و هر یک چار شتال جبارا
در آب خفله صاف نمایند و با سی شتال زنجبیل که وزن دو و یک شکر تقویم آرد و طباشیر و کثیر او صحت عربی و غوثی
و فاشته هر یک پنجاه شتال فامده اگر خواهند سهیل قویج شود و زنجبیل و وزن او و یک شتال و سقونیانست
شربت ابرج نامنت شتال فامده در شفا و الاستقام در بحث معاجین بعد بیان معجون نور گفته و دعا

[illegible]

۱. فرزند مادر دیگر که چته قروح کله و مثانه و قحط البول و بل همدانیت جرب است حب کونج حب سیاه
 عدد افیون تخم کرفس زرد البی سید شادانه هر یک یک مثقال تخم زردانه و مثقال عطران تخم حاضری می خورند
 متروا دوام تخم مقشر بر یک سه مثقال متروا چهارم و دانه مثقال او دیکه کوفته بخیه با منقح شسته او را من از
 دیگر که چته قروح کله و مثانه و او جلع آن و بول الدم و بول المده در مثانه مانع است حب کونج حب سیاه
 صفاد و خجده و دونه تخم خربزه سی شش مثقال افیون صفت مثقال شیر خشک انیسون هر یک یک مثقال تخم زردانه متروا
 تخم خربزه و بریان عطران نیمه تخم سید تخم کرفس تخم حاضری هر یک یک مثقال کوبند و بصبر کوبند و برشند و او را من
 شربتی در یک مثقال است مثقال دیگر که همین علامه است حب کونج سیاه و دانه تخم کرفس تخم زردانه هر یک یک مثقال تخم خربزه
 تخم حاضری بر اینیون شسته متروا دوام تخم خربزه بر یک یک دانه کوبند و با منقح شسته او را من و چته
 رسم است و شسته شادانه مال کند دیگر که همین علامه است حب کونج و دانه دانه تخم خربزه و متروا چهار شش کونج را بر یک
 کل قری شاد و منقول و البوس صغری متروا دوام دم انیون کند بر یک یک دانه تخم کرفس یک دانه شربتی و دانه کونج
 بناشته و مقطیس محق منقول عوض کند شربت قروح کونج سیاه است از پنجه صفت سحر کونج بر یک یک دانه شسته قروح
 کهر یا جبه بول الدم مانع است مدحبت به گشت قروح شب بول الدم قروح کله و بر اینیون شسته شادانه
 شربتی کونج و شسته کل می کونج اگشت تخم خربزه و البوس کوفته بخیه با خربزه او را من از دیگر شربتی و انیون
 بر یک یک دانه کونج شسته روم منقح علی دوام تخم خربزه او را من شسته با شربت حب البوس قروحی که جبه بول الدم
 است متروا خربزه متروا خربزه متروا تخم کرفس که بر یک یک دانه می منقح علی کند و دم انیون بر یک یک دانه افیون
 تخم کرفس دوام از او من زرد قروحی و در شربتی بکفر صغری و شربت حب البوس قروحی که جبه بول الدم
 و البوس بر یک یک دانه تخم کافور است در تخم خربزه و دانه در تخم کونج شسته شربتی که بر یک یک دانه
 ارقاقا منقح علی مندل زرد کفار بر یک دوام کافور بخورم او را من شسته شربتی و دانه کافور
 یا کلاب و در شربتی کل می دوام است قروح یا بکفیس فو عید دیگر خطاب شده در تخم کونج
 تخم خربزه بر یک دانه در تخم شربت خشک شربتی کل می بر یک یک دانه کفار دوام کافور بخورم شربتی
 باب نادر شش قروح یا بکفیس فو عید دیگر حب البوس تخم حاضری مقشر بر یک دوام تخم حاضری
 مثانه بر یک یک دانه کوفته بخیه عذاب بول افیون شادانه شربتی و دانه بداند که دانه بکفیس فو می است

[illegible]

سده شونیز میل بر یک سده دوم اخیر خشک بخیزم کوفه بخیه میل بکشدن مشربتی از شکر شغال
 پنج شغال بر آتش که با صابون میس که در بحث باه و کوفه خوانند شکر شغال و شکر شغال بهمان معنی کرده
 دشمن و بند مر با از تخم میل کرده و نشان باه و انافست در اول بر انداخته بعد که گشت مر با
 شفا قائل نشان باه و در دست باه بیلید مر با و کد و متا کیم در انافست و در یک سینه
 که گشت مار العسل در بول است و در بحث مر که گشت مار الاصول که شکر کرده نشان باه و در
 و در بحث مر که گشت قطوی که شکر کرده و نشان باه و پاره کند و بر آن تکه و بول بر انداخته بکسل اندک باه و
 که در خف خشک بر یک سده دوم برست نوزده خشک پیاوشان تخم قط که بر یک چند تخم همان میل است
 پنج از این بر یک چند که کج حلیه بر یک سده دوم برست نوزده خشک پیاوشان تخم قط که بر یک چند تخم همان میل است
 در دهان آب بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم برست نوزده خشک پیاوشان تخم قط که بر یک چند تخم همان میل است
 قطوی که همین می کنند باه و در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم
 در اول این ضا دانه قطوی که برین اثر دارد و در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم
 شکر شکر که بر بخور نشان باه و در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم
 کلسج کل میور قطوی بر یک چند خشک باه و در دست نوزده خشک پیاوشان تخم قط که بر یک چند تخم همان میل است
 نشسته و قطوی بر دهان کرده و ضا دانه قطوی که برین اثر دارد و در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم
 بکشدن شکر در دهان که در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم
 بول در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم
 در بول بر یک سده دوم برست نوزده خشک پیاوشان تخم قط که بر یک چند تخم همان میل است
 از جربا به است قطوی که برین اثر دارد و در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم
 کالی برست عیله و شکر که در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم
 برست نوزده خشک پیاوشان تخم قط که بر یک چند تخم همان میل است
 بیلید بر یک سده دوم برست نوزده خشک پیاوشان تخم قط که بر یک چند تخم همان میل است
 کوفه بخیه کالی برست عیله و شکر که در دست تر که تمام تر بخورش بر که کرب کرب که بر بخور نشان باه و کج حلیه بر یک سده دوم

و در دم بران بر نوزد و چند روز بعد پس مالیده برات یا در فرج و دیگر که گزشت از عاف و فرج و در جمیع امراض
 با سوبه کوفته بخند و با لی که منع در آن محمول بود شسته چنانکه مدت جفت در دهن بگذرد چون حل گردد
 استمال نمایند فرزند که منع حل کند فقلح که نبه حرف بود و القبطان نیز مانند آن فریج بری تر کرده بند
 پاک شدن از حصی نماید اگر بعد بر مجامعت قرار برده اند به صابون مع فقلح بردارند مانع تحلیل آید
 و اگر در آنجا نیز چیزی را در بر قصبه ملکه کرده چنانکه و دیگر که مانع است این نوع ضد فرقی که برین فعل و حل فقلح
 استخوان زرد و رساوی کوفته بخند میسازد بشیرند و به شش پاره بردارند هرگز استن نشود و اگر استن بشیرند
 و کفته اند بر زنی که بعد از حب لغو معنی داند تخم میرا بکیر علی که کسب استن نشود و اگر دود و رساوی شش علی
 و دیگر که منع حل کند باز در حب لغو معنی داند تخم میرا بکیر علی که کسب استن نشود و اگر دود و رساوی شش علی
 کند فقلح که بر تخم او بردارند کوفته به پاک شدن از حصی بردارند و محمول آنجی که خوش معنی کار کنند و دیگر که منع
 حل کند و اگر در حصی نماید در دفعی که کرب کوفته و شسته بردارند فرزند که همین جمل است شب بمانی و در دم
 ساق خود و فقلح بر یک یکدم کوفته بخند بر شش پاره فقاوده بردارند و مجامعت نمایند و دیگر که بر محل فقاوده
 چند بید تر میسازد یا به جاش بر شش پاره بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند
 و دیگر که بر استن باری و بر گزین بر کوی نیز باریه خوش بردارند کوفته بخند و معسل گرم کرده بشیرند و بر شش
 پاره بردارند و دیگر نیز باریه خوش و بر چینی غریز اج نبات با سوبه کوفته بخند که بر شسته بردارند و دیگر که بر
 چینی بر فقلح بردارند و بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند
 معسل شش کوفته بخند بردارند و بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند
 بر شش پاره بردارند و بر شش پاره بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند
 زعفران حل کرده مانا بیکایان مانع حلک و شش که در دهن نماید بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند
 در آن بسته در صدف نهاده شب نیمه ششم و هفتم و هشتم و نهم بردارند و بر شش پاره بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند
 بردارند و شش پاره بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند
 سرخسین زعفران حل کرده مانا بیکایان مانع حلک و شش که در دهن نماید بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند

مانع از تحلیف و فقلح
 و شش پاره بر یک یکدی شش که غریز یکدی بخور فقلح است و فرزند سازند

در اراضی پستان و خیمه آلت و غمره

211

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وزیر ملک
آدم محمد بن محمد بن عبد جبار بن
مفتی محمد عبد الحکیم بن
محمد بن محمد بن عبد السلام بن

در امراض استخوان و نخاعیه الت و غیره

إلى الله المرجع

[illegible]

در امراض پستان و خصیصه و آلت و غیره

علم الطب

بنده این بحث در ذیل دوانی که مراد دارد مرقوم شد که مع تخم بکوبند تا نوز باشد و در یکجا بچاشند
 امرو شده چون این ترکیب از بویانیا است تا آن از بویانیا نفاض نماید یا معجون میسکیت مشتقی
 با کوبیده پسته آمده جز بود بسیار در چینی کسریخ لطیف قاقلیق کشم که بود یک شربازی همین شربازی
 زعفران بر یک شرم طباشر میباشند مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 نبات هر یک یکین در دغین فب بر من بطریق تعارف میباشند و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 دغین فب حسب درجهها تا در معجون مسک که تا ترشی نموده نه نزال شود و این مصری جز بود و مرقوم شد
 مسک زعفران فلفل زنجبیل قند عسل و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 دقت عصارین بخورند و بعد شامشول کار شود و درین اثنا باید که طعام نخورد و این طعام که قبل از عصر یک
 پاس خورده باشد که فبست بعد از فراغ اگر وقت شام خوردن باشد البته باید که خورد و الا ندری شیر کفایت دارد
 و این در دغین بعضی لغوه را که است از آن میتواند که قدر دو نخ و این دو هر روز خوردن فرموده و هر وقت
 چند روز علت مذکور را در ایشان زایل گشته و اگر مسکات در جوب گشته باشد و استعمال او در با مرقوم شد
 است که اندک نیز مناسب باشد اگر چه مصلحتی را که بود و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 پسون می خورد باشد چه بسیار بود که با وجود اتحاد مزاج یکد و شخصی موقی آید و در دیگران بلکه مان و در
 در حق یک شخص با وجود عدم تنجیز از آن شخص قوی نافع آید و موقی و عقل در یک این خصوص است و مرقوم شد
 از یکجا است که در مصلحت احدی باشد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 باشد منتفی نشود و در دیگر شمس گردد و در مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 بسیار در مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 ضایعانه یکشنبه از دوان اسیرا بریزند و یکشنبه از دوان اسیرا بریزند و یکشنبه از دوان اسیرا بریزند
 سانه و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 گفته پس از جلد و استخوانها نه مرزا زروک باه را زاده کند و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 مرزا زنجبیل و مرزا گردگان مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد و مرقوم شد
 و باه را از دوان اسیرا بریزند و یکشنبه از دوان اسیرا بریزند و یکشنبه از دوان اسیرا بریزند

[illegible]

در امراض مفصل و غیره

[illegible]

[illegible]

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

در اراض مفصل و غیره

۳۴۲

باید که یکسره باشد و دیگر که در کتب بنی علف است و اگر چه است و اگر چه است و اگر چه است
از قبیل این یک سخته سیاه و آن یک کتله چند لنگه است که در پس جلد از بر او زدن می توان
دفع دیگر که عرق است و عرق معانی است و در او را حاصیون است و حاکمه و حاکمه و حاکمه و حاکمه
که عرق است و آن عرق است و در نزد اکثر است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
تسکین و در کتله قدر تحمل و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
همین عکس و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
شاید بمانی باشد و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
سازد و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
که در کتله سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
نه در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
ساخته و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
بجای که در کتله سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
در کتله سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
شود و در کتله سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
و در کتله سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
در کتله سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
سود و در کتله سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه
چون که در کتله سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه است و در یک سخته سیاه

در امراض مفصل و غیره

۳۴۴

ساعت چندی بخورند از ماکول و شرب و باید که بعد تعییدین استعمال نمایند سفوف و در آنجا
که وجع مفصل عارضه است سورنجان پییده درم مقویا رستوی کیدرم و در وقت دم بکشد
شکر پیستی درم الکتر سفوف اسکین الوجع و در وقت دال این بحث گذشت سفوف نمک و سفوف
سلیمانی غلبه وجع مفصل نافع است و در معده ذکر شد سکنجبین که از خل غصص و خل قوی
و غسل یا قند سازند حب بزاج مرطوب و وجع مفصل نفعده سکنجبین افسولی غلبه او با وجع مفصل
نافع است و در وقت سموم باید شربت بلبله و وجع مفصل و پیا گرم و نافع بود و طبع گرم کن بلبله
زرد صدها گرم شکر نیکوخته در هر حوالی قوت نهند و آب بر سر آن بزنند چند آنکه یک بند انگشت بالا آمد
روز در آفتاب بگذارند بعد آب و بکینند و بکینند و آب بکینند و بکینند و آب بکینند و بکینند
این آب نیز بکینند و آب دوم با هم آمیزند و ترنجبین و پنجاه مثقال در آن حل نمایند و شکر شربت
نهند و بقیه آموده فرو گیرند و مقویا رستوی که مثقال ضایع فرماید و حب حبت نبوشه شربت برزور
مفصل نامو دارد و با ما رفع کند و بعد و بکینند و بکینند و آب بکینند و بکینند و آب بکینند و بکینند
پوستیخ که درم تخم کیشود و در آن کیند پیچیدرم بچو شاند و یا لایند و یا کینیم قند بقیه آموده شربت
مفصل نافع است و در آنجا که بکینند و بکینند و آب بکینند و بکینند و آب بکینند و بکینند
و درم پوستیخ که درم تخم کیشود و در آن کیند پیچیدرم بچو شاند و یا لایند و یا کینیم قند بقیه آموده شربت
نافع است و در آنجا که بکینند و بکینند و آب بکینند و بکینند و آب بکینند و بکینند
حرف اللال بلفظ او ذکر یافت شیان که وجع المورک را نافع است و اثر قوی دارد و قوی شک
شعیخ خردل پوستیخ که گرفته بخت شافیه روز سازند و بعد غسل بر آذیت او کینند تا که در معده
خراش آرد و ماده درک بنابر آنچه ابانجین منقطع کرد شافیه که در وقت و جمیع انواع مفصل را که سبب
سرو و کینند نافع بود و کینید چاوشیر محل بزرده اریه اشق و خبیل سورنجان مثقال شخم خفیل تخم کرفس را
و زینک فلک نمک سکه از تو خندید بر ترند و با بیز سرچ سداب خشک سده سا و کوه خنده یا بند یا باز
و شیان شافیه که کینید و یا سواد نفعده سکنجبین چاوشیر مقل نند شخم خفیل یا خبیل یا بیز سرچ سداب
بزرده النج کیدرم و نیم سورنجان بد بر کینید درم خندید بر ترند و با بیز سرچ سداب ناستیان سازند صفا و

در امراض مفصل و غیره

صدور از حدیه مغناط باب اس با کلاب ملا کنند و دیگر که تر و رطوبت کند و تا کاند بسوی با کلاب ساینده و طلا
 نمایند و دیگر که در غریبه کند سپیده از ریز بکلاب ساینده تا که فرو جفت پیدا کند و طلا سازند و اگر سببه
 از ریز بیشتر کاسه کن کرده باشد همین کار کنند و دیگر که در خشکین جرح بین است نیز بمحلیه یونان با سوسیه شیر گاو
 طلا نمایند و چون بیکرم شود تبدیل نمایند طلائی که در خلیل مردم دومی تبدیل آن کنند فصلک شمع
 زعفران با سوسیه با کیشتر طلا نمایند و دیگر که مثل پوست می باشد یا ضایع صبرند و باب کاسی طلا کنند
 و دیگر که مانند پوست با بوی کسریخ باب کاسی یا باب کرفس طلا سازند و دیگر که خاله خلی با بوند و دیگر که غم گنا
 کوته بجهت باب سوسیه مرشته و دیگر که شب نیم گمان با کرب شسته طلا سیکه در ابتدا و دوم مفصل
 یعنی کلاه صبر را قیاسا حوض بطین ماز و در اس طلا کنند و دیگر که در اس و اسل حوض بطین اس من عمل کنند
 طلا سیکه تبدیل فرای کنند و در پخته سید و ریت است که اقطار و چند سید سوزند طلا
 محذر ازین چند سید سوزن یک یوز زعفران نصف جز طلا سیکه قیاسا مفصل کنند هم در رغن
 گمانند و نخست اگر هم بصورتی که در عضو متوجه شود و بعد فردی نه که طلا نمایند اگر افخا و دشو هم نیز ضمیم
 فردی سازند بهتر عمل کنند اگر خلیل بر رغن گرم که در شب پنج غلی مطبوخ باشد کنند یا خلیل فرسخ ابدیه
 فردی باشد بهتر باشد و در عین مافتر آیه فامده ای که داده خون کثیر بود سبب مرض مغز باشد و اذات
 قریه قل نه تنقیه است و طلا نمایند برای سبب یکی آنکه چون ماده نوسه حرکت است از ادع بر سینه
 ماده از حرکت باز مانده مفصل را گها افشرد و شود و در و بقیه ای دوم آنکه می تواند که ماده قویه فعل
 مرض بجانب شریس برگردد و باعث هلاک شود و این خوف در ماده صفر نوری بیشتر است نسبت به کلسیم خون
 مرن باشد و هرگاه چنین خطای ردی در دهم سبب در زیاد شود یا تا میل ماده با اعضا شریس
 ظهور نماید و آن فردی که افت مایه بر ماده دل اشا این توان نیست پس در وقت تمارک است که بخیل گم
 بر غن و غلیظ خلیل کنند خاصه اگر با بوند و غنقه در آن مینویج باشد و اینها مفاصل با قویه نورانیه تا دل
 زن باید و ماده متحرکه تا قبول نماید فیصله که نایب حقه است و یکس چرخانی است و خلیل غلیظ در این
 فصله ساخته بود و نه آنکه بپید کند و در شایان مگر که شست قرض که در مفصل است که صبر نوبت نه سبب
 ای که نوبه در هم کلسین سکو یا هر یک یکدم سبب بیدرم کوفته و جمیع است به شسته و در غن و غلیظ قرض

صلی را بخوبی
 زعفران و کلسیم که این
 سوزان در دهم سبب
 جانی ناک که در غن
 سوزان در دهم سبب
 سبب و کلسیم

در امراض مفصل و غیره

[illegible]

باشد قریح و خنثی و عینه کافیت علاج حد جاریه فصد سلق کنند و با بل سبب مع بل بنابر سن
 لازم گیرند و از صده موافقه ضا دسانند علاج و والی فصد سلق کنند سهل شود و او چند کوزه بنظر بماند
 که قتی شده و آب بکشد بکرات و چون خرج خون بگردد کوری اندک و غلیظ برآید و سلق استمال نماید
 خدا آرد و در آب پیاز نیمه دارد که ماده نرزد و زرد تب محفوظ باشد علاج و دار الفیل فصد با سلق
 کنند و حسب قوت قی لازم دارد در سهال نیز بحسب سربان و چون پنج گاهی سهال گاهی بی میگردانند تا بم
 قوت بجای آید و هم ماده و تبیر پخته شود و در دو تیر تقسیم بلیغ این طلا بکار برند صبر و قیاص صاده بحیثه
 شش بمانی تسکین نیز طلا کنند و چون خشک شود بای آب صابون بریند و حرکت خاشمی بکنند و اگر کنند باید که
 بای لیست باشد بصابون طلا بکار و در میان داده نمایند و پس توبیر و دم باشند و قی بکنند و آنند و حیت تحلیل
 ماده در آب سبزه روز این ضا دسان بکار برند و آنرا کلل ششیا کثیر و هم کرب بنور و هم تخم کباب بکنند و دیگر
 کوین غلظت و خاکستر کرب ترس ترس کربین بر آرد و بکباب خاکستر ضا کنند تحلیل کباب گرم در غیر ضریق
 دارد بآب نوز و دم و در ویه پتیا چرخیده نماید که تب منی است کثیر الوقع و تر لاله صفا
 و تر کثیر انواع بودیم شاد دسام دارد پس در معالجه می خنثی و عدم سیال و حب زسیار علل باشد و اگر بحسب
 بر ضرس و فصد و فصل حی و جوف ایام جاریه و شمر ایطه سبب فعات و حبس جوینست که بر آن تعلی دارد و از
 اجناس بشیر سبیل برند بجران خصوص در ششم و جمال آن قیفا باشد و در علاج حب قیام نوز و نگر بکار
 است و قبل از شرم و در آب یک چند قاعده و نرزد و با فاده ملحه گفته میشود و با سبیل تر که و بنشیند نیز
 مفید باشد فاده و در بیان کخصارتب سبب خنثی که حی بری و حی خنثی و حی قی است و نیز در قی و در آب
 اگر بر شود و آن قی حی بریم گویند و حی بشیر در یک و در منفی گردد و بر سبب کی حاضر شود و بجا نرسد و چون
 حی و غلبه ای اندان و نادر باشد که حی نه کور شد و نرزد بیاید و نرزد و بود که نوزان تجا در نماید و با بایع رسد
 و اگر غلبه شود و آن حی خنثی نامند خواه بفرقت باشد یا بغلبان فقط و غلبانی از غیر ما و
 خون نفیقه و آنرا سوراخس خوانند و اگر با مضار وصل شود و آن فاده بل و جگر کور
 و قی نام نهند و حی سبب تب دارد و در مرتبه ثانی سبب در جگر و کور تا که در مرتبه اول است و در مرتبه
 و علاج آسان و بعد فیت مشکس خاشسته که در مرتبه ثانی و جگر ثانی رسد و پس از آن قی متعلق است از و قی بکار

بر کمال حیات سز گذشت حب الشفا نه از تاسید و غرض نه از نافع است پیش از نوبت باید داد و بخش
 که گذشت حب الحقیقت حیات برع راسخ و در طیار زند منزع حصاره غاشق هر یک در دم
 حرف یکدم حقیقت یکدم و نیم او و نه کوفته پیچیده باب چهارم سز اند و خشک گفتن شری یکدم باب
 که حب الکیوب که اندر چهار گرم و اندر هر فرد گرم در دمان اندر ششک فشانده عاصا اگر رب میور باب
 غوره باب انار و مانند آن سرشته باشد و ششک خیار و ششک و می ششک تخم خرفه پاک کرده هر یک که تخم
 که پیچید خرب رب السوس برع خبر بگوید و عجب است این سرشته و باب برگ خرفه چهار بند و در سز خشک
 سار غده و در بگوید و برگ میور سرشته حب سبب سز چهار سر حال که در رب نیز فغان در اندر حب سبب سز
 حب سبب که در رب سوز دارد در حب سوز و الشفا ششک و حب سبب که در رب سوز دارد و اگر حب سبب که در رب
 در از نافع است و در سبب گذشت در و از محلیت بنای و اگر ندان خوب است و مانند از نافع است
 چه رب برع در کجوبین اندر بعد از آنکه چهل روز گذشت باشد و ششک در و راه یافته و چه گردید جانور
 از هر راه در شرب نه طبعیت و سبب و سر و فغان سبب کوفته و پیچیده و بیس معجون از ششک سبب که در رب
 و چه در دمان گویند و در و از الشوم چه رب برع معنی محب است قوم یعنی نیز نیم متعال فسطح سز هر یک در
 متعال پیش از نوبت بخورند و از الشوم چه رب برع معنی محب است قوم یعنی نیز نیم متعال فسطح سز هر یک در
 سبب در دم شکر طیر در چهل درم ششک بر شرب کشته و و پاک در رب بدین می تواند کرد یا به ششک توان نمود
 به ششک معده که بی بدان دارد گفته شد او و به سبب سز محموله چه شیده تا مذکر اگر چه در سبب است
 عالی و به چهار گرم خاصه سبب سز یک سوز گشته اند و به سبب سز که اهل یونان ششک و ما را فغان
 سبب سز که لیکن بعضی که به اینان خصوص چهار غرضه معنی و سوز و کثیر النفع سبب سز و آید و بیشتر
 در اینان در باب او و به به خاصیت است با بجز اگر طبعیت او و به سبب سز او را سبب وقت در ششک
 بت در در صحت متعال لایند که به سبب سز در کمال پیچیدنی سبب سز که اگر چه سبب سز است یا به سبب سز
 به ششک سز که متعال او احوال دارند که در اینان سبب سز که در ششک سز که در ششک سز که در ششک
 که در ده و صحن بهر متعال او و به سبب سز که در ششک سز که در ششک سز که در ششک
 بهر و در و از نافع است و در ششک سز که در ششک سز که در ششک سز که در ششک

[illegible]

در حمیات

محمود اینجا است که صاحب ذخیره در حمیات یعنی گفته که وقت خواب و دعا و التماس و غیره که گفته اند
 سکین خوراند زیر که در او الزامی که در چوبسل قوی است لیکن کمال او در الزامی که زیاده از نفع نباشد
 عمل نمیکند اما سکین که با جزا و سهل ترتیب داده است اسهال میدهد و باید از آنجایی که خارج است جدا تصفیه
 منع صورت است که از سهل نگاری و ضعیفی در اسهال افتاده باشد و صفت آن سکین دارد که در دو طرف آن که از
 یادیه سبزه نوره شود و مع ذلک اگر کسی ضعیف الاسهال باشد از حق او استعمال سکین مصل و دانود این
 او را بر علی مستور نیست ششم آنکه شقاق مقلد یا بواسیر باشد و اسهال را در بواسیر فرونی که عبارت از
 در بواسیر یعنی نیایر تحلیل ریاح و قطع ماده او سود دارد و هرگاه در شقاق یا در بواسیر فرونی که عبارت از
 ظهور زواید است بر مقلد تب نیز عارض گردد چه تب استعمال سکین رواست لیکن قلیل المجر است
 تحلیل المقلد را باید از تبش ضرر عظیمی که در سینه ناری باشد و از آنجایی که المقلد و زهر سکین نباید
 چه موارث اگر عارض گردد و سهل سکین که نسبت به یافراست قناعت کند ششم آنکه در عصب ضعیفی باشد
 یا در شقاق و اشال آن بود و در یافراست و اگر ضرر و آفت آن و المقلد را باید که با تب مقلد شود و در سکین
 امانت نیست لیکن معتدل الطعم باید تا صد تا دویسم که در معده و یافراست و در شقاق و مقلد یا در شقاق
 اینجا نیز فایده گذاشته مرصبت تا نزد اجتماع شیرین امون آنها اشتها را کرده شود و ششم آنکه فشان
 و قلب نفس باشد زیرا که سکین باطل منشی است البته از جهت سولتی و بر میزدند اگر مقلد و شقاق
 بود و با تب سفر جل ترتیب یافته از حرکت منع خارج بود و لفعه فشان و بدانند که شقاق سکین در عات
 فشان بر قدری است که سبب فشان امری باشد که منع او بقوی شروع شود یا منعی باشد و اگر برای فشان خاص
 که در فشان و در معده و با تمام الشقاق و طبیعتی بر آن باشد مقدورترین در تسکین سکین و فی او این است
 یا از ششم آنکه جدی و حصیه باشد و فانی صاحب جمعه المومنین فی المفردات جمیع ذلک اسهال و سبب منع در سنازد
 من غیر از این نمی نماید که چون وی عجز نمید و ضعیف اسهال و سبب اسهال و جدی و حصیه الزامی است
 و تب سکین در مقلد و حصیه ضعیف شده و بر ضروری خواهد بود و این که در فشان و سبب منع در سنازد
 باشد از شقاق سکین فانی که در جز آن چه جدی و حصیه و ضعیف است و بدانند که سکین در ضعیف
 است خاصه در مبرودین و هر چند ترش تر ضرر و مقلد و ضعیف است و نسبت به سکین از وزن

تراست فاعله در طبع سنجین از آنکه وی بجای باشد یا سگی این فاعله را بر دو زبان کتب
 علی که بی ایستوس منسوب است بکبرند عمل جید و بر تش روم جری بنیاده و ظرف نیک نهاده و کف بداند بکسر که
 قدر حاجت بران برزند از نظر این نئی باشد تا هر دو نیم فاعله کرده چنانچه باید که فاعله نماید پس فاعله و بداند
 و عند حاجت باب آینه زنده پوشنده و تغیر از آن که عمل بحسب حال مفروض بر طبیعت است چنانچه گذشت بر بند
 که اقبال طبیعت داند و او را امر انتفاع حاصل تمام نماید ایندیش و در این قانون در میان سنجین فرموده است
 این معلوم آن که ارفع لمن یساده و الا لانه من اجل ذلک لیکن فاعله از آنکه ای تازی به سوزانی لطیف
 نفس و سنجین کبر که عمل مرتب گردد و بی اشتیاق آب بدو که در ترین اقسام است و اوقاف و کمال آب نیز
 فروغ تا به فاعله حاصل آید کی شدت چند که عمل با بر حالات زان طبع خود هم نکسار قوت بر وجه
 از اینها باب و از مجموع اعتدال به چه گندم یکوم جید من کف عمل خاطر خواه از اینجا است که ممول مردی می شود
 و مقدر آب بناسج حال عمل و تقاضا وقت مفروض به حامل آنست لیکن آنچه با کثر لافیات میفاید و در هیچ نیز
 بران اشعار کرده باید که آب مصاعف عمل باشد می عمل اگر و در آب چار جز کنند سر که خواهی جز بود
 ایام و زیاده و نیز تا به این بماند و کف بردارد عمل جید کف کرد و در وی بیشتر دهند اجمیل و غنی بطبع
 کثیر نیست بخلاف رویان قور در طبع سنجین سگی و در آب آنچه شیخ مستایش گو کرده و در جود است فاعله
 اقلست که تحت شکر در یک سستی کنند بعد که تند فاعله که عمل نموده دران بریزند و نقد کثیران
 تحت شکر ظاهر شود و شکر او در پوشش پس بر تش روم جری بلکه بر خاک سر گرم بر بند تا شکر بکار آید و غیر غلیظ
 و کفی که بر آب بطریق معلوم بردارند بعد از آب بران سازند تا که در کشت بالا آید و بتدریج می حوش است و
 بقوام آید و این کلامه بعضی شکر در آب حله کرده میباشند چون قریب عقولم میرسد سر که اندک اندک بریزند
 تا بقوام آید بعضی هر که شکر در آب برسم کجا آینه زنده و بقولم آورند با بجه آنچه در وی چند رسیدن بقولم قدری
 کلام نیز اضافه شود و غریب تر بود اگر عرض آب بکتاب نمایند و تقریب مده دول تا فخر باشد که اگر حرف
 بید و شک بجای آب کنند و اگر حرق نیلوفر یا عصاره برگ مسکوق او بجای آب نمایند و تقریب و مانع و منع
 سهر و زیاده ای تریه و تر باشد در این سنجین نیلوفر می خورند و اگر آب مردق کاسی بنیز با عرق وی
 مقام آب کنند و در شمع جگر در قیغ برهان یا فخر آید در این سنجین سندان می مانند و کندی هر چه در آن

درحمیات

اینکه اینون تخم کرفس هر واحد یک اوقیه و نیم یکو فیکر که آب ترکند گشتار زرد بنهند که سدرش و دیر
خو آرد و گدازد تا که سر شود و صاف سازد و وزن نمایند اگر قند خوانند آن تحت کجتر قند و در جزو ازین
آب مصفی اینند اگر حاصل خوانند آن تحت کجتر حاصل و دو نیم خرباب مصفی نگردد باینند و آتش نرم بپزند
و کف بپزند و قوام آید و اگر خوانند عرقان مخروج نمایند و در است و حصار اندک عرقان و در قند بسته بعد
الفاظ کف نشا سازند آنرا طبع با سخی کرده بعد طبع آنرا زرد بر قندیر القاد و در لفظ طبع باید که سدر دوم باشد
و در طبع او در بر زمان می اندازد و قوت وی که اینجی استخراج شود و بر قندیر الحاق او بعد طبع دو درم کامیست
فانکه در اصطلاح طبایرین جاریست که هرگاه سکنجین زردی سلطان سلطان کنند قند بپزند و اگر در اوزان
بودی جداست و غیر از اوزان قند باید یا سدر که گویند که درانی سحر الواسع و غیر سکنجین که صاحب مدری
در ازل ظهور قوام او در اصل آن سحر کجتر دو نیم کجتر نیم خرباب و در قند حاکم طبایرین کجتر کجتر و در
پیر کجتر کجتر نصف و در صفا سازند و قند سپید سبز و سر که آنرا زرد قوام آید سکنجین کجتر و در قند غیب خیر
خالصه چته فلفله قیصرات قانع است آب خیابین شیرین تازه آب ترنر بر یک است از منخل انهر
می آردم قند سپید برطل و نیم تخم کاسنی مرقض زرد درم تخت تخم کاسنی در درم که قندی آب جوش می اند
و صاف نمایند و حله بپایم آنجه قوام آید اگر سحر کاسنی نیز نیم سازند من تخم او قند سده قوی تر باشد اگر سحر
نیم کاسنی آب حرق کاسنی سبکتر تر و او سبکتر بعضی ما القوم هم اینند سکنجین بر باقی که چه حمایت محرق
و سکنجین قند است آب نامر کلاب بر یک برطل خل آنرا پنج اشار آب در شک نیز طری قند سپید
این نیم شربتی است درم سکنجین فیکر صافان ابله مینی جدی را بجای شربت گذارینی که گوی باشد
و در نبات و بانی و محرقه و جمیع علل حاره و طاحون سودا از دمل انهر یک من و نیم آب آید
ترش آب خورده آب ترشی ترش آب ترش عصاره قوت ترش نیم خام قند حلق عصاره زرشک فیکر
خواب بر یک نیم من خیره کاوشی و طون هر یک ده استار قند سپید جابین نیز قند قوام آید کجتر
و باین شربتی که درم یک است قند آید و بشرب شربتی یک اوقیه سکنجین و در قند که سدر که با در نبات
حقل است سکنجین فیکر غشای غشای دفع کند قی ساکن باز و سده و قوت او آب بپوشی می سر که کند
که آب نیم زرد و سالیوید آید ترند و با قند قوام آید درگاه آب بپوشی سدر که باشد قند آب

در حیات

در قطع سده و جگر و پسر نافع است تخم کاسنی را با ناید تخم خربزه تخم که حب القرم هر یک بمحشال پوست بچ
 کاسنی گل غافلت تخم خطی اصل السوس بنبل الیسیب نقشه گاو زبان هر یک سه شقال انجیر باید که گشت بگوشه
 بود انکشان در دوزخ و طل آب تر نمایند و موثر منق نسبت در آن نیزند و بچشانند تا دو طل آب بماند صاف نمایند
 و قد بدین اضافة کرده جوام اندر شرب یک اوقیه فائده اثر خیر عاصه اکثر در فزول گرم منحل بمصنوع امیزد و
 شربت بنویسد که مستثنی است ثاب کثیر القدر در شربتها انجمن نافع است اما آنهاست بنا بر استیلا ی بایست بصرف
 شوم که در چهار جهت تریه و نافع و نوعی قلب استعمال نمایند نفع تمام دارد و در او دگر گشت و در بیدن خیار شنبه
 پیده عاجل النفع است و در بیدن ترنج مصالح خوف بر آتش خیار شنبه و خیر آن که در چهار جهت بلین طبع
 در آن استعمال کرد و در بحث اسهال که شصم و دطل که در حیات چهار جهت صلیح یا جهت تریه میسود دل یا باری قطعه
 رات جگر کار ببرد و رخت سرد میده و جگر گشت و بداند که در حیات محترقه عمده ترین در آن قطعه عمل از جگر
 است و حسن آنکه با چکان بادی عطر و ماده و کر که در دل و جگر بنهند چون از حرارت بدن گرم شود و بر دارند
 و دیگر بنهند خانه را بگو که ریامین یا بنهند و آب یا باشند و هر اسوسانند اگر مسکن بر آب باشد بهتر و الا ملطفا
 طایق بر آب کرده پیش او که اند و هر چند حرارت قزوق تر باشد بر مقاومت وی استعمال بر دات
 نیز بیشتر نماید اما هر گاه در چهار حاد فاعله در می و بانی سر ملو که که شرافت گویند و پوست
 شکم طریقه شود و دست و پای سرد گردانند و دم زدن مینه بر می خیزد و خواب هیچ نباید و در بعضی از
 نوشین بجز همیشه و باید که بدن وی بیاید گرم پوشند تا حرارت نظام بر تن کشد اما مستثنی است که در او و در ای
 در مغز خورده باشند تا حرارت باطن را تسکین ده باشند و قوت اعصاب و شش و اگر در بعضی از پوشیدن مشغول باشند
 خوش کند که گاه مینه وی از محل دل کشانند و دیگر بدن پوشیده دارند تا تهر و در عرض حاصل آید ضما و
 در حیات خیر حاد و هر گاه ماده در معده و در احوالی آن باشد بر شربت عینی سر ملو یا بر فند خطه را بنزد و اسهال را
 قوت و در لادن سده درم بگیرند و در رغن سوسن و در رغن گل که هر یک بمقدار باشد عمل کنند که شربت درم
 در یک مصطلک هر یک درم گرفته پنجه را لادن محلول بسرشد و در غلوسه ضما و فائده و اگر از اجزی در آتش بر سر
 درم اضافة ساند بهر عمل کند و نوعی چهار حیات یعنی و تب نافع است و در معده گشت قرص فنجکشت
 آب نافع است و در پسر از امیغده و در بحث جگر گشت قرص ایغولی که تب و سرسام را نافع است

فان فی ذلک الدار
 تجتنب العزوف باقی
 و استغفر الله عن ذنوبی
 بار الله غفر ذنوبی
 صلیح است یا

از خوش نهند جلاب خام اند دل جلاب خوانند و نظر مطبوع اگر مطبوع باشد و اعتدال در کلاه او دارد است
جایای معتدل چنانچه که بنا بر اختلاف اصناف شرک باشد و بیاض و حرمت و شدت جلالت و قله آن
و بنا بر اختلاف از رخ گلاب باشد و در مرتب فحوصت و حرمت و قناعت و باطله آنچه از شرک لغایت سپید و
طیف ساخته شود و گلاب که از این مض و جبران که غیر از بود و نیز مقدار در آن غرض باشد و چون که شدت
و نماید معنی نیست که چهار گرم رسیده و تبرید یک صده نماید خانه گنایم و در برف سرد کرده بنوشند که در نسبت
نسبت ملاقات خفیه بناید بطریقی نهدی بود و در طبیب بدن که حرمت حی و دفع حرمت شانه و تبرید و تقویت
سده و بکار انداخته و در بحث تی گفته آنچه که خشک غذا دارد و طبیب جلاب زیاد از نادر الشیر باشد و اینجا
باید که عرض میکنم بر این اعتبار رسیده و در چهار صده اگر قوت قوی باشد و نشان آنکه آنها در قیاس بود
باید باشد و جلاب چیزی نشاید و او هرگاه صفر غالب باشد و خوف استعمال او در صده بعسر باشد و چنان
آب بوی آب نرنگه آب را باشد تا بر صفر بپزد و قشکی بنشاند و چنین جلاب بهتر از آب خلد باشد زیرا که
زرد رنگه زرد افشانجی کلاه و در تنحه المین از تمام شده که جلاب چه چهار صده با سرده و چه صده
و آب و آب دهن ادم اشانجی است و بر تقویت آلات نفس و ملین طبع و انضاج و اداری و در حرق و
قوت انضاج و چه صاحب کتاب مسطر بیان و صاف مطلقانده لیکن واجب آنکه در جیات
و ادم نفع مشروط بان سازد که آب بسیار غرض باشد که اگر آنجا و جلاب که از انخاب اسبیل و
شک و گلاب سازند و تبرید و در طبیب و از آنکه حیات حاد و انفع است و قد عرفی بحث الراس الشیر و
در حیات پلیده رسیده و در بحث سرگشت ما و الاصول که می طبعیه را بعد ظهور نفع سود میدهد و
در اول است که قرض رخ را بانه و آخر پیاوشان چون هر یک کنی تخم کرفس تخم زاناد مصطلکی هر یک در
درم اند که کن آب نیز در نصف و در هر صاع چهل درم بنوشند گرم و کفچه زده درم و در آن حل نموده ما و الاصول
که انضاج ایجاد نموده که دست رخ کاشنی بخورند و یک درم تخم کاشنی بخورند و تخم کاشنی خشک خلد است
و از مسبتان شانه و در چهار صده و نیز در یک صده و در چهار صده و در چهار صده و در چهار صده
و بر برف سرد کرده و مقدار همچنین سرد زده درم و آب است درم و اما شعیب را با رسی که گلاب گویند و اتفاق
طبا است که از چهار گرم ص قذای که دواست نیز در رشته باشد و بنا بر کثیر و صوف بود چون

در صورتی که در وقت صبح اخلاط عاده و مستفیع اخلاط حار و خفیه مستفیع اخلاط سرد و در وقت غروب
و اندک و معتدل غذا و مسکن چنانچه حدت خون مملو دم صالح و جبهه بجا عار و مل و در وقت قرحه و سعال
و سعال حار یا بس نفی و با وجود اینها فضاکی ایجاب اخلاط سده و میکند و در سده و زیادتی و نفی
خی آرد خاصه اگر جوید باشد و از حد و فضاکی می آنت که قوت او قوت یکسان است و قوت مضار
نزار و بخلاف اخذیه دیگر مثلاً مدس که جرم او قالیض است و آب انوسه و پیدا است که هر چه قوت
بیان باشد بر مزاج بسک آید و نیز از آن روی نماید و ایضا با وجود و جبهه و جبهه و بدان سبب
که اندر دگر زنده و اخلاط را از رگها زانیده و دلیل بر جلا و عمل است که اساخ از جلا با کمال غلط
جبهه بر می آرد و بخلاف آب گندم اگر چه از آن بگویم که سیاه زنده و زوجه و زوی و سبب که توام سبب
بن برد اینان نند و دن باشد و از رگها آلودگی سیاه باشد و بیشتر مرغ غیر است نیز اگر چه این است
می دارد و لیکن بر فم سده و بر می آید و زانیده که در مد بین وجود از اخذیه مستفیع اخلاط حار و سده و
بمده و مصلحتا بارده و نفی است و مصلحتان گفتند و طرق طبع و می آنت که شیر جبهه و بیشتر
زنده و آب شیرین با قش بر نذر در ظرف پاکیزه و بهترین عروق در یک گلیت و یکت بر یکدیگر نشو
ان آب صاف نباشد اگر تعلیف غذا مطلوب شد و الا مع کمال کار ناید اگر شیر غذا مقصود بود و مانع باشد
به مفصل گفته شود و در مقدار آب بکار اختلاف است بعضی گفته اند که چند جواید و زنده و بعضی است چند شل و
هین است لیکن جمهور اطباء بر آنند که بارده چند باشد و قتان جبهه و شیر است که عند طبع مستفیع و بعضی
سخ رنگ بر آید و زوی جبهه علامت جود است بر سبب اکثری و در ذخیره نوشته که اگر شکاب نیک است
به خدا را شاید و اما و شیخ نیز در قانون گفته و اما بگویند که در فعل فی علاج و طبع فی التفت و کان
نقد اکثر فی الطبع و با جوده آن بگویند اما قد حشرین سکه و شیر سکه و واحد و قد رجع الی غیر
من الطبعین و هر گاه آب بود بتعلیف تمام حاجت باشد و لیکن شک و او را بر بول بیشتر مطلوب بود و با که
جود حشر نیز از دقت در آب اندازد و بر آتش کند از چون آب گرم شود آب بکوبد و دن اندر و آب دیگر
اگر کم باشد و زنده و طبع سازد پس سرد کند و سکه آینه و بنده که قال المهر قندنی فخته فی ساق و احسن
تبدیه با عدد که بر جبهه یا شیر مجده و جبهه شود و منفعت او باشد و سبب است که بر جبهه یا شیر با وجود جبهه و زنده

[illegible]

اما اینجا عیناً آب که نصف است از آن یک سخیل میسر اندیشد و مانند گیسو از ترش باشد و آب چهار
 ریده زرد ترش بقدر شعله اگر بوشند تماماً با شکلیه اما اثری دیگر چه لطفا و حرارت دم و منفرد انفع عام در
 جهت اسهال نمودن با او ویریه نعم الله است اما در اندک بجهت چهار موسی و منفردی و قلع سده بگویند
 در نقیضه سالک از او هفت تا نهمین است و بکثر بزرگ کاسنی سرد و با چتر بر سر سینه اندازد اگر در عیال
 پاک ثوبی غسل بدهد در صلا بکوبند و آب بیشتر در چنان یا مرقع نموده از چهل و پنجاه تا نیمه طول عمر
 و ششیا و بنابه حال بوشند چنانچه اگر قلع سده بگویند و آب با ششیا سکنجین سده یا بنوری دهند و جهت
 طعن رخ برین و شیرخت و جهت اسهال منفرد علیاً جهت تطفیح حریت یلوفر و شیرا جهت درم بگویند و چنان
 سدی رخ فلوس خیاشین و باند که در دین یعنی تصفیه آب کاسنی بر چهار وجه است یکی از آب افشرد و با
 شب بگذارد تا بجز در رفته از اجزاء غلیظه متاخر گردد پس رقیق آنرا صاف ساخته بکار بندد دوم آب و دیروز ظرف
 نهاده بر آتش خفیف گذارد و کف بر آید و چون آب مذکور را نهند شیر برده گرد و در آید و در کرباس سفید بپاشند
 و بکار بندند و سوم آنکه مالیت که بکوبند و بیشتر در پارچه سفید بپاشند چهارم آنکه در پارچه همین یا از خربال و قش
 صاف گردانند هرگاه حرارت قوی باشد غیر مطبوع بر سر است و الا سطوح او لیز و مطبوع آید و با بکشند
 جهت تب بعل منفردی موجب است و با بکشند جهت تمام کنند و تقویت سده و از آنکه لطف رطوبات نفع دیگر
 با قندی را از آن و تخم کشمش بپوشانند و قلع سده اسهال و تیر باشد متعیه با قندی که کاسنی ترم کب لنده و بر سر
 در کافور بارده و از دست سده و تخم جوهر لطیف قلیل حرارت که نسبت به منفرد است بر سطح ظاهری او و با
 قلع سده میکند از این است که شرمه با بکشند کاسنی ممنوع شده زیرا که غسل مزبل از اجزاء که است
 حصول اتواید بواج بکثیر میکند و در باند که کاسنی سرفه کند از تب و درم محب بکار باشد و در او و شکر
 سبیل است و شربت بنفشه و شال آن بهتر از و کاسنی آتشی است و از حوائی است و هرگاه بزرگ کاسنی تازه
 رسد پوست بچ تازه او را زرد کرده و در آب شعله با بکثر از عرق کاسنی و مانند آن چیست بپاشند و آب
 بر او بدهند که قائم مقام آب کاسنی بر است اما در اختلاف که معمول نموده است و جهت ملود یعنی و منفردی
 و موسی و قلع سده و تقویت سده و آلات تقش نفع است و از او بهتر از آب کاسنی و آب شسته و
 مواد که حیات نموده است و سرفه از ترش و در بزرگ بیک گرم قازره باشد بکوبند و آب و دیگر در شب بکار بندند

در میات
دست دین را بر شاه مطبوع الحو که لطیف اصل است در شب جمعه از هر حره و فصلی که در آن
برگاه قدرت صیقل باشد در آن گرا بود و قشر چیز دیگری چون عسل و گلاب و مانند آن را که با آب
ترشیده و در آن برادر و در آن آب بوی خوش باشد که در آن آب بوی خوش باشد و در آن آب بوی خوش
خواب چند روز بر آن دارم که مطبوع و دیگر غیب و جادو و کرم حاصل نماند است اگر چه بسیار
بر یک چهل صد اصاب و در آن روز منقبت و انبیا کاشی کلید بر این صفتی که در آن یک کشتی باشد
چند روز شب بخت و در آن برادر شامد چنانچه در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
فلوس چهارشنبه مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
مطبوع که چند روز بخت است که در آن بخت و در آن بخت و در آن بخت و در آن بخت و در آن بخت
بلایه خفیف است چه بر این نماند است پست بدو کالی و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
بر یک شب که در آن بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
در آن یک پانزده در آن بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
بول بودند است اینست بر این بخت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
و در آن بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
در آن بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
الفاء بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
که می باریان را بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
صفه اولی مترادف این بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
بکرم بطریق معلوم بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
چند سال و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
در آن بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
منقول از آن که در آن بخت و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت
مجنون ریح و در آن شامد مقصدم شربت و در آن محبت و در آن محبت و در آن محبت

[illegible]

در امراض حلق

اسطوخودوس سفید هر یک مقدارم فارغیون پنجمم کند رعد قطره زنجبیل مدق فاسر یک کد درم شش
 مسطک انیسون قرص عاشر هر یک درم قلع دار قلع نارنگ جادو درم کوفته پیچیده بصل بیشتر شربت
 سد درم اگر بصل دوام نوزده و هفت اسپهال حبس پنج زیاد و توان او صفا محمد جین فوسفه بلبل آمد هر یک
 متعال برنگ مقشر سافج هر یک پنج متعال فارغیون کند مسطک انیسون قلع قلع بلبل جوز و اسر یک کد
 شیطیح سعد زنجبیل قطره یک کد سفید اسطوخودوس هر یک یک ل قلع نارنگ هر یک و آل شربت
 سد درم تا چار درم و در بعضی کتب نسود مذکور چنین مسطک است پوست بلبل کالی لب درم پوست بلبل
 آنکه مقشر هر یک درم برنگ کالی مقشر یازده درم شیطیح سعد زنجبیل هر یک ل سافج بندنی سد درم
 اسطوخودوس سفید هر یک سفیدم فارغیون شش قطره مسطک انیسون قلع قلع بلبل جوز و اسر یک کد
 هر یک یک ل قلع نارنگ هر یک یک کد کوفته پیچیده بصل بیشتر شربت از سد درم تا چار
 درم لطر قلع صاحب حق مدنی رافعه دارد و مسطک قلع کاد این علت است و هر کد و در سبیل
 این بخور و از وی سالم نماند واده و غیره پاک شود پوست بلبل کالی پوست بلبل آمد مقشر زنجبیل
 قبل جلد براب کوفته پیچیده و در غن بادام چرب کرده بصل بیشتر شربت سد درم و در تلافیه گفته باید
 فانیذ بیشتر و قیقه تده برین بر و غن بادام کرده و لطر قلع کباب ششام رافعه است و باید که بعد نصفه
 و حجامت ساقین لفره و فصد حق جبهه داریه بکار بند بلبل نرد و وازده درم بلبل سیاه سفید درم بلبل
 هر یک پنجم درم تا کی شامه بر یک شش درم کسرخ گل بنفشه تخم کاسینه هر یک دو درم کوفته پیچیده بروغن
 کل چرب ساخته با موزین قوق بیشتر شربت مذمت لطر قلع شامه جبهه حک و جرب و سفید نان سد درم
 رنگه از آل کند پوست بلبل آمد سفید هر یک لب درم پوست بلبل نرد و جیل درم پوست بلبل کالی سی درم
 تا کی ده درم کسرخ شش درم شامه پنجاه درم کوفته پیچیده با موزین قوق بیشتر و بعضی ارجح شربت جین
 بلبل و جیل درم بلبل کالی شامه هر یک سی درم بلبل سیاه آنکه شامه هر یک درم بروغن پیچیده خوب کند دهنه کاد
 هر یک درم کوفته پیچیده بروغن بادام چرب کرده با شش قوق بیشتر شربت ناز و درم تا چار درم سد درم
 لطر قلع شامه سه ل بلبل نرد و بلبل کالی آمد تر و موصوف هر یک درم مسطک انیسون ناز و هر یک کد
 نزهت درم کاد سد درم کسرخ بنفشه هر یک درم و درم یک کد درم بلبل نرد و جیل درم کوفته پیچیده
 درم کاد سد درم کسرخ بنفشه هر یک درم و درم یک کد درم بلبل نرد و جیل درم کوفته پیچیده

[illegible]

و اگر استیصال را بآب روان تر کرده بر دل منتهی مانع و مانع نمیشود و دست و دیگر چه فایده است
 غیر ترش و ادویه گرم در کوفه پس چنان صحیح نمیشود تا که در دهن کلاه یک روغن صفت همین است این شیرین
 سه ادویه جلینم گمان بر یک یک چند هم بر شیرین زرد برینند و دیگر برین صفتی نم گمان بجز خضی هم کوفته فایده
 که ما اصل شیرین زرد صفتی و دست و دیگر چه فایده است و دلیل برین زمانه پاک کرده و بکوبند و گمان برینند و برینند
 صحت و شام و دیگر کرده و انصاف صحت الا نه است بجز خلک غیر اصل تنها کوبند و برینند و اگر قوی خردل را اندک
 در دهن مسکن اخلاصه نماید نه حاجت قوی باشد و دیگر منفع و دلیل آورده گندم یا نان گندم خشک که بکوبند
 باشند آب از دست برین زرد بختی معتدل و برینند و اگر صبر در صحت از دست و موضع روغنها گرم اخلاصه
 نماید و تر باشد و دیگر که همین گل گندم گمان نم در دهن یک ساعت یا غیر ترش کوبند و برین کوبند و تر باشد
 برینند و دیگر منفع و دلیل آورده مسکن اخلاصه مسکن گندم کل صلی با برین گمان نم خشک با سوبه کوفته و غیره
 که شب بخوابند برینند و این در اجنه آورده اعضا با شکر برینند و دو و یک گلان بخوابند و برینند و در
 ترشیدی و منفع که بکوبند و چنان هم شغال را بکوبند و بکوبند و با سبب ازین و دیگر برینند و دیگر در دهن
 کاشاید غیر از آن بجز در دهنی نمک شکر برین کوبند و برین کوبند و برین کوبند و برین کوبند و برین کوبند
 و دیگر که همین کار کرده اند شکر و نمک و این صفتی سازد و یک آب نادمه با سوبه کوفته برینند و دیگر چه فایده
 خارج و خفیه آن متر بیند و آن نم گمان کسب یعنی بجای بکوبند بر سبب برین کوفته بشیر ماده و برینند و فایده کنند
 و دو و یک گلان صحت آورده و در دهن و برینند و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 سرخ با سوبه باب غلبه شکر و دیگر که در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 است که کنار بکوبند و یک آب برین کوبند و برین کوبند و برین کوبند و برین کوبند و برین کوبند و برین کوبند و برین کوبند
 و فایده کرده است و این فایده و دیگر که در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 کله ترش و قندی و زعفران و سیاه و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 تا غیر این در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
 با اعضا و برین ستره شود و دیگر که گمان برین کوبند و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن

و چون شانه با کف دست و پس خط و در چینی با یک خنجر از آن میزنند و طلا نمایند و دیگر که بر خنجر خود را میزنند و بگویند
 رخت کف با یکرم تطیل کنه یا کنیده نماید بعد از این دو روز نهند و چون شورش و جرق آمد و در اندام بگویم که
 نمایند باز ساده کنند و بنیان میکنند و خط دارند که قرصه بنارد و دیگر حب طلب متوراد ام متورم خزه تراب
 از بین با سوسه هم آیزند و طلا نمایند بر کف یک حب طلب متوراد ام قتل بسیر که بایند و طلا نمایند و دیگر مری
 تخم ترب تخم جرجر خط متوراد ام تخم خوره قتل مقل با سوسه بگزید و قتل را با آب صفر شکسته و او در بر آن کشند
 و طلا نمایند و دیگر از زردت با یک از زرد زهر که گاه شسته طلا نمایند و دیگر پوست تخم مرغ ایشان با بجزیره
 بر دره کرد و در چینی عدس کرد و با قلع نعل کنند یا با میران چینی با سوسه آب تر سبب کف طلا کنند و دیگر
 سیاه در درم بگزید و در کف دست بناده و با آب و بن نهند و با کشان دست دوم مالند تا تسلی شود
 و مقول گردد پس پاره متوراد ام شیرین قشری ام در بگزید تا چرم شود و بعد سیاه نکند و در آن آیزند
 و با زینک هم آیزند و بر نه مقدی نمون آب حلاکه و دقت شب بر خط طلا نمایند و چند نذر از این تخم
 بنیان است و دیگر که سبب کف تخم است از بین در درم متوراد ام تخم قشری درم سیاه با متوراد ام قتل
 کنند بعد تخم خزه نرم بگزید و بعد با هم آیزند و طلا نمایند تا یک هفته نشوید و طلا را بر دست تازه کمی کنند چون
 بعد یک هفته روی خوانند شست کف نکند و دیگر چند برش و شش متوراد ام تخم خوره و در نه تخم ترب که بنند
 و با آب صابون آمیخته بر روی طلا کنند بعد بگویم و بعد خروج از حمام و دیگر چه برش و شش بر سر متوراد ام تخم
 تخم کرب بگزید و شیرین آب بگزید و طلا نمایند و دیگر عابین صاف کنند چون رخ آمد و نشوید و چون
 با درم مالند و باز عاده نمایند و دیگر شش بسیر که بایند و طلا نمایند و با باند و دیگر مقول بگویند
 معاج جلدی در اندون نخل شود و طلا نمایند و دیگر جبه کف شش متوراد ام درم تخم ترب تخم جرجر
 با درم تخم جرجر قلع بر یک درم و شش یک درم و شش را حل کنند بر کافور و آن را در یک کوزه بن کشند
 و بنا بر سازند و دقت حب بایند که بایند که با آب صفت شش صاف نمایند صابون تخم خزه و سوسه
 و شسته بزنند و قبل از دوش و با یک با یکرم که با کف نخل کنند و شست با آب سبزه بگویم نمایند تا که بر سر سر شود
 و در شکر و با محام در نه و بعد که بختل و نمیدارد بن عاده در هیچ او را بر موی کف در نه تا یک روز بگذارد
 و او را بگوید در نه و با صندلی نوزاد و در تمام در در شکر و بنی نخلی که در نوزاد و در شکر و بنی نخلی که در نوزاد

و یک
 جایی صفتی یک جلدی
 صفتی یک جلدی
 در دره کرد و در چینی
 مقول گردد پس
 بنیان است و دیگر
 سیاه در درم

حب الکحل ز کبشیل و قد در چینی شقاقی هر یک سته دم حب السنته بودید و این جزو خدم حب لعل بر یک یکدم
 زعفران ده درم عمل شروع افزوده در من تقریبا دم اندازد شکل سپید نماند هر یک لیکن مغز قهقهه که کثیرا
 شیرین بر یک نیم من جزو بندید که باطله که در خود هر یک که با قهقهه را بکنید و با کمال آئینه بر آتش نهند
 تا قهقهه گردد پس ز اندر دودیه که قهقهه بخیزد غیر از زعفران در آن آئینه و زعفران را در گلاب حلیه حلیه
 آئینه بر آتش بر مینیزد و در غن آنکه که آئینه و قهقهه که چون حله شود پس این رسائی شیرین و
 بچندم بخورند و بدینکه را آن استخام نمایند و دیگر که در تسین نه بر در جبهه ششده آینه کثیرا ششده دم
 نشسته شک جلد را بر گیرند و قدر لایق تناول نمایند در ایت فرمایند خوب است خصوص که بعد از ششده در
 نازجیل خنجر یا قضا شده بر ششده پدید آید که در می مغز طریبا خطر دارد و بعد قهقهه قهقهه لایق بر من لعل در پس
 اگر کسی مبتلا با فرط من باشد تیر غریل ملذم باشد و و سبکی بدن را نماند که ناخواه تخم با آن مناسب
 زیرا که کثافتی هر یک چهارم در زنجیر خشک باده از می هر یک یکدم جو آب یک یک منسول و در دم کوفته بخیزد
 هر روز بکین حال بدیند و دیگر که جنبل است یک منسول نه در س هر یک چهار انگ در زنجیر منسول و از او اند
 گرد و خطیبا نهر یک را گنی دیم کوفته بخیزد و در آنک بدیند و دیگر که منسول یکدم هر یک که چند روز باشد که در
 لاو کند و در این که هر یک تخفیف بر آن است و در آن قهقهه را نمایند و عطرش مصاب فرمایند و کثرت تعب و
 استخام پس تقطیل نرم مضیت است و در آن قهقهه را که در غل چون روغن شست و شست با آنه و در ایت
 بر سبیل و دم و مخبر کوفی و در آن قهقهه را که در غل کوفته بخیزد و در آن قهقهه را که در غل کوفته بخیزد
 رعایت بر تیریل تدبیر اطفا و و سبکی بر صلا اطفا را نافع است و طب حاکم لا نافع است و سبکی بر
 پنجانی تم آینه ضا کند و دیگر زنجیر تغیا از این روین هر یک ششده بر آن منسول نمایند و دیگر زنجیر سرو
 کبر که ششده یا بادی که آینه بچندم حلیه تخم گمان کوفته بعل ششده ضا کند و اگر حاجت بقیه شد متعین بر در مقام
 دارند و و سبکی جفوه الاطفا را نافع است تخم زنجیر کسیده بر آن ضا کند و تقطیل منسول نمایند و و سبکی و جفوه الاطفا
 نافع است بر آن هر یک که کوفته ضا کند و از آن کسیده بر آن ضا کند و در هر یک که کسیده بر آن کسیده
 ششده بر آن و و سبکی نشستن جفوه را نافع است از آن کسیده بر آن ضا کند و در هر یک که کسیده بر آن کسیده
 تخم آینه یا نمایند و دیگر بر ششده یا کسیده بر آن ضا کند و در هر یک که کسیده بر آن کسیده

مسلم شود و نبات با بار بزرگ اگر آبیاری حرکت اگر می شود و افراط ریاضت و امثال آن بود و قبح سبب گناه
 کند اگر از قبح طبیعت بود که ماده مرض را منتهی ساخته از وجود جسمی و قبح تب در روز سحر آن معلوم شود و مجلس
 حرق سحرانی را نبات اگر زود قوت منف و دوائی که حبس حرق کند و سام می بندد و از ساقی کشنیز مدس خواب
 در آب نجیساته یا بجز شند آب و به نباتات نباشند تنها یا شربت شفاش و دیگر که حرق نکند باز در آب
 سپیده از زیر یک ساخته بر رخ گل آینه در بدن بماند و دیگر گل ارغوانی در اسنگ بگل آب زقیب کرده و
 با یک ساخته بگل آب بماند و دیگر گل کهنه را قهقهه نصف کند بر رخ گل با گل آب ساخته و بماند و
 زمین بر رخ نیلغ کرد و غذا ای که حبس حرق کند بر سبزه است گوشت نکند و گوشت گاو و امثال آن
 غلیظ بود و دیگر حرق او و دیگر حرق بماند که از سقراط خاتمه است و آب و نبات و ریاضت و حرکت و
 و ایضا آب کرفس و آب قوی سرکه و روغن گل هم آتش برتن آید و که لک روغن یا به تنها یا به روغن
 آتش تریخ نهند و از سقراط و انلیه سکنجین ساد یا بزوبست که تنها آب کاشنی و امثال آن نباشند و که شربت
 گل در شربت نباشد و نه آب و نه زردک اودی و نه سایر که چه حرق الدم و حرق الدموی دیگر آید
 سخت فصد کند و سهل دهند و هر چه ممکن خون و کاسر حجت باشد نباشند چون آتو رخ و شلک و کاشنی و کشته
 و غاب و کت شامی و زرد آتو ترش و دانه انار و شربت آتو و غاب و ساق به ستور و پس از حصول نتیجه و
 نظیفه است انار و آس و برگ طرنا و جوز سرد و جفت بطوطه شاسته و بربن بماند و آنچه مجلس حرق
 سینه است اینجا نیز بکار بریزد و در سی قولان که بر حجت نه نه را بیکدم و دفع التیام دم چون بر لکه دعا
 بل باسی بچنان مایس بنید و بیعت زائل کند و از عجایب و اسرار است کند و درم مضاف یکدم و نیم گشاد
 شغال جفت بطوطه کشتال گل ارغوانی گسرخ هر یک دوخت از بریزد و زانده یا باشد و در و اعظم حجت آکله
 و قروح ساقیه و آن کله و سایر اعضا محب است و علیل غار و در قلع خون جراحات و زواری بدن و کشت
 و تنوع درم و قروح و انصاب مواد آلوده و از اسرار است محمی سوخته گشاد شافع گاه کوی سوخته برگ غاب
 گل ارغوانی هر یک دو جزو کند و سپیده از زیر قوتی که کانی شسته هر یک یک جزو از سریزد زانده استعمال
 و هر کار در غیر مجزودان مستعمل شود و صید و کینه و در اسنگ با آتش کر مرخ کرده و در آتش ماند و خسته و
 صفاته نماند و هر گاه خواهد که قتیله ساخته در صورتیک استعمال نماید و طریقه ندارد و اگر شافع گاه کوی

فصل
 جبهه
 در شکسته و اگر شکسته
 از اسرار و قوت
 و در رخ که بر روی
 باشد جبهه حبس حرق
 غلط و قوت
 قوت با سکه جفا
 بسیار فایده است
 انصاف آتو شاد
 بیان که در قوت
 شکسته باشد ساد
 خشک بماند
 پس و پنجاه

و به غیر کسیر علاج حسب ادوکل استعمال استخوان و التیام جراحات و تحلیل ادرام دفع جرب متفرج و بیکه ا
طوبی اند و حمیر و اکله سفید است مردانگی یک و تیه گیرند و در آنقدر سرکه که ساند شود بایند و در آنکه
گرازند من خشک شود و دیگر که گرازند و بایند خشک کنند و بنیان میکنند اگر چاره تیه سرکه در وی منجبه
گرد پس بزد او تیه روغن تریتون قسقه کنند و دوا تیه پیکار صاف و درج او تیه قلعطار انسانه
نموده بروی آتش نرم بر هم زنده تا سفت گردد و هر هم حوارین که مسمی است بجر هم سلیخا و بجر هم
رسل نیز و آنرا هم عیسی نامند و از این نسخه دوازده عدد است که حوارین چه عیسی علیه السلام
ترکیب کرده و برای تحلیل ادرام بایسد و غنا زیاده و طوامین و سرطانات و تنقیه جراحات از گوشت
خام و اوساخ و جهت رو بایزند گوشت تازه و روغن شقاق و آنرا و حله و جرب و سفت و نوامیر و ابوسر و دوا
موم سپید را پنج هر یک چاردهم و موم جابو شیر و کاه زننه و صاف ترک هر یک ادرام شش مفترق و موم بایند و تحلیل
ایان و کرم یک تدم و موم قبل از ذوق چاردهم مردانگی چاردهم و نیم انچه ساندنی است بایند و تحلیل ادرام
حل نمایند و غیر از این نسخه دوازده عدد و در ایدان بر شند پس اگر بکلام سراب و زیت یکیم حل نمایند و در
زمان که مایه ممل و بایند و در بعضی نسخه ترک مطروح شده و مردانگی سپید کرده را ترک کنند و در
بعضی نسخه عوض را تیاج ملک البکم مطروح است و بدل ترک یکم یکدم و دیگر از این همه بحال دوازدهم
هر هم یا سلیقون آنرا هر هم قنبر نیز که نیمه اجناس که در فروغ قاندر الیام جراحات و طبعه بخون و تحلیل
ادرام و مصلب نفع است موم سپید و غیر ذوق تیاج هر یک یکم و زیت کهنه چند هم موم ساف و اگر بچند
موم تخم کهنه آن نیز ذوقی تحلیل باشد و هرگاه که تیاج ذوق و موم یا سلیقون بایند بایست بر شند مسمی میشود و بیا
سلیقون اصغر کتانی شفا الا سقام فوعدیگر از یا سلیقون که مسمی است بجر هم فورده و جهت مرقی
و ادمل جراحات تخفیف و طبابت موداره و آبک شسته بای شیرین هفت گرت می آورم یا سلیقون است و در
شرح سپید دوا تیه زیت اتقان نیم ممل شمع را در زیت بکند و دیگر ادرام بایند بایند تا که ذرات شود و هر هم فورده
جهت مرقی از غیر آن که مرقی متفرج شده باشد و شدت نموده حجب الاثر است آبک سپید بکند و آب بر آن ریخته
آنقدر که در او برود و ساند بکند پس آب از وی در خود آبک را بایند و دیگر آب بر آن ریخته و بچنان خاکرت
بر شند و اگر نهفت بار بر شند بهتر باشد و آبک شسته را بر روغن گل خام بر شند

در امراض جلد

در بیم تنه تمام گرم اند و بر محل مالوف یا مالیدار پخته نهاده بر تنه گرم سفید را چسبیده قروح گرم و دانه
 گمان را شکافته باشند جهت غرق ناز آب گرم و روغن گرم و به سحر و دیو و قیسه و شجره خجسته و اجابت لیم و زعفران
 است در مصنف و افزون جایگاه بر زخم صاف بکند و روغن گل چایچرو با هم بکند اند پس بگیرد سفید را چسبیده
 آفتد که روی توان گنجیده سخن کند بعد سپیدی میسر قدری در پخته و بار سخن نماید پسرین با بوم روغن
 در خون آفتد بر مالک غلیظ گردد اگر قوی التیر خوراند اندکی کافور هم مصاف سازد و کافور در ارار هم
 کافوری نیز نهند و هرگاه روغن آس که معمولی بر روغن گل باشد خوش او کنند یا هر دو با هم مسکه داخل نمایند
 در عرق یا قیصر یا بنجامیده باشد شد بدلا شربت نو علی گیر و در اسنگ سوختن پنج دوم و دیگر را بر سر کشند
 باخی شود پس روغن گل آفتد که مطلوب باشد نیزند و سخن میبکند تا غلیظ گردد و منقح شود و بوم هم میاید
 سپیده اندیز که بچشم درد اسنگ بود آفتد ری کافور سخن کرده مصاف سازند نو علی گیر که جهت عرق نازک غلیظ و
 آفتد انجامد سودا دارد بر گمان تازه و تراش خطی و بخاری آفتد که مطلوب باشد در آب بچسباند تا هم را شود
 از چرخ خود پاک گردد پس بر گمان مهر اند و در آون اندازند و سب حاجت سپیده از زرب آب کشیده ترند
 از نیز نیزند و مالند تا به سستی شود دوم گرم گرد پس بر زخم گمان ملا کرده بر عضو بند نو علی گیر گرم سپیده
 علی الاطلاق است و جهت اند مال قروح و خفیه ای از چرخ و تسکین حرارت سودا دارد و دوم سپیده که بر سپیده
 نیز هم جز در روغن کجند تا به زخم سخت سپیده را با یک خسته روغن بچسباند آفتد که بسیار شود و دوم نیزند
 و گیرند بعضی سپیده و بخته در روغن کجند تا به زخم خوب و در آفتد رسر شد که از زخم گردد و در هم بعضی
 رقیق ناز التهاب بر اجات دوم مقعد حاره و عمره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است سوم ده زخم
 کن کجند و نیز استی آدم که از زخم افش هم از زخم بر آفتد یا سفیدی تخم مرغ بزنند و اگر تیر بر زخم خوراند
 غرض روغن زیت روغن گل کند و حوض اضافی نمایند و اگر در شدید باشد بدل حوض افیون را داخل نمایند
 آفتد نو علی گیر در اسنگ سپیده از زرب یک کجور دوم و در روغن گل آفتد که هم تم تواند شد سپیده
 و دوم هم سازد هم خصر گوشت فاسد را بخورد زخم را خالص یک آفتد یا بنج و با چسبید غسل آفتد و دیگر که
 فاسد را با صلا ح آرد اگر چه در گوش باشد و تر و صبر و صبر و آبک کند و کم فاسد بخورد و دیگر و از زخم
 افش بر یک نیم جزو بر الیبر که بماند و غسل بر شد و دیگر که نرم تر از اول است هم زیت و زخم

در بیم تنه تمام گرم اند و بر محل مالوف یا مالیدار پخته نهاده بر تنه گرم سفید را چسبیده قروح گرم و دانه
 گمان را شکافته باشند جهت غرق ناز آب گرم و روغن گرم و به سحر و دیو و قیسه و شجره خجسته و اجابت لیم و زعفران
 است در مصنف و افزون جایگاه بر زخم صاف بکند و روغن گل چایچرو با هم بکند اند پس بگیرد سفید را چسبیده
 آفتد که روی توان گنجیده سخن کند بعد سپیدی میسر قدری در پخته و بار سخن نماید پسرین با بوم روغن
 در خون آفتد بر مالک غلیظ گردد اگر قوی التیر خوراند اندکی کافور هم مصاف سازد و کافور در ارار هم
 کافوری نیز نهند و هرگاه روغن آس که معمولی بر روغن گل باشد خوش او کنند یا هر دو با هم مسکه داخل نمایند
 در عرق یا قیصر یا بنجامیده باشد شد بدلا شربت نو علی گیر و در اسنگ سوختن پنج دوم و دیگر را بر سر کشند
 باخی شود پس روغن گل آفتد که مطلوب باشد نیزند و سخن میبکند تا غلیظ گردد و منقح شود و بوم هم میاید
 سپیده اندیز که بچشم درد اسنگ بود آفتد ری کافور سخن کرده مصاف سازند نو علی گیر که جهت عرق نازک غلیظ و
 آفتد انجامد سودا دارد بر گمان تازه و تراش خطی و بخاری آفتد که مطلوب باشد در آب بچسباند تا هم را شود
 از چرخ خود پاک گردد پس بر گمان مهر اند و در آون اندازند و سب حاجت سپیده از زرب آب کشیده ترند
 از نیز نیزند و مالند تا به سستی شود دوم گرم گرد پس بر زخم گمان ملا کرده بر عضو بند نو علی گیر گرم سپیده
 علی الاطلاق است و جهت اند مال قروح و خفیه ای از چرخ و تسکین حرارت سودا دارد و دوم سپیده که بر سپیده
 نیز هم جز در روغن کجند تا به زخم سخت سپیده را با یک خسته روغن بچسباند آفتد که بسیار شود و دوم نیزند
 و گیرند بعضی سپیده و بخته در روغن کجند تا به زخم خوب و در آفتد رسر شد که از زخم گردد و در هم بعضی
 رقیق ناز التهاب بر اجات دوم مقعد حاره و عمره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است سوم ده زخم
 کن کجند و نیز استی آدم که از زخم افش هم از زخم بر آفتد یا سفیدی تخم مرغ بزنند و اگر تیر بر زخم خوراند
 غرض روغن زیت روغن گل کند و حوض اضافی نمایند و اگر در شدید باشد بدل حوض افیون را داخل نمایند
 آفتد نو علی گیر در اسنگ سپیده از زرب یک کجور دوم و در روغن گل آفتد که هم تم تواند شد سپیده
 و دوم هم سازد هم خصر گوشت فاسد را بخورد زخم را خالص یک آفتد یا بنج و با چسبید غسل آفتد و دیگر که
 فاسد را با صلا ح آرد اگر چه در گوش باشد و تر و صبر و صبر و آبک کند و کم فاسد بخورد و دیگر و از زخم
 افش بر یک نیم جزو بر الیبر که بماند و غسل بر شد و دیگر که نرم تر از اول است هم زیت و زخم

بریک بقدر مناسب بکند در هم سازد و دیگر که گوشت فاسد و ریزه را بزداید بکلیه غیر این در سرکه ترشند
تا نرم شود پس بجای نمایند تا نیکو شود و بوی زنگار افتد که مخلوط بسیار ضایع نمایند و حل سازند بمرهم سود
جبهه و شکم که سببش برآید باشد نافع است مردم زیت سنگ روئی زیت با سوسه بکند از زرد در هم سازد نوع دیگر
گوشت برآید در شبها بصلح آرد زیت غش و حل مرد سنگ محق یک اوقیه با هم بچرخانند تا سیاه
شود بعد که در دم الاخرین و اندر وقت بریک در دم کوفته بچرخانند یا میرز مرهم احمر جبهه و رخ گم در انبات
نفع است غش از زنگار یک رطلی مرد سنگ یک رطل و ربع غش محق بوقیه زنگار ترش و در هم سرکه را زیت بپزند
تا که سرکه جذب شود پس اودیه با یک خنده آمیزند و بپزند تا غلیظ گردد و مرهم سبک مرغان خنایر را نافع
بود و در دم با چغندر گرانده مرد سنگ بچندم کند باز در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم در وقت
دست نه در صحت مردم سازند مرهم زنجفر میو شکر و قند محلی اودیه سرکه و سلطان خنایر را در دم بپزند و در دم
غیر قابل صحت نافع است شکر و زیت در دم و در سنگ بچندم کند باز در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم
شش در دم و در وقت باز در سنگ بچندم کند باز در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند
و کوفته اش بکند و در دم بکند و کوفته اش بکند و کوفته اش بکند و کوفته اش بکند و کوفته اش بکند
شکر و زیت در دم بکند و در سنگ بچندم کند باز در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند
زیت شصت در دم مرهم زنگار و قند و زیت در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند
و زیت در دم مرهم زنگار و قند و زیت در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند
بیش مردم در حل کنند و زنگار چهار درم و اندر وقت مردم در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند
سنگ بچندم مردم در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند و زیت در دم مرهم زنگار و قند و زیت
یک اوقیه زیت یک رطل زنگار و قند و زیت در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند
بکند از زنگار و یک ساخته یا میرز و در هم بپزند تا نیکو شود مرهم مرد سنگ در انبات محق غش اودیه
و زیت یک اوقیه با سوسه و زیت بپزند و در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند
و در دم الاخرین در وقت یا پس بریک در دم بران فاسد و بپزند تا غلیظ گردد و در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند
که گوشت برآید از زنگار و در وقت مردم بکند و در دم سنگ بچندم مردم کند و زیت در دم مرهم زنگار و قند و زیت

پس کوه بزیه به سخر ساق ماه سوم روزه بخند بر بار بگیرند و یکجا بگذرانند هر صبح که قطع نایلین مسا می کنند و بخار
 که قد سوخته بر واحد یکدم آب عروس آب صابون اول هر دو مسا صفت بپزند و در نخل فروزان درم عمل
 درم فروزون شش درم بپزند تا غلیظ شود آب صابون اول جبارت است از آنی که دردی است و آب یک بکره و صفت
 از آن بسیار بعل مخصوص و مغرب ذکر شده هر صبح که اشتاق متعدد و او جراح را نفع است پی و صابون زرد و پسته
 بر یک کافیه سوم پسته سه اوقیه پسته از زرد و اوقیه هر دو سنگ آب شیرین زیتب کرده شش درم پسته
 تخم مرغ یکدم بپزند و بعد از آن که اشتاق مجرب است و بیکتا شود و شک آب طعم کچور و پسته بر چهار جز و در قدر
 مضاعف گذاشته است حال نمایند این مردم که بکافی نفع و اشتاق قلب و اطراف و کله و جوب و
 تخم آشک و اشتاق چار باریان مجرب است هر صبح جذام در نفع جذام و سائر قروح سوداوی و اوام
 بارده از موده استعمال منبت الطیب قرومانا دار فلفل سلیخه قسطنج قارقرقاصه طلی منبت صاف و صفت
 حب لسان اشق بپزند سیاه سیاه یوس زرد و طویل و در نخل سودا کسل الیک قرفل ابرو و نخل
 رترین کبهر یک یک اوقیه و آن نبت اشتاق زعفران نیم اوقیه ملک البطم سوم هر یک سه مثقال روزه نایلین
 برابر و جوارم هر صبح ساندو مردم بر صبح که جوب بر صبح است و بقی را نوزاد نایلین کند تخم اسحق و نخل زرد و
 شب بطنج آبک زرد و جوارم برابر بگیرند و باریک ساخته و بول صبیان آینه نبت روز در آفتاب گذارند هر روز
 حرکت بسیار بپزند اگر کسی بول سر که نند کند تر زرد است و نبت استعمال موضع را بول صبیان یا بخل خمر
 بشویند و در آب نخل مردم آشک از جوبات و اسرار است و یکتا زرد و نخل و آنها و تخم آن بپزند و تو باری نندی
 شش نبت درم شکوفه درم گرد چوب چینی تخم درم و اگر نباشد کوشا است باز درم تخم مرغ که در نخل
 پنجه باشد بپزند کفایت مرشته است این نمایند اگر کسی که چوب چینی زیرین را گردانند و پس بگذرانند تا زیرین در آن
 ناپدید شود پس کراپس را بسوزند و خاکستر او نیم مثقال داخل کنند بعدیل است نوعی که بر سیاه کشته مفت
 اشتاق خساله و نسل سوریان هر یک دو درم بپزند و تخم بپزند هر یک سه درم روزه نخل و شکوفه
 روزه نیت باز و اشتاق آب لیمو و اشتاق پسته نخل اشتاق و اگر جرح است و آن را باشد تو باری و سیاه و
 در داسنگ هر یک دو درم زرد و نخل درم و صفت نمایند و بطریق معلوم مردم ساندو این مردم را و او آشک
 نمایند و بعد از آن که بپزد از زرد و نخل درم و آشک هر یک سه درم در داسنگ درم زرد و نخل درم و نخل درم و نخل درم

[illegible]

[illegible]

کل محرم حب الفار یا رسا السویه کوفه یخیه بر و شکا در جرب کرده بسل سینه منسجی مغایل یک فندان
 در نسخه ایرسانیت قبل از فقه او بعد از آن خود و دیگر که جبهه مسموم قنار و منسجی بر و دایه دین
 مردم نام است کل فموم رمی حب الفار در هر یک در دم و تقطعی جبهه درم جلیانا در رمی زرد اند
 در حج تخم سبب برگ خا در هر یک که رم کوفه یخیه بسل جبهه منسجی شربی با قنار تریاق از همه جبهه
 لایع عقرب سایر جانوران زهرناک سودا در و تقریباً لایع تریاق کبریت و باوای محیطه را فکسل کند
 از پنج کشاید و اصلاح جگر سپهر نماید و جبهه خراج خفین میت و تسبیل ولادت و تقطیع سه و ولادت
 فسادت و از الم جمیع امراض بارده ناهست در می تخمین تریاقیت که انداخته اهل ترکیب کرده و در
 سیرم گرم و در دم خشک است و قوش تا دو سال باقی میماند و بل و نصف وزن شرد و طریق در
 حقیقان نواد و صرع فصد ارد و غیر از عمل جلیقا در جرب است بهند تریاق از بوم کسی کشته جلیانا زرد اند
 طویل حب الفار در صفا کوفه یخیه بسل سینه شربی کفقال با بگرم و بماند که تریاق نه کور
 و بعضی از جبهه صراع و اود می آرد و تخم شرب خرد است تریاق نمایانید بر تریاق بر بزرگ باشد
 در صاف بیشتر از است زرد اند و طویل و بزرگ منی است که جبهه انار در صفا قنار جلیانا زرد و سیاه
 زنده یخیه بسل سینه شربی کفقال تریاق کفقال که جانی از طبایع و در فزع افای سارک
 تریاق کبریت اند اینسور ده درم فلفل سه درم زرد اند و جبهه جدید سیرم جبهه درم کوفه یخیه
 سینه شربی تریاق که جبهه لایع عقرب سودا در و جبهه کبریت سینه شربی زرد اند جلیانا زرد
 بجز تریاق که در فموم عقربا شربین در جلیانا زرد و جبهه انار در فزع از جبهه جبهه
 عان و زردا شربین فلفل فلفل جبهه در کوفه یخیه بسل سینه شربی زرد اند و جبهه شرب بر تریاق که
 لایع عقرب جبهه ده درم است جبهه فلفل خشک کرده و در فلفل با بگرم و بماند که تریاق نه کور
 کفقال با یک اوقیه شرب لایع عقربا ناهست و کما کما غیر اگر در جبهه با بگرم است که تریاق نه کور
 جبهه لایع عقرب جبهه ده درم است جبهه فلفل خشک کرده و در فلفل با بگرم و بماند که تریاق نه کور
 زرد اند که تریاق نه کور که جبهه در کوفه یخیه بسل سینه شربی زرد اند و جبهه انار در فزع از جبهه جبهه
 زرد اند و در تریاق نه کور که جبهه در کوفه یخیه بسل سینه شربی زرد اند و جبهه انار در فزع از جبهه جبهه

در تدریس مسموم و طسوع و مله و مع و محرر از نسیم

[illegible]

از دود بانش تاباند سر در گشته و چند بار دیگر در بر سر چیده کتی قوی آورده گذارد تا پس بر آن کرده در
ظرف آهنی با نمک آب بسیار بختانند تا نمک به تحلیل آید پس شکر گویا بپاشند بر غرغره تا بکلیس
گردد احراق طحال بطور حکما و حقه تا دلی بکاردند باید که هر یک را که خسته شد بپوشانند و در
پخته صاف کنند و طلا در جوش را چند بار که خسته در آب نوشا در ریخته و مغها با یک که در غرضی بسیار گرفته
در آنش گرفته باشد با نمک آب بشوید و این را در آب سیمان زرد در بر سر و نمک آورده و گذارد پس پشت
از رقیق در ظرف چینی یا زجاج بسیار آید باز بر سر کتی کش گرفته و بخرق در رقیق از او محافظت
کنند تا گاه بر سر و نمک ساقی بماند که چون آنکه از آن بر سر و آب بپاشند علی و در آب بر سر و
و حد ساینده جمیع در غزوات حقه تا دلی نمودن پس بر سر است که کتی از آن بر سر و جای نیست چه بقیه
مستور نخواهد بود و در غرغره طحال و دیگر که از سایر طرق تیر است و در بر سر طحال خری باقی سست و آنکه
توان ماول غرغره و قفس را خسته است آب با نمک آب قوی بر سر و طعام را بخرق خسته باشد و هر یک را بپوشد
بخرشانند و مستعد گردد پس در بر سر و دلی که بخرق در غرغره و در بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
با یک که آید با یک که در ظرف مزاج بر سر کتی کشی که از آن بر سر و آب بپاشند که خسته باشد و سخن
پاشد و در سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
تسک اعاده نمایند و در سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
شدن آید با یک که در بر سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
نمایند و استمال نماید احراق بر سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
اقلیم را بقیه و در بر سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
در آنش سرخ کرد و تا مفت و در بر سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
صله یزده و بپایه تا زده و در بر سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
و جلیسین بر سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
کرده و در که از آن بر سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق
است که از آن بر سر و دلی که آید با یک که از آن بر سر و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق در غرغره و دلی که بخرق

در احراق ابریشم و موی کشیم هر کدام که باشد تحت بغیر از این بریزد و در ظرف سفالی این کار
 بر روی پیش گذاشته چندان بریزد که قابل جوش شود تا که سوخته خاکستر گردد و بشیم روی آن سطر است که
 شست و نشاء کرد و آنگاه بریزد و کند و در احراق نماید احراق عود و عود اسودان کند و در ظرف سفالی چندان
 در آنش که از زکال گردد احراق پوست کدو و حشاشین و کوبیده است و بشیم است و هرگاه
 خواهند که ستر از استخوان ایند برین پیش باید و اما خاکستر کرد و اما آنکه مقصود از احراق تحف و طریقات
 و حصول خودت باشد برودن کافیت و طلاق و در اینجا بر سبیل نماز است احراق سلخات سلخات
 شکفته احشاد را برودن کرده در کوزه مطین جلا داده چندان در آتون و تونر بگذارد که سوخته گردد و احراق
 خطاف بجز ابریشم که باید از دوزخ نرسمی و حشاشین پاک کرده در کوزه مطین با نش تونر و آتون بگذارد
 که بسوزد احراق عقرب گزوم در نش مطین یا در ظرفی می کرده در آتون یا تونر مطین بگذارد
 و عقرب از بهر است و نشان آنکه ضیفه و انوباشد احراق ارنجب چه سنگ باشد بهر است احراق
 حشاشین است احراق حیه که چه خازیر معمول است مار خاکی سیاه سارنده در کوزه مطین کرده در تونر
 یا آتون چندان بگذارد که سوخته و صندل و عود و قابل سایندن گردد احراق سرطان خرچنگ
 ماده نهی را سر و طاق جدا کرده و حشاشین خراج نموده شکم او را آب خاکستر خوب پاک و رنگ بشویند
 و آب حشاشین نموده در کوزه مطین بکشد در تونر یا آتون متدل بگذارد که خاکستر گردد و نشان ماهی
 خرچنگ است که چون بر پشت لوزنی بخواند مرغی سپید ظاهر گردد و هرگاه سر سلطان را در ظرف
 مس باقی در دینک آفتاب در برج جاسد باشد بنیز زنند چنانکه بر سبک سنگ بپرانند خوب دانسته اند
 و احراق سرطان بحری بهر است و احراق قملان چه سوزان در سطح مطین بکشد
 حکمت کرده چندان در آنش بگذارد که نصف رسد پس بجز با یک هفته در هوا بگذارد تا خشک گردد و
 در آلا باز داده آنش نماید احراق زجاج بجز زجاجی را در چهار جزیب حل کنند و بنشیند صندل ابرو
 بکفیکر می کند هفته بر روی آنش بپزند تا صبح گردد و شب قلی در بریزد که رسن حل کنند تا بنشیند و بنده بپزند
 شده از سوراخها بکفیکر و حل گردد و اگر درون بکفیکر نریزد قلی در بریزد که می تواند که بپزند و خود خوب است
 فائده در نش و میس و قلیه اگر چه الفاظه که گوی بریل تر از سلسل میزنند و گوی تفاوت

عنوان
 حضرت صاحب الزمان
 علیه السلام

سلطان فتح است و است
 در حجب برین چنان وضع

عنوان

و در حصول یعنی تقصیر و نظریه اودمان ۲۳۸

آب سرد ریخته یا سسلی بر تن نهاده هر چه عمل عیار باشد آب غوطه گشته یا سسلی مذوقن دیگر یا به کجاست در دریا
یا ز سایه و در ستر آب و چنگ و در تاج و شل غبار گشته آب غوطه گشته و ظرف دیگر برود بعد از آن در وقت
پوشیده یا غاری و در غل شود و در نشین گردن پیش نشین باشد که در استعمال غایبه غسل
زنگ لاکه از چوب خاشاک پاک کرده با سینه دیو نه و از خزان و شایسته از آب آنکه در خلل کجاست بیدان
کرده از او لایبرون کند و هر چه ستر آب پاک کرده سینه بماند که در جاز و لاکه شسته در آب نشین شده
باشد خشک نموده استعمال کند غسل موم و اودمان وقت استعمال آن که در شش گشته شود و چنانچه
گفته شد در آب بکرم ریخته تا کورت نشین گردد و در پنج بر روی آب بسته برود و نظریه اودمان یعنی
کردن در غبار هرگاه تمکج و کینه ضایع شده باشد و خواجه از نازده نماید باید که در وقت مذکور از در وقت
کردن یا پنج چندان بیشتر که کج آب شود پس از رفتن آب بر دارند و با کتاب نیز همین اثر است و هرگاه که در آب
هر دو شب یا قوی است غسل صبر بکند و در جینی و سسلی نظریه و نصب از برده و غرض غلبان و سادگان و سسلی
در حبس و سینه و سینه و فواح و از هر جزو بر هر یک شدم نمک بکرده و در در طل آب بچوشانده تا ضعف
رسد پس فشانده و کربل میرانم سینه آب فرو برارند و لاکه رانده و غسل در اجده کرده و هر چه در آب
نشین خشک کرده استعمال نه و بعضی استحقاق صبر اضافی او به فرموده اند و هرگاه صبر استوار بقیا
مکر نشینند و حرارت او با کیکه مینماید غسل اطبان بر گل را که در آب بقدری که او را نشیند
خسایند پس بر زم زده اند که با س بکند رانده و نشین شود و آنرا خشک نمایند غسل آب که در ظرف
کرده آب بر روی او ریخته بر تن نهاده و از کرباس نخسته بکند تا نشین شود و پس آب صبر را ریخته بهفت بار بکند و آب
کسته لکانه خشک نمایند و بکار بند غسل موم و سنگ جدا هر چه عیاره و سسلی با شل لاکه سینه و غرض
آب بریزند که چهار نشت برود آن بسته بر روی سینه بپزند و بقیه پس بکند و آب بکند ستر و در سینه بکند
نمانند با چهل یوم بکند و بعد خشک کرده استعمال فرماید غسل شیرخ روغن بکند و لاکه بسیار بریزد
بر شش نرم بچوشانند پس آب نمک جدا کرده آب صبر بسیار بریزند و بچوشانند و از آن جدا کنند و غسل
از در و و مثال آنرا که خواهند در صحن نشین شود و قطع از آن کرد باید آب شان بر روی سینه بکند
تا بر آب سینه بر روی سینه بکند و غسل لاجرم و چنانچه مال و در جینی بکند و غایبه باشد که در جینی بکند و ستر

راخی ذوقیه بر بعضی ساختن بر بوب مجلوب کر طلق

۴۳۹

اخبار گشتن یعنی در دادن بگویند بسیار که باید بر لب بران بفرستد و در شای را بنیاد از نه
 و لاجرم در خشک که در همان پنج چند گشتن بشود و بخوار شود و لاجرم و غیر منقول است و در وی جمیع است
 در اصل در تقویم اصلاح است و آنچه در تحت المومنین نوشته است منقول در طب غیر منقول است اصل دارد و نم در بعضی
 حایه قوت علی غایت بکار می برد اما جهت تابت و مثال آن باید سنگ که در مسامه تسبیح کباب مانده نموده
 جو شایه و از آنکه زیت خانه کرده و دست بر آنجا غسل داده که مر عاده طبع و عمل کنند مثل غبار و در او بود
 دیگر می بینید فاسد و در آنجا در بعضی اودیه ساختن بوب بعضی اشیاء مجلوب کر طلق است و
 می اندازد چون این در او علاج سنگ شایه نفی غایت وید لغت خسته نموده و سیاه رنگ بر روی کباب
 ساله باشد در فصلی که اول رنگ گرفتن اگر باشد و در نموده خون اول آخر آنکه گشته غلظت و در او یک
 در طرف سنگ بگردد و بگردد و در او یک بگردد و در او یک بگردد و در او یک بگردد و در او یک بگردد
 و قدر کمین فال ارباب کفش کوی پشاید مثال آن است اما نموده در طرف سنگ نیم رسد مثال نیز جایز
 است تبیین فرمایید چند عدد از آن نموده در کوزه کرده سر کوزه را غلظت کن بسته بر بالای کوزه
 سر که کبابش خورشید بدارند و از این کشته و بر در ده که در او یک گاه ساییده استعمال نمایند تبیین
 صلاحه که اول بزکری است که در مسکن می جمع میشود باید اودیه در طرفی نو کرده از آب
 خار خشک قبول گاه و نموده در بریزند که در او یک گاه و در آب بپوشانند و در آب بپوشانند و در آب بپوشانند
 صاف اودیه در طرف کرده بست و بگردد و در آب بپوشانند و در آب بپوشانند و در آب بپوشانند
 یکدم اودیه در آب بپوشانند و در آب بپوشانند و در آب بپوشانند و در آب بپوشانند
 رسیده باشد و طلا و او چینه کشودن در علم اول دفع از غرض است و اما از الزاج زجاج
 شایه دخی را با سیر در بر نه که خسته سر کنند و آنچه مایه کف برود اودیه باشد و از آن احتیاط
 و خان کنند که چه رویانید و می تجرب است و سایر از خسته و دود و باید که باره ای کند
 در مثال آنرا در بر فیکه جلع بر روی هم گشته فیکه را بر خود نموده و در طرفی مثل قیغ غلظت بپاشد
 آن شکس نصب کند و بر در که در آن جمع گردد و بر دانه در چیزها دیگر نموده همین سبب
 و در بگردد و در آن که در حشر سوزند که نموده باشد و از آن جهت یا هر چه مناسب باشد

این کتاب از کتب نفیسه است
 و در آنجا که در کتب نفیسه است
 و در آنجا که در کتب نفیسه است

در اصلاح بلا و زواری و غیره

۴۴۰

و از جنای دینی چون کشتن در شمال آن کرده و خواجه احمد بطریق مذکور سوزن را در دهن اینها
 بسوزند و در جگه دوده گیرند و از آنجا در بعلیل و قیر بپزند مانند مقدی که از آن نخل قوی
 کنند باید بنید و شمال آن را که سیده و تاب گرم خیسایند و در دوزی چیدار خفصه کنند و بعد از دو سه روز بشوید
 صاف آورد و در سایه خشک نمایند و آدم که در جرم آن دود طعم باقی باشد بگویم دیگر اندازند و همان پنج کوبند
 بطعمی در جرم دی خانه آنجا در بختبسته چیده اصلاح برست بکن و غیره افعال باید آب صحرایه در آنجا
 و در سایه خشک کنند و اگر تازه باشد خشک نمایند و چنانچه مذکور شد باید کوبند و چنانچه است آنجا در
 گالسخ و شمال آن است و شور مخلوب کردن طلق باید بزرگ را در قش میخ کنند و در آب مطلق
 نموده بکوبند و از بزه شود پس در کسب باس خنکی کنند و بکوبند و از بزه شود پس در کسب باس خنکی کنند و بکوبند
 تمام دست بزنند و در آب گرم با در طبع با قله بپاشند تا آتش شیر آب از کسب تراوش کند و نگاه داشته بشین
 و در خشک کرده استعمال نمایند و شور حل طلق باید تربت سوراخ کرده داخل بزیر جوف او را انداخته
 و از طلق مخلوب مخلوط شده این را با پار از تربت مسدود سازند و در زیر گریز تازه شده که از آن بپزد و در آب
 سیفند و کسب میشود و از جرات است فاعله در اصلاح بعضی ادویه و غلط بعضی از آن اصلاح و بقیه بعد از آن
 دانه او را بپزد و در آن بکشد و در آن بکشد و در آن بکشد و در آن بکشد و در آن بکشد و در آن بکشد و در آن بکشد
 و این دست است اصلاح و در آب گرم با در طبع با قله بپاشند تا آتش شیر آب از کسب تراوش کند و نگاه داشته بشین
 یا شتر یا گاو یا بز یا گوسفند یا بکر یا میش یا گاو یا بز یا گوسفند یا بکر یا میش یا گاو یا بز یا گوسفند یا بکر یا میش
 آهنی بسیار گرم آورد و بپاشند و غسل نماید و بعد از آن بر دهن که دکان چوب کنند یا بر دهن که دکان چوب کنند
 و استعمال نمایند و در دانه و غیره که پوست بلا در دهن میشود و چنانچه است آن غسل آن مبالغه نموده
 دست را بر دهن که دکان چوب کنند تا دست را چست کنند اصلاح مایه در کشتن مایه در کشتن مایه در کشتن
 ورق او را در دهن یا بز و در کسب باس خنکی کنند و بکوبند و از بزه شود پس در کسب باس خنکی کنند و بکوبند
 و در دهن استعمال نمایند و دهن که دکان چوب کنند تا دست را چست کنند اصلاح مایه در کشتن مایه در کشتن
 چنانچه اصلاح دی مذکور شده اصلاح مشرق باید بکوبند و بپاشند و در دهن که دکان چوب کنند تا دست را چست کنند
 و در دهن خشک نموده و بکوبند و در دهن که دکان چوب کنند تا دست را چست کنند اصلاح مایه در کشتن مایه در کشتن

ثابت و دلیل و کبر جرات می گفتم تسلی می کرد و غلیظه و اورام حلیه است چنان سردی و دوا سرد و تعدیل
 دوا معتدل نیگا رساید و دلیل بر آنکه گرمی او در درجه اولی مجاز و مکرر شده پس عمل ریت که تناول مشرب
 معمول و احداث حرارت من می کند و دلیل بر طریقت می بر همان است که در حرارت گشت چه تسلی و تسلی
 در نه و ب بود و غلیظه و حلیه از پوست صورت نه بند و جمعی آنرا خشک گان کرده اند و تاثیر دور
 امر آن بر چون استسقا و بر صفت ناصور و تفتان کیفیت منسوب میدارند و در بار بار مسودا و به نجاست نذر
 کیفیتین فاعلتین معتدل میدارند و گرمی بر بر سردی و خشک گشته در سیم که نظر قول حکیم علامه این
 و مرزا فاضلی است پس رسیده و در رساله خود نوشته که آنچه دردی تجربه و فاضل بنیفر شایسته است که در آن
 پنج سرد است و در مرتبه اول اندر درجه اول استراج باب بر سردی است و خشک است در محل مرتبه درجه دوم
 و خشک و آب نقص است و تسلی و ترقیق و تدبیر و همه آثار و درجه دوم که از وی ظهور می رسد
 از خاصیت صبر است نوعیه است اما طریقت فعیله بسیار و در میان سیاق و کلمات می کشد و با نکه از مایه
 مشتب میگرداند و میگوید است که در فرجه طریقت تا بر سر سوراخ قویتر آمده و سایر زوالی در طریقت فعیله دوم است
 گفته که اگر در دمی بود آثار تناول می نماید گرم و در اول حاره است و همیشه در فترقه را مقدر
 که در گرم و خشک است خشکی اصلی است لیکن بر سبب مصاحبت می باور آب و در طریقت کفنی سبب است
 ضعیف میگرد و در طریقت میل نماید و بر سبب حرارتش در فترقه را می باید و در جماعتی از اهل ترقیق
 بر آنکه اگر در کتب تقوی است و در ذلک در کتاب ابن کثیرین الفاعلتین خفوف کرده و بعضی بر آن است
 غالب دارند و مرزا فاضلی که می شناسد و در فترقه را غالب اند و سبب باز آید و هر که
 او را خشک گفته و در خشک بر دوش قابل بر است که خبری بدن صفا از فترقه است که در فترقه از طریقت
 است منافاتی ندارد و بلکه در دمی فترقه بخون خور اگر چه خشک است و طریقت می آرد و بالوص این قول
 یعنی مرکب القوی فترقه در دوش موجب تر نماید و بار آنکه ترو علی مقرب شد که تا اسکان است و افعال
 بکثرت باشد است و بنیامیت بخور نکند و که لک است لایزال است لیکن به سبب با بعضی دارند و دارند
 مرغ ذلک یعنی افعال باید که از قوت کیفیت خارج باشد و بنیامیت مغرض دارند که اصابع خاصیت
 یارک القوی فترقه می نمایند و همیشه دوم در میان منافع چوب چینی

طریق استعمال چوبچینی - ۴۴۴

میزان گفته شده در چوبچینی سنگ و در حد سبک است و باید که بوسیله دو گرم خورد و در محلول آب گلاب
 نباشد و اینها بسیار سخت که از گردن زحمت برده گردد و خورد و سطح ظاهر می شود و باید که در کوبی
 در زیر یک تربیست بود و اگر خشن نباشد و از او در زیری چندان نرم بود و آدم که به یک صفا عید بصرف
 باشد اما خردان با وجود آنکه در اکثر حالات نقل می باشد لیکن بر سطح نقصان نبودت تمام یافته و باید که
 ظاهر از غنی الف باطن بود و گاه اندک سبک تر باشد چه از او در تون می برد و مل استفاده کردن از غایت بسیار که
 در تون و صلابت در این سنگ است و خرا باشد چه تیان یعنی خرا از اینص در وقت کورتان عدم است و از اینص
 در و بست باید که از خشم غالب مهربان تر از اگر طعم غالب است که جسم دیگر در و نفوذ کرده و از حد است
 خشم نموده چه وی در اصل عالی از عظم است و در و بست مایل به گاه چنین شبیهی نه اصل چیزی غریب باشد
 و باید که بی سبب بود چه این نیز دلیل عدم خصلط بود و نیز دمی را یک است در و بست طبیعت خود باید که در شمار
 آوردن از غیرات و صفت است و آب و باد و باران و گرد و آفتاب و باد و چرخ و غیره و عند زان است
 مثل که نور در فیر و جذبیه سرد و آب و مشک و مثال آن مبرور باشد و این شرط عام است در اکثر اقسام
 که درست باشد و نگویند چه که در وقت زد و تحلیل سرد و در فیر و در حیدر و آفرینش و اینها یک طبع نام
 و صالح ترین اینها از گرم فساد و مخوف مانده انقار و در غسل است اما انقار و در آب که چنانکه اینکار سخت
 تبخیر چهارم در میان تدابیر که قبل از تساو و حج چوبچینی بسیار برتر از گاه نیم بر سر و در خشن
 باید که سخت تنقیه نمایند و بخت است که بزرگ فراموشی از فساد و بر و تها مناسبه گفته اند و در وانی است
 ترک آب منقبه او گفته است تبخیر و در وقت استعمال این دو و اینان یکی بصیر و در یک
 استعمال می نمایند و در بهترین ایام جهت استعمال در سطرین و الا ایل حرفت باشد و در بهترین فای
 مقابل آنچه نه گور شده مگر آنکه تفاوت در فصل و بعد و سن و شخص و مرض باشد که در حضورت بر حسب
 حافظ مغض است با وجود ما که کن در گاه گرم و سرد و مر و تشابه استعمال کرد و اینها تا خردت بختی های از
 دیگر تدابیر که منهد باشد و در گذر که صوبت بر نیز در شفت صفت و در حد عارضی نه و نشاء و ایام
 متاد می گسترده باشد که از بی و چنگی و غیره میزی و غیر وقت استعمال کردن حضرت بسیار از قطع نظر از آنکه
 نقد باشد تبخیر ششم و در تدابیر که استواء استعمال می بعمل آرند و در تارک

میگویند و معلوم افروخته خانه بنشیند و جام گرم میسازد و جناب ترین غرض افروخته و معتد به محبت دارند
 و نه بماند که بر خانه که هوا دارند باشد و در افروخته بنشیند و خواب کردن در دو سه فرساید زیرا که افروخته
 مرگ مغایرت دارد و معلوم نمائید که در خانه خود شمع یا چوبی بنیاید افروخته داشت زیرا که دود او را میسر
 خواهد شایس این که اگر خانه تنگ باشد شمع را در خانه دوم میزند تا صافی و کفایت کند و از دود و دود
 نرسد و ترتیب تناول و طبع او دیگر و جو به استعمال و طریق تقریب به تنبیه جدا که باید تنبیه مهم و در تنبیه
 که بعد فراغ از تناول اگر عید میگذرد است که چون از خوردن و بی فراغ شوند همان بر میزد و در خانه
 تناول او بود و اقل مدت تا جگر و بعد از شستن او نیز همان پنج و در بر میزنند بعد از تدریج و بعد از اول باز میزد
 و اگر مدت بر میزد فراغ شنبه یکسال بود و شنبه گفته است تنبیه ششم در بسیار است که استعمال او یکی
 که از مزاج لایق تر است پوشیده نمائید که چون علاج مرض بنده عرض شده بود که اگر گرم و تر بود
 اول بن کوبت که باید بایست چه استعمال سخن میداند بنده عدم مانع و هر که گرم و خشک گفته است که کوبت
 و ابتدا شش و خنثی میکند نظر بر طربت خوب که از مداین من است و در آخر من جناب نیز بخیر میاید و هر که
 مرکب القوی گفته است یعنی محصور بنشیند استعمال او را یکی در سن می دهد و سخن شرف که از وسط گذشته باشد
 پس یکی بخیر ز کرده یا بر صوف قوی بنان مگر حسب العفو و درین خلاف در باید به خصیت او را با تنبیه
 پنجم و طریق استعمال جو پیشی و این بر وجه است که بی سبب مطبوع و خبر دوم بر طر قهوه میسوزیم
 بطر سفوف چهارم بنویس مجرب پنجم خیره و جلوا ششم با سبب بوق نعوم و تیره و عرق ششم که این مضغ
 هشتم کجاست مهم و امان و هر دو درین با فواید خاصه بود جدا جدا که میگویم بنده وضع اول در
 مطبوخ و تخم مرغی و این نیز در قهوه است لیکن وضعی که حماد الدین محمود رحمت الله و کشر اطباء افاض
 بران اتفاق کرده و جهت امرش فرموده و تحلیل مرد و صلبه و ریاح غلیظه سود و بود است که گفته
 صد و پنجاه مثقال و شش دانگ از پنج معنی موصوف بگیر و پوست آنرا تراشیده و در سازه
 بس بکار دیاتینه ریزه کنند و بجا بگذارند که یک ترو اگر بکار دوق و دوق سازند بهتر باشد و جلد
 را در سبم آمیخته است و یک حصه کنند و هر روز یک حصه رود و شب رطل آب بخیا نند از دیگر
 سنگ یا سفال یا سبب یا سفال و در و بر پوش سفال یا دیگر سفال و از گون بر سر دیگر

ہندو دور آن غیر محکم گنند و بائیں زخم جو کشتا خندہ جو درخت کھانا کیک بر بنیاد ہزار ہر جا کہ اس خانہ
 بر آتک کندی ای حال غیر محکم گنند و در آن کیک بخار این درخت قد فایت قوت می باشد بای شود و کس بر بوش
 منہ فرغ میگردد اند اگر چه بار گران بران نہادہ باشند و بر پیب نیکو تر است کہ خوش تر بوش دیک کھان شال
 یا سنگ و زرگون بر خندہ یا بخار در فضا دیک شتر گرد و در وقت بدو فرغ کنند و قد از فرغ است کہ آب
 بصفت رسد معلوم کردن آن آب بصفت رسیدہ بخندہ پنج است کی کند و در بوش صحت کنند و بار و آنرا
 مسدود دارند و نصف آب بختہ خوب باریک آب پیاجہ چمیدہ اندازہ صراحی دو کونہ و ہر جا کہ تری پسند
 نشان سازند پس نصف دیگر ریختہ تدریجی جو کشتا خندہ از خوب بسط و در کان می کنند تا باشتان پس ہر فردا در
 دوم آنکہ دیک را در آن بختہ گرفت در آن نمایند و در زرد میا درند و از شام تا صبح ہر روز نہ می کنند تا ہر کونہ کہ مطلوب
 باشد باہر سیوم لک جو بہ در کان چنان مقدار سازند کہ در یک سی نصف آب در سترہ شود و باہر کہ چون
 یکبار پس خوب بختہ شمع در بوش در آن نمایند و صبح دیک کسبتہ تر و صبح اولی از خدا پاک دیک آورد
 یا شتا خندہ و خیر و دیک بردارند و گنند اند کہ با شنگی بخار بآید و عرق کند و در ہزار ہفت ہر بوش بزدارند
 تا ہر زمانہ شود و کسبتہ شدہ ازین صلی مناسب باشد بر کسی میدان تبا شدہ و حق بر سر کشد و دیک
 در زیر کسی آورد و در ہفتہ بختہ بخار برساند و صبر کند کہ تمام بخار بآید و عرق تمام شود پس دیک بر آوردند
 و آب ادھاف کنند و یکہ دیبا از جن آب یا شامند پس تدریجی در جگر و جگر عرق را خشک کردہ از کثافت
 بر آیند و بائیں خود بر بوشندہ و تیز بای نفرانید و در نیت و بختہ آب جو بختی را در عرض شتا ہزار ہفت
 حرف کنند بعضی را گرم آب نبات و بعضی را نبات و قدی را طعام بلوچ نمایند و قدی را کسر و کجا آب
 و ہر وقت کنند شتر نہ از جن آب جو خندہ اگر حسب حاجت گاہی کباب با عرق میداشک و امثال آن
 کہ آب نیز سرد است و اگر آب نہ داشتند میں اضافہ شود و جو نہادہ ہر ہفت حرف نمایند و اگر خراب
 آب بسیار باشد در وقت آب بغیر نمایند یا خوب چینی دیگر جدا جو شتا خندہ چہ ہفتہ یا ہفتہ و در
 در انجا بختہ و عرق اگر تعریق مرطوب باشد دماغی خود مسرور از ریحات نیستہ و در گزندہ و الا واجب
 است کہ مسرور این حالت در نہ تا بختہ بختی و تحقیقان و دیگر اوقات شود پس اگر دماغی را قوت و عقل
 باشد ہر روز تعریق تران فرمودہ گنند و ہر روز دیک یا ہر شتر نہ کیک یا زرد بختہ کیک یا کانی باشد چہ

[illegible]

والا کھینچ دیکر باہر دوا دیجیگی بلکہ حال بہتہ نہ ہو ویکر کھینچ کر قویہ منافع اولیٰ است و اگر دوا
 منافع نہ پختہ ہو چنان سیدہ پختہ نقل دوا چینی ہذا یا مہیگلے قاتلہ کدو منافع ہر یک سے متعال چینی
 نبات سیفہ ہر یک سے متعال ستر متوال سفوف سازندہ قدر ذرا کدو زنج قویہ دوا ایل ہر روز سے متعال
 و سیدہ پنج شش متعال توان خورد و در زنج سیفہ در خید و زکول ہر روز کھینچ متعال و سیدہ پنج شش
 دوز زنج متوسطہ و دوا ایل ہر روز در متعال و سیدہ پنج تا چار پنج متعال توان رسانند ششہ سفوفی کہ کدو
 طربت معده و برورد و لیست طبع و قہر و زرا با دوا باشد و چینی خون با دوا بود و دوا قہری قاتلہ کدو
 منافع پست ترنج پستہ آملہ فشر کلک سرخ انیسون بودا و زہرہ کمانی بودا و کدو ہر یک سے متعال
 چینی پختہ و سیدہ پختہ متعال سفوف سازندہ حسیہ پنج چنانکہ کشت قدر شربت و بہت خوردن
 معین نمایند و با عرق بارنگ یا گلاب بخورند ششہ سفوفی کہ با دوا جو غلبہ طربت و معده حرارت
 نیز غالب بہتہ ضدل سیفہ طبا شیر سیفہ تم سورہ آدہ منفی کشتہ بودا و ہر یک سے متعال چینی برابر
 جلا بخورند متعال قدر شربت و در متعال کسب از بہت چنانکہ کشت با عرق بارنگ بخورند و اگر
 با دوا جو طربت حرارت بسیار باشد چینی تہارہ سفوف نمودہ بہتہ میل نمایند وضع چہارم
 در طریق تناول و سیدہ پختہ و زرا کدو اگر معالینہ و علای ادا و جزا و حارہ دار دوا
 این قسم در فصل بار دوا زجاج بار دوا رخا رنشدہ و اگر چه مستعمل در نہیسا جرم پوست لیکن ہر گاہ
 از سہہ احتیاج نماید باشد و زجاج کہ مادہ در مجاری سہہ و قاضی ہر ان بود و بخورند
 نوت دوا احتیاج باشد بایہ کہ چوب پیچہ مضاعف آنچہ در نہیسا مسکونہ بہتہ
 و فقط کوشا تہ نوت و چنانچہ بایہ در آب بر آید پس صحت کردہ عمل یا قند
 کہ در ان ترکیب باشد فروج ساختہ بقوام آرد و سیدہ اخرا و دیگر کوفتہ نیمہ لیسہ شند
 کہ معجون و حلوا ہے کہ اسے بنایت لطیف تر و نافذ تر سے باشد و مختارند
 کہ ہمہ چوب پیچہ را بیک دفعہ در آب بسیار انداختہ بخورند تا آب تکلیف بقا
 قوام بسیار نافذ تر سے از ان تختہ در آب کثیر تر خورد و چون قوت دوا آب مستخرج گردد
 چوب چینی دیگر در ان طبع مطبوخ سازند و ہمین سالن شدہ نوت بلکہ پنج نوت مکرر عمل آردند

و در آنکه آنرا آشکارا نموده باشد یا نه مستحق عقاب است و در این چهار مقام است که در این کتاب
مقاله شکر تعالی است و مقالیه نبات پدید خواهد افتاد و مقالیه در فک و دلی ملک در غنای با هم بر یک بقدر
فرد و جلوا سازند و از پاره مقاله تاسی مقالیه حبیب قوت یل انید و باید از جرم چوب چینی قدر
بر شتر بی زیاده از شکر مقالیه باشد و مکر گفته شد که جرم او حساب شده است و از حساب گفته گفته
که حقیر مشاهده نمود که حبیب چینی قلع حاصل جرم وی استحال کردند و اگر چه گفته شد که لیکن بعد از دقتی
بسیار حدیث را در اویت تمام کشید و پس از آنکه جرم چینی را با یکبار خسته یا یکبار دقت دقت برسد
و آب خیسایند و بخار شاند و از حلویات و قوام عمل کنند و محاسن طبع از آن در جرم از آن قلع بخیر ضرر بد
و بد شک نیست که آنچه قوت و نفس است از طبع مستخرج دیگر در وضع ششم در طبع ششم است
او با سلوب یقین و وی جیه و از مزاج و خفایان و ناقصین و تقویت عصاره قوی و در فصل گرم و مزاج گرم
و از صفات و اطفال و اطفال تر است و از آن در جرم مناسب از جرم محض و چوب چینی و عروق سمان نموده از عصاره
آهست مقالیه در عرقها و مناسب و اوید و موافق است و شنباز در در شیشه و امثال آن ترکند و مکر بر نرند
بسیار مشاهده نمیدانم اما نبات نوشته است و حساب در کما و حقیقه خفایان حار و از جیه حار و اراض
حار و بکار بر ضد اسید گشتن و خشک و کلسنج با سوره بقدر چوب چینی و کباب یا عرق مغز یا عرق بید
مشک یا عرق گاو و از آن نفوس سازند و علی بن ابراهیم القیاس در هر مرضی با و در طایفه حال مزاج توان کرد و هرگاه
چوب مسرور و از مزاج دهنده با عود و با بخور و در نرند و امثال آن در عرق و از مزاج و عرق بسیار و عرق او فر
و از آن نفوس نمایند و هر چه بعد از آنکه در صفات کرده باشند فعلی از آب یا در عرق مناسب بقدر ضرر
خیسایند و عرق آب در آب گرم تر شود و در چوب چینی اند و نفوس چوب اطفال از کفایان آب
مقالیه است و غیر اطفال را از چهار تا هشت مقالیه اقل است و در آن نفوس شش روز و از آن در نرند و از
است و اگر حاجت دلی باشد زیاده مین نیز بخور و بنهند که بر مزاج این در کما از طریق قوه است
نزدیک آن سرفه مینی بر مزاج خود نیست و وضع هفتم در استعمال وی بو تیره عرق
و تقصیر به باشد که درین دیر و بر مزاج بعد تمام استعمال او کمتر است و در بعضی عسل گفته اند
بسیار باشد و پس از تقیه قدر قلیل مانده باشد چوب تحلیس مواد نر بر و در تقویت

در جای تنیس کاین جز از رویی برای بیشتر از یکا مخلصه است که در این نیز می خواند است و حجر العقیس بر
 سنگ است یکی شکل دایره ای و در شیر دایره و در ده بر کوی یا قیغه و علی الاصح در ده است که کون او در
 باد در راه یا در عنری است و اگر در طره ای شکل عریض باشد و در جوش حبب مخلصه می باشد و آنچه
 در او در جوش اتخم مخلصه یافته میشود در خاصه این حجر است که چون بهر که بیایند ایل السبرقی باشد و دفع
 مندی در اسپاهی بسیار غالب بر منی و در جوش وی چشم بسیار لشاب یافت میگردد و در جوش بسیار خفیف
 از منی باشد با نگاه شیر منی است و بهترین حجر العقیس است که رنگ اندیز قوی باشد و نهایت شفاف در آن
 بود و در جوشها در هم مجیده مانند پیاز و چوبی در میان داشته باشد و اگر با شیر بسیار رنگ خفیف برگردد و اگر
 تدریجی پاک در کف دست بماند و در پیاز شود و در صبر شام و دیگر در کمالی بسیار شفاف و خوش رنگ
 و یکی خرمیکه و ایمان در شک افشند و در قیاسان علی و غیر علی است که سوزن فرقه در آنش صراحت کند و در نزد
 که صفت باشد نوک سوزن کبانی فسر و در دوی سیاه اندر بر آید و اگر خالص باشد و در دوز بر آید
 و نوک سوزن بر همت فرود و در سوزن را از دوز سازد و میگویند که فادرهم خوب است که اگر در کتاب
 آمده مصرق کند اما دیده نشد حسب معصری این علامت در حجر العقیس نوشته و این بهار
 در باز هر سده و اطریق امتحان حجر العقیس چنانست که کتاب ابدیان سوده بر محل لنوع دارد و در
 طه کند اگر همان لحظه در دساکن شود بے شک خوب باشد و صاحب کنش تقریبی در
 کنش آرد و که زبهر گزیده را دیدم که موضع متیش زبهر درم که کوه بود و از در آرد و آنست
 تند و این باب سوده بر محل متیش طه کرده در دوزم در شد و رنگ برن بحال اصلی
 که درم بے نوشته شخصی را مار گزیده بود و تریاق فاروق حاضر بود و قریبی از حجر العقیس
 در تریاق حل کرده و مانند این شد و خلاصه می یافت و نوعی است از فادرهم که در جزائر
 بحرین و چین یافت میشود و از در ده میون بری آرد و رنگ او زردی است و شکل یکی در ده
 را بر کی نایل و بادش انان چین را با چهری بقیه تمام خرمه و در تریاق خود نگاه میسازد و با شفا و ایمان
 خاصیت جرمه که زاده بر خاصیت فادرهم فارسی است و نوعی است از فادرهم مندی که در شکم حیوانات
 بختی بے بر آرد و این نوع در مسافع قریب بحجر العقیس است و او را از

از مسمومات مخمر باشد تمام مسمومیت را شفا دهد و فرحت بگذراند و حکیم علاء الدین محمود از باب اول گوید
 مل کرده که اکثر مردم را که بواسطه ضعف پیری و محافظت حرارت خور اینند گویند که با کوفت زنی
 مان بکود کرده و میخ و زنجیر را با طراوت شده و اغذ که محل غرضه سر ابرو زوال گرفته و در آنست
 را بقیس را خرد و گرم گرم و در اول سگوم خشک است و اینها در محسوس و در مزاج بقایست و در وقت
 و موزت التباب در حال دمای و شل ادرام بارده و با یک ششیر جبهه جاده و باغ و طلاء و
 با کلاب جبهه طاعون و غرق از کاسیر و با شرب به تنهایی جهت گزیدن بوم مضه و با بربحان
 جبهه گزیدن زهر و جرب قد شش از یک قراط تا دوازده اطل است که انی انخفایا کاسیوم
 و کیفیت تناول جرب کاسیر لایط آن بدینست که از تمام صفت شش بر خورند و آن در اول
 القدر که از دفع غریز او جدا نم است اول الکس که کورت اینجوخند بود و دوم آنکه حرارت
 در مزاج غالب نباشد کاسیوم آنکه تناول وی در کار گرم و در سرد و در چهارم الکس که
 مشروح وی تصفیه بدن از خلط فاسده لازم و آنست به شخم آنکه از غرضیات و نبات و قوی و طعمه
 غلیظه و حلال و مضه است و در حجت مضه و در ضمن متبیه بر مزاجی باشد و اول ایام بر پیرش
 از مشروح ده روز است و بعد از آن هشت روز ششم آنکه در روز تناول وی بر نرا
 عباس نرم و نازک و پاکیزه زمین بسط و در زعفران شست باشند و با نه بان خوش لحام در میان نیک
 از جام و بسایقین و دشت و لکشت استماع غدا و فرحت افزا بگذراند و طعمه لطیف میل نیابند و اینها
 قدر امکان در سالیس کرشند و هفتم آنکه اول بر نرسال الی که داده خوردن وی کند و چهار قراط
 زیاده خوردن سالیس در سال دوم در یک بفرایند و الا طریق خوردن حجر التیس چنانست
 که بعد از تغذیه و آشامیدن در چهار قراط از وی برنگ مانیم و باینه که اگر خوش در وی نیاند
 پس از وی سنگ بدهد و در چاه جینی کنند و کلاب این نیز در قوی و در آن گفته اند که چنانکه
 و شرب از نبات و کلاب حقیق یا شامند و با کافور زمزمین پیلو یا پیلو گویند و در آنک
 در ای بر نرسد و در سالیس که در آن مقدس است که بعضی مردم معتقدند که شش قراط در
 هر روز در قراط بچین دسترس باشد و در کلاب میخند و میسند و در حلقی سه روز نیز

بنوعیکه بنما بنارسد یا حسب نحوه فرد برین طریق که ادا الدین محمود در سال از رسائل مولف خود میگوید که چون
 حکما را نقد در خوردن حجر استیسا که کامل نفروده اند هر کس از خود در خوردن آن چینیادی کرده اند اکثری
 بر نسبت منفرشته نیار آن رکیب خاطر خواه فقیر شده در کرد ازین ترکیب ده قع تمام یا نسد صلا عزری بروج نامه
 در آن فیت حجر استیسا از دوشش قبر بطور در دنا سفته یا قوت را می مثل شانی حجر شیب بر یک تیر قبر بطور در دنا
 جدا جدا بر شک ساق نرم سبایند و در سخی میانو کنند که بعد از شش در آن محسوس نشود و بعد میانی کفنی در شرب شرب
 و در قی طلاء هر یک در قی طلاء شاک خالص یک قی طلاء مجموع را نرم کوفته بشیر نبات سیرتور سیرتور جان با هم بشیرند تا نیکو
 شود پس چنانچه شرب کنند و سه روز در سالی بر روز یک شش نفر در بند و چنانکه گاشیر گرم عقب آن باشد و در آن یک می
 پس شتی از نبات و گلاب میل نمایند و با سایش بشیرند تا که شتهای حاصلی بر سید طاهای طبیعت بکار برده حلیق
 و دیگر فاو ز بر معالای از مرده یکدم یا قی طلاء در روز و شب چوری بر کنیز در مشک خالص و قی طلاء و نقره و نقره آن
 از مرده سیرتور کانی هر یک دو انگلی جز از فاو ز و آنچه که است سبایند و یک سیرتور هر یک در بن کرده و در بن سیرتور و در بن
 و بشیر و نبات و قی طلاء بشیرند و چنانچه در هر یک مقدار خودی جدا را بخش کنند و سه روز بر روز یک شش نفر در بند و چنانکه
 و شرب و کور در چنانچه عمل آورده تا مقصود حاصل آید و سخی صانع شود و در آنکه که گاشته شد و فاو ز و در سخی می
 در میان سیرتور چینی شسته حجر استیسا یک انگلی در دایره طایر بر یک نیم مثقال و در قی طلاء و در دایره صندل
 سنج و پسید هر یک چهار انگلی و در دایره صندل یک انگلی و در دایره صندل یک انگلی و در دایره صندل یک انگلی و در دایره صندل
 بشیر و نبات مقوم بشیرند و چنانچه ساخته شده کرده سه روز بخورند و قدری شرب نبات و در دایره صندل یک انگلی
 و باید که سال اول مقدار فاو ز بر زیاد و در یک انگلی باشد و در سال قدری اضاف نمایند تا مقدار یک مثقال و نیم
 برسد و تا در مثقال نیز جائز و در شرب و در سال بقدر نیم و انگلی و در طرب لراج یک انگلی زیاد و در شرب و در
 سن چهل سالگی احلا استعمال نمایند بلکه قبل از چاه پنج و شصت سالگی نیز و در قبل معبد بر سیرتور و در شرب
 و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب و در شرب
 را با پس جین مناسب ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و بشیر و بشیر مقدار
 کثیر را در دفعه و در حاد باعث احتراق مضطرب است و اینها چهارم در فاو ز بر معبدی
 و از زابری حجر استیسا نامند و صاحب نسخه انوشیروانی از آن گفته که فاو ز بر معبدی را با پس جین

رای هر کلمه می نمایند این علم و کائنات این فن اظهر من الشمس و این من الشمس
 باد که درین زمان فیض برسان لبخند خالق آسمان و زمین و جان
 خلقی جهان آفرین نسخه قرا با دین قادری من تالیف
 شاه محمد اکبر عرف محمد زانی تحریر است اینجاست چهارم
 ماه جولای ۱۰۸۵ عیسوی مطابق چهار روز پس
 شهر محرم ۱۲۰۴ شمسی در مطبع هندو پریس
 با تمام سنده پیکر لعل و آفتاب علی حسب
 فراموشی میان عجب انظور بر آید اتمام
 و در مطبع پرغشید کتابخانه
 فقیر حقیر نقیض شد مستدام
 دولت رام نقیض

عم

عم